



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال
+ جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
+ امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
+ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه
(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک
نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در پی اریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه
(408) 529-4574
www.ShawnAnsari.com



SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره و مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

Shawn Ansari, Realtor
MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate

(408) 529-4574

www.shawnansari.com

Shawn.Ansari@Compass.com

DRE: 01088988

COMPASS

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکیل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

انقلاب مهسا در آستانه سالگردش کجا ایستاده؟

پرویز هدایی

محال است از راه رفته بازگردیم (لیلا ضیافر، مبارز بازداشت شده در ۲۸ تیر ۱۴۰۲) «عجب تقارن زمانی، در ماه مارس هنگامی که ائتلاف شکل گرفته در جورج تاون دچار تشتت شد، رژیم تهران کوشید از انزوا درآید، از سوی دیگر کوشید مذاکرات اتمی را از سرگیرد... تهران به امید آن است که به کمک دیپلماسی به معاملات تجاری و کاهش تحریمها دست یابد.» (فاینانشال تایمز، ژوئیه ۲۰۲۳)

آیا انقلاب ما در راه مانده؟ «میگن انقلابتون همین بود، اینکه تمام شد. میگیم انقلابمون تازه شروع شده، انقلاب مهسا طرز فکریه که فراگیر شده. انقلاب به تعداد آدمهای توی خیابون نیست. انقلاب ترکی است که خورده و بزودی تبدیل به شکاف می‌شود. انقلاب به خود آمدن است، چون خدا نوره»

در مقایسه با هفته‌ها و ماه‌های اول انقلاب مهسا و حتی در مقایسه با اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ باید قبول کنیم اکنون انرژی و پتانسل کمتری را در خیابانها، حداقل در شکل تظاهرات خیابانی، شاهد هستیم. به عنوان مثال فقط در هفته دوم انقلاب مهسا (۱ تا ۸ مهر) شاهد تشکیل ۱۴۷ تجمع اعتراضی (شامل ۸ تجمع دانشجویی و یک حمله به پایگاه بسیج) در دهها شهر از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور بودیم، در جریان این هفت روز بیش از ۱۰۷ نفر از هموطنان معترض به دست ماموران کشته شدند و شهر اشوبه یک روز تحت کنترل مردم ماند. در همین اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ اگر چه اعتراضات خیابانی به این گستردگی نبود، اما شاهد تجمعات اعتصابی صنفی سیاسی چند هزار نفری در نزدیک به ۵۰ شهر و جنبش سراسری دانشجویی «نه» بودیم. در این روزها هم شاهد انرژی اعتراضی در هر گوشه هستیم: تجمع گسترده بازنشستگان، جنبش گسترده «نه به حجاب اجباری» و... اما در مجموع انرژی انقلابی فوران ماه‌های گذشته را، حداقل در شکل علنی آن، ندارد. آیا این به معنای شکست انقلاب است، آیا انقلابمان تمام شد؟

انقلاب مهسا در یازده ماه گذشته، اگر چه موفق به وارد کردن ضربه نهایی نگشته، به دستاوردهای سترگی دست یافته:

۱. اولین خیزش در ۴۴ سال گذشته است که تمام اقشار و طبقات اجتماعی را از کارگران، تهی‌دستان شهری و دهقانان تا اقشار میانی و حتی مرفه را به درجات متفاوت در خود جای داد. این انقلاب نه تنها دانشجویان را در ابعادی که در دهه گذشته آن را ندیده بودیم نمایندگی می‌کرد، بلکه برای نخستین بار پس از ۵۷ دانش‌آموزان را به وسعت ایران به صحنه آورد.

۲. انقلاب مهسا در ابعادی بی‌سابقه به تضادهای درون حاکمیت دامن زد: استیضاح‌های درون مجلس که شکل زنجیره‌ای به خود گرفت (یک ماه پیش، نماینده مجلس که درباره «حواله خودروهای شاسی بلند» افشاگری کرده بود، متهم به یک سال حبس شد)، فاصله گرفتن آشکار بخش بزرگی از دولتمردان از هسته سخت قدرت و خامنه‌ای،

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار - فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشي)
صفحه ۵	آگهی
صفحه ۶	طنز در مطبوعات (حسن جوادی)
صفحه ۷	ذین العابدین مراغه ای (ایرج پارسی نژاد)
صفحه ۸	اخبار
صفحه ۹	آگهی
صفحه ۱۰	گاندی کیست؟ (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	قمر آریان (هما گرامی فره وشي)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	آگهی
صفحه ۱۵	آگهی
صفحه ۱۶	نقد و بررسی فیلم
صفحه ۱۷	آگهی
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	آگهی
صفحه ۲۱	زندگی با طعم عشق و آرامش (مریم حجتیان)
صفحه ۲۲	آگهی
صفحه ۲۳	اخبار
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	شئل (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸	آگهی
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	شناخت ذهن و کنترل آن (رامین کرمی)
صفحه ۳۳	اخبار
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	اخبار - فال ستارگان
صفحه ۳۶	انگلیسی با لهجه فارسی (فیروزه جزایری دوما)
صفحه ۳۷	پنجره روبرویی (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	داستان
صفحه ۳۹	خاطراتی از هنرمندان (پرویز خطیبی)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار
صفحه ۴۲	دلتوشته (عبدالله خسروی)
صفحه ۴۳	اخبار
صفحه ۴۴	نوجوانی، عصر چالش های درونی (میثم پایي مطلق)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	داستان
صفحه ۴۸	اخبار
صفحه ۴۹	اخبار
صفحه ۵۰	اخبار
صفحه ۵۱	دنباله مطالب
صفحه ۵۲	دنباله مطالب
صفحه ۵۳	دنباله مطالب
صفحه ۵۴	دنباله مطالب
صفحه ۵۵	دنباله مطالب
صفحه ۵۶	دنباله مطالب
صفحه ۵۷	دنباله مطالب
صفحه ۵۸	دنباله مطالب
صفحه ۵۹	دنباله مطالب
صفحه ۶۰	انگلیسی

افزایش شکاف‌های درون نیروهای انتظامی (برکناری اشتري، فرمانده انتظامی کل کشور و طالب فرمانده ساس) و گزارش‌های جدی مبنی بر مسئله دار شدن ۶۰ درصدی نیروهای بسیج و سپاه.

۳. سمپاتی وسیع جهانی با انقلاب: نه فقط احزاب، سازمان‌ها، تشکل‌های سندیکایی و ارگان‌های حقوق بشری، بلکه دولت‌ها و پارلمان‌های جهان، بویژه دولت‌های دموکراتیک، در ابعادی که در ۴۴ سال گذشته مشاهده نشده بود به دفاع از جنبش مردم ایران پرداختند.

۴. مهم‌تر از همه این که اکنون به جرئت می‌توان از «گفتمان انقلاب مهسا، سخن گفت، گفتمانی که گرچه تدوین نشده، اما در اندیشه و روح و جان میلیون‌ها ایرانی صرف نظر از وابستگی‌های سیاسی آنها می‌زید و ما انعکاس آن را در گفتار و کردارشان می‌بینیم. گفتمانی که نطفه آن به تدریج پس از فاجعه ۵۷ در ذهن و روح مردمان شکل گرفت، با عشق آن جنگیدند، با رویای آن به میدان تیر رفتند و با پرچمی بافته از آن به خاک وطن سپرده شدند. گفتمانی که در سخنان «سارینا»، در آواز «نیکا» و در رقص «خدا نور» می‌توان آن را یافت، گفتمانی که هم اکنون قلب‌ها را ربوده، اما آنگاه که به قدرت سیاسی دست یازد، آهنگ پیروزی را خواهد نواخت، و این وظیفه گام بعدی انقلاب ماست. دنباله مطلب در صفحه ۲۱»

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۸۰ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاما بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ Funeral Services ◆ Immediate Need ◆ Pre Planning ◆ Burial Services ◆ Cremation Services



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ Prearranging freezes the cost at today's prices ◆ Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

آوردند. یک فراش حاکم با یک مسیحی به خانه ما آمدند و به ما گفتند که با زحمت زیاد مانع ورود سربازان به منزل ما شده اند و بایستی اکنون معادل وزن ۱۲ لیور، ظروف نقره به آنها بدهیم بدون آنکه حتی یک اونس از آن کم باشد. بدین ترتیب تمام ظروف سیمین کلیسای ما ربوده شد و ما به زحمت توانستیم فقط ظروف مقدس را از دست این سربازان خشمگین نجات دهیم.

بنابراین، دیگر ممر معاشی نداریم زیرا از اروپا پولی دریافت نمی کنیم و برای پرداخت مالیات های غیرعادلانه قرض های زیادی کرده ایم و مجبور شده ایم اثاثه و لباس ها و سرانجام درخت های باغ مان را بفروشیم تا بتوانیم زندگی کنیم و حتی پولی نداریم تا برنج که غذای عادی تبهیدستان این کشور است، بخریم. اما تمام این بدبختی ها فقط از خارج به ما حمله می کنند. آرامشی که خداوند در اعماق قلب ما نهاده، تمام این رنج ها را برای ما قابل تحمل می گرداند و حتی ما را طالب آنها می گرداند. گرسنگی، تشنگی و فقر می بایستی غذای یک میسیونر باشد. بدبخت کسی که شرافت و افتخار اعلام انجیل را به ملت های خارجی، به این بها نمی خرد.

معهدا همه می گریزند، همه خود را پنهان می سازند. کمپانی هلندی و آقایان انگلیسی که برای تجارت در اینجا مستقر بودند، پشتیبان ما بودند، ولی آنها همه رفته اند. همه ماموران خارجی نیز همین کار را کرده اند. پدران روحانی «اگوستن» و «کاپوسن» نیز رفته اند. فقط یک پدر روحانی «کارم» و یک پدر روحانی «دومینیکن» باقی مانده اند که ما با آنها با همبستگی بسیار نزدیک بسر می بریم.

پدر مقدس من، وضع کنونی ایران چنین است. هر روز می شنویم که می گویند چشمان فلان بزرگ را برکنده اند، و دیگری را به حد مرگ زده اند و آن دیگری را دشنه زده اند. از هنگام مرگ نادرشاه تا به حال، پنج پادشاه بر تخت نشسته است. سه تن از آنان به قتل رسیده اند، چهارمی را کور کرده اند، پنجمی مدت اندکی است که شاه شده است. وی زندگی خود را در حرم خود با مادر و خواهران و زنانش می گذراند و به هیچ چیز کاری ندارد. می گویند که وی پادشاه نشده است مگر برای خودنمایی و برای آنکه به کسانی که او را محصور کرده اند، این موقعیت را بدهد که مبالغ قابل ملاحظه ای از شهرهای دور از اصفهان اخاذی کنند.

بزرگان در اینجا در تمام انواع حيله گری چیره دست هستند. آنان چاپاری به ده یا بیست فرسنگی می فرستند. وی زمانی خود را در آنجا پنهان می کند و سپس تظاهر می کند که از ایالتی دور دست آمده است. وی به مردم می گوید که کشور در طغیان و نابسامانی است و در نتیجه به بهانه گردآوری لشکر، مالیات های گزاف از آنها درخواست می کند. پس از این صحنه، صحنه دیگری را بازی می کنند و سرانجام همه این صحنه ها همیشه گردآوری پول است.

اما ما در میان این همه بدی ها، خود را با صبر و تحمل پایدار می داریم. ولی چون از طرف مردم پشتیبانی نداریم و همه مسیحیان ما در جاهای دور پراکنده گشته اند، بیم آن است که ما هم بزودی مجبور شویم به کلی این سرزمین را که در آن چیزی جز جنایت، دزدی و بی نظمی نیست، ترک گوئیم. روزی نیست که کوشش در شکستن در خانه ما برای غارت ما نکنند. ما نمی توانیم از خانه جز بطریق پنهانی بیرون آییم و در معرض چه خطرها و توهین ها که قرار نگرفته ایم.



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش شصت و نهم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

آنان به محله ای که می بایستی پول طلب کنند، آمدند و چون کسی را در آنجا نیافتند به حيله داخل خانه ما شدند و راهنمای آنها کودکی بود که خانه ما را به آنها نشان داد.

اولین کسی که با آنان برخورد کرد، برادر «بازن» بود که پزشک و جراح است. آنها خود را بروی وی افکندند و وی را با موحش ترین اعمال غیرانسانی آزار دادند. سپس آنچه را که می خواستند بر زبان آوردند. آنها یک صد «اکو» پول می خواستند. می گفتند: بده، فوری بده، اگر نداری باید آن را بیافرینی و یا این پول را از پوست بدن تو در خواهیم آورد. در عین حال ضربات بر شانه ها و بر پاهای او مضاعف می گشت. نخست آنچه پول داشتیم به آنها دادیم و چون این مبلغ، از آنچه آنها می خواستند خیلی کمتر بود، دو شمعدان نقره هم به آنها داده شد. رئیس ما «پردوهان» که زبان فارسی نمی دانست، توسط مترجمان با آنها صحبت کرد. آنان او را زدند و به ستونی بستند و خواستند که او را فلک کنند و به کف پایش چوب بزنند. پاهای او به شدت ورم کرده بود و اینان با وجود اینکه وحشی و سنگدل بودند بر وی ترحم کردند و پس از دو یا سه ضربه او را رها کردند. ولی این واقعه ظالمانه بر بدن ضعیف او چنان تاثیر عمیقی کرد که هشت روز بعد در گذشت. وی میسیونری به کمال بود، نه تنها کاتولیک ها، بلکه فرقه گرایان مسیحی نیز به او به نظر یک انسان مقدس می نگریستند. گریه هایی که مردم پس از مرگ وی کردند و افسوس هایی که خوردند، بمانند کامل ترین ستایش از تقوا و فضیلت های وی بود.

هنوز چندی از مراسم تدفین او نگذشته بود که طاقت فرساترین خبرها را برای ما



Shiva Moozoun
Attorney at Law

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست ♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE
♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی
برای اشخاص و شرکت ها ♦ تصادفات ♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق
♦ آماده کردن فرم های مهاجرت ♦ اشتباهات پزشکی

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit
Formation ♦ Tax preparation for individuals & small businesses,
Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate
♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Personal Injury
♦ Immigration Services ♦ Medical Malpractice

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده
ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

800-261-1314

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian
Slip & Fall, Work Injury

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- حمله حیوانات

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
دریافت صدها میلیون دلار خسارت
با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

بهترین وجه آن را اداره کرد. توفیق در آغاز روزنامه ای بود جدی (۲) و در سال پنجم انتشار اجازه نشر کاریکاتور را پیدا کرد و مدتی به صورت فکاهی منتشر می شد تا دوباره به مدت شش سال به صورت یک مجله ادبی درآمد. باز از اول فروردین ۱۳۱۷ شمسی روزنامه به صورت فکاهی درآمد و نکات اخلاقی و اجتماعی را با زبانی شیرین و جالب گوشزد می کرد. تبدیل شدن «توفیق» به یک نشریه طنز داستانی دارد و بیش از همه ابوالقاسم حالت مسبب این کار بود. حالت می گوید در اواخر سلطنت رضاشاه که علی دشتی رئیس اداره سانسور مطبوعات شده بود خیلی سخت گیری می کرد. «وقتی یکی از شماره های توفیق را دیده بود آن را مچاله کرده و در سبد کاغذهای باطله انداخته بود، و بعدا هم به آقای توفیق گفته بود یا این روزنامه را منتشر نکن یا برو و یک روزنامه فکاهی درست و حسابی در آور» (۳) حسین توفیق که در این وقت بیش از شصت سال داشت و اساساً هم طنزنویس نبود، نمی دانست چه کار کند. حالت که در این زمان جوانکی بود و مدتی پیش شروع به سرودن اشعار طنزآمیز کرده بود، پیشنهاد می کند که به سراغ نویسندگان مجله توقیف شده «امید» بروند و شاعرانی چون رهی معیری، سروری، عباس فرات، غلامرضا روحانی و محمدعلی نجاتی را دعوت به همکاری بکنند. این کار با موفقیت انجام می گیرد و حالت هم تا آخر به همکاری خود با «توفیق» ادامه می دهد و مدتها سردبیری آن را به عهده دارد. حسین توفیق به خاطر فعالیت های مطبوعاتی اش دو بار به زندان می افتد، و بار دوم در ۱۳۱۸ یک روز پس از آزادی، از مرضی که در زندان گرفته بود فوت می کند. پس از او پسرش محمدعلی توفیق نشریه را ادامه می دهد ولی در ۱۳۲۰ به خاطر روی جلد مجله که به قوای اشغالگر روس و انگلیس اعتراض کرده بود، به زندان می افتد. سه سال بعد «توفیق» دوباره انتشار می یابد و با اینکه بارها توقیف می شود، انتشار آن تا کودتای ۲۸ مرداد ادامه می یابد. در این وقت دفتر نشریه به دست ارادل و اوباش به آتش کشیده می شود و محمدعلی توفیق اول به زندان فلک افلاک و سپس به جزیره خارک فرستاده می شود. اولین شماره دوره سوم توفیق در ۲۹ اسفند ۱۳۳۶ به همت خواهرزادگان حسین توفیق، یعنی برادران توفیق، حسن، حسین و عباس تا سال ۱۳۵۰ که در زمان نخست وزیری هویدا به طور نهایی بسته شد، منتشر می شود. در دوره دوم «توفیق» به خاطر جو سیاسی حاکم نمی تواند به اوضاع سیاسی بی اعتنا باشد. مثلاً با پیش آمدن حوادث ۱۳۲۴ «توفیق» به صورت گسترده ای به حوادث آذربایجان و کردستان می پردازد و به علت حضور تعدادی از طنزنویسان چپ مانند افراشته تا حدی متمایل به مواضع حزب توده است. با سقوط پیشه وری در آذر ۱۳۲۷ موضع «توفیق» تغییر می یابد. با قدرت گرفتن نهضت ملی کردن صنعت نفت «توفیق» به سیاست دکتر مصدق نزدیک می شود و حتی به خاطر انتقاد از سیاست دولت رزم آرا توقیف می شود و به مدت دو ماه با نام «بابا آدم» منتشر می شود. در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۳۱ به خاطر ملی شدن صنعت نفت و این که شروع انتشار نشریه ۱۳۰۲ بود، می نویسد:

بسی رنج بردم در این سال سی که بیرون کنم وارث داری

از این دوره به بعد است که به گفته زنده یاد باستانی پاریزی «توفیق» مکتبی می شود برای شاعران و نویسندگان فکاهی و کاریکاتوریست ها. محمد صدر هاشمی می نویسد: «پس از شهریور ۱۳۲۰ و تأسیس احزاب مختلف سیاسی، روزنامه توفیق به جبهه جراید چپ منتسب گردید و یکی از روزنامه های انتقادی خوب پایتخت به شمار می رفت، به قسمی که مورد توجه همگان قرار گرفت. در این دوره روزنامه توفیق برخلاف سابق سبک تملق آمیز را کنار گذاشت و به شدت از اوضاع کشور و دستگاه حاکمه انتقاد نمود و به همین جهت چندین بار از طرف شهربانی توقیف گردید، معذک از روش خود دست بردناشت و به طور خلاصه توفیق پس از شهریور [بیست] یک روزنامه به تمام معنی سیاسی و انتقادی بود و به هیچ وجه قابل مقایسه با دوره گذشته خود نبود.» (۴) توفیق یکی از بانفوذترین و پرخواننده ترین نشریات ایران بود و به گفته مسعود برزین «جدی ترین مطبوعات در لباس شوخی بود.» (۵) ابوالقاسم حالت درباره آزادی بعد از شهریور بیست و وضعی که توفیق بعدها پیدا کرد، می نویسد: «این آزادی بی حد و حصر مطبوعات و تندروی و هرج و مرج قلمی که در حقیقت عکس العمل اختناق دوره بیست ساله گذشته محسوب می شد، حدود دوازده سال، یعنی تا کودتای ۱۳۳۲، ادامه داشت. از سال ۱۳۳۲ به بعد که پایه های سلطنت محمدرضاشاه مستحکم شد، رفته رفته پنجه قدرت دربار، قلم ها را شکست و گلولی فرشته آزادی را فشرد. جراید و مجلات بسیاری توقیف شدند که یکی از آنها توفیق بود. اما چندی بعد یکی از اعضای خاندان توفیق توانست که اجازه انتشار مجدد این هفته نامه فکاهی را بگیرد و آن را منتشر سازد. دنباله مطلب در صفحه ۵۹»

طنز در مطبوعات

بخش دوازدهم

دکتر حسن جوادی



اشغال ایران توسط متفقین و رفتن رضاشاه باعث شد که قلم ها دوباره به کار افتند و سد سانسور شکسته شود. هر چند که روزنامه های متعدد طنزی در این دوره یعنی تا کودتای ۲۸ مرداد نشر یافتند، ولی در این دوره انتقاد مستقیم سیاسی به حدی رواج گرفت که دیگر احتیاجی به ایما و اشاره یا گفتن در لفافه نبود، در نتیجه طنز سیاسی و کاریکاتورهای این دوره جسورانه و بی پروا شدند. الول ساتن در مقاله ای که تحت عنوان «مطبوعات ایران از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۸» (۱) نوشته است می گوید که قبل از شهریور بیست در حدود پنجاه نشریه در ایران منتشر می شدند، پس از اشغال ایران توسط متفقین یک باره این عدد به ۴۶۴ نشریه رسید که از آنها ۴۳۳ به فارسی و بقیه به ترکی، ارمنی، کردی، انگلیسی، فرانسه، روسی و لهستانی بودند. از ۴۳۳ نشریه ای که لیستی از آنها داده شده است فقط ۹ روزنامه و مجله کاملاً یا تا حدی طنزآمیز بودند. از این عده نیز ارژنگ، امید، توفیق، حلاج و نسیم شمال قبلاً وجود داشتند و تنها هردنبیل، بابا شمل، قلندر و یویو به نشریات فکاهی اضافه شدند. در پنج سال آخر این دوره که دوره دکتر مصدق را نیز در برمی گیرد و جزو مقاله مذکور نیست، روزنامه های چلنگر، حاجی بابا، لوطی، شب چراغ، نوشخند و داد و بیداد انتشار یافتند. از روزنامه های معروف طنزآمیز و فکاهی دوره بعد از رضاشاه توفیق و بابا شمل بودند. البته چنان که خواهیم دید «توفیق» قبل از «بابا شمل» تأسیس شده بود و به طور کلی مدت نیم قرن در سه دوره ناپیوسته به هم توانست انتشار بیابد.

در اینجا بهتر است به شرح چند نمونه مهم از نشریات طنز پیردازیم: توفیق را حسین توفی در ۱۳۰۱ به وجود آورد و تا ۱۳۱۸ شمسی که خود در حیات بود، به



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Foot related diseases ♦Bunion, Callus, Corn ♦Hammer Toe, Ingrown Toe Nail ♦Sports Medicine & Injuries ♦Heel Pain & Diabetic Foot Care ♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot Conditions ♦Flat Feet & Orthotics ♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

آقاخان، عبدالرحیم طالبوف و زین العابدین مراغه ای تاثیر کردند. از این روست که در سیاحتنامه ابراهیم بیگ نیز، مانند آثار روشنفکران ایرانی پیش از او، بر التزام شاعران و نویسندگان بر تبلیغ و تعلیم وطن خواهی بارها تاکید شده است. زین العابدین مراغه ای نیز از نوشتن سیاحتنامه ابراهیم بیگ هدفی جز این نداشته است. می نویسد: «هر چند تا حال در وطن عزیز ما این گونه مطالب نگاشته نیامده و کسی از حب وطن دم نزنده و مطالب مفیده را، به طرزی که عموم بتوانند از او حصه بردارند، به حسب اقتضای وقت به قلم نیاورده، هرچه نوشته اند از سودای عشق بلبل و گل و پروانه و شمع، یا راجع به اظهار فضیلت مولف و مصنف و یا مدح ممدوح غیر مستحق بوده. هموطنان ما بدانند که سوای عشق مجنون و لیلی و فرهاد و شیرین و محمود و ایاز که بین ادبا و شعرای ایران معروف و موصوف است و در نامه و چکامه خود جز از غیر آن سخن نمی سرایند عشق دیگر هست. چه عاشقان وطن در این راه زحمت کشیده جان داده و هستی خود را طویل هستی او دانسته اند.» (۳)

او تبلیغ و تعلیم وطن دوستی را وظیفه و رسالتی برای نویسندگان عصر جدید ایران می داند: «این ایام نه آن زمانست که ارباب قلم و افکار اوقات خود را به ماخلویا و افسانه های واهی و اراجیف بی معنی مثل گذشتگان صرف نمایند که جز موهوم چیزی حاصل شان نخواهد بود، بلکه مانند فضلالی افرنج و ژاپون وظیفه نوع پرستی و آداب انسانیت را به عوام بفهمانند و حالی نمایند که مصدر تمام نیک بختی ها نام مقدس وطن و حفظ آن به عموم اهل وطن واجب عینی است.» (۴)

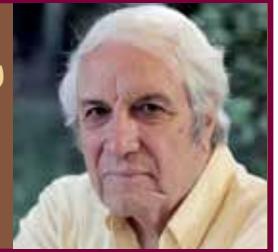
حالا وقت آن است شعرا و سخن سنجان ملت که تاکنون عمرشان را به تمدیح و توصیف جباریه صرف می نمودند، دیگر از حب وطن و آیین وطن پرستی چامه ها سرایند و چکامه ها آریند. چنان که مدتی برای هر مصایب گریه می کردیم، یک چندی نیز مرثیه وطن بخوانیم و بدان گریه کنیم. چه در صورتی که وطن نباشد به اجرای هیچ آیینی ما را رخصت نمی دهند. چنان که سال ها از وطن پرستان مذمت گفته اند، یک چندی نیز کردار خائنان را به نظم و نثر نکوهش کنند.» (۵)

و در جایی دیگر می گوید: «بدبختانه در ایران یک نفر ندیدم بدین خیال که عیوب دولت و ملت را به قلم آورد. آنان که شعرایند خاک بر سرشان. تمام حواس و خیال آنها منحصر بر این است که یک نفر فرعون صفت مغرور روش را تعریف نموده، یک راس یابوی لنگ بگیرند.» (۶)

زین العابدین مراغه ای

بخش دوم

دکتر ایرج پارسی نژاد



نقد ادبی: زین العابدین مراغه ای کتاب مستقلی در نقد ادبیات ندارد، اما در همان سیاحتنامه ابراهیم بیگ می توان نظریات انتقادی او را درباره ادبیات گذشته و زمانه اش یافت. یکی از مسائلی که او در نقد ادبیات بر آن تاکید می کند التزام شاعر و نویسنده ایرانی به خلق آثاری در ستایش و دوستداری وطن است. اساسا دلبستگی ملی و میهنی (ناسیونالیسم) یکی از خصلت های اصلی اندیشه متفکران روشن اندیش ایرانی در قرن نوزدهم است که با وجود آنکه بیشتر عمر خود را در تبعید خارج از ایران به سر آوردند، اما از دلبستگی ملی و میهنی شان کاسته نشد. اینان که با آثار خود زمینه فکری و عقیدتی نهضت مشروطه را فراهم آوردند، در ستیز با استعمار روس و انگلیس و استبداد قاجار به تبلیغ «ناسیونالیسم» که بنیاد آن بر «حاکمیت ملی» (در معنی شناختن اراده ملت به عنوان منشا قدرت دولت) پرداختند و در نقد و سنجش خود از ادبیات آن را منظور کردند و البته غرض آنها از ذکر «وطن» و «ملت» همه جا همان مفهوم اروپایی patri و nation بوده است.

در شناخت سرچشمه ناسیونالیسم ایرانی، هرچند برخی آن را حاصل آشنایی ایرانیان با اندیشه های اروپاییان دانسته اند، (۱) اما واقعیت این است که «ناسیونالیسم پدیده ای نبود که مانند دانش و فن جدید یک سره از مغرب زمین به ایران راه یافته باشد. پیش از پیدایش فلسفه ناسیونالیسم در اروپا همه عناصر سازنده آن در ایران وجود داشت و شناخته شده بود. البته با برخورد با دنیای مغرب زمین عوامل تازه ای به کار افتادند و از ترکیب عناصر مزبور ایدئولوژی متشکلی به وجود آمد که قدرت فعال تازه ای یافت.» (۲)

در بررسی تاریخ ناسیونالیسم در ایران میرزا فتح علی آخوند زاده و جلال الدین میرزای قاجار را باید از پیشروان دانست که بر روشنگران پس از خود چون میرزا

دکتر فتنه هوشداران

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی،
صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز
Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:

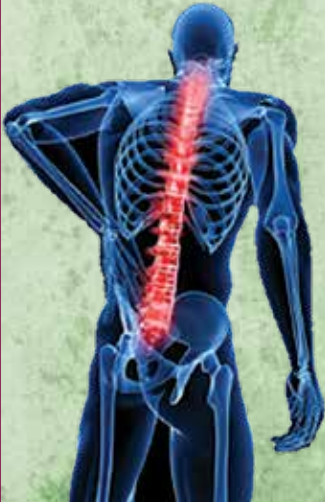


Fataneh Hooshdaran, D.C.

- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677
2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



در ستایش شعار "زن، زندگی، آزادی"

آرش جهاندار



علیه آنان را مشکل و مسئله خود زنان می‌بیند و بنابراین تلاش می‌کند بر نقش مردان بطور جداگانه تاکید نماید. صرف‌نظر از نیت مبلغان این شعار، تلاش آنان برای جا انداختن کلمه "مرد" بی‌شبهت به حرکت گروه‌های راست افراطی در جنبش اخیر ضد تبعیض نژادی سیاهان در آمریکا نیست. در کوران این جنبش و در مقابل شعار "زندگی سیاهان اهمیت دارد" که از سوی سیاهان و همراهان آنان سر داده می‌شد، راست‌های افراطی شعار "زندگی همه اهمیت دارد" را علم کردند و به این ترتیب عملاً سعی کردند وجود تبعیض نژادی علیه سیاه‌پوستان را اصولاً انکار کرده و یا اهمیت آن را ناچیز جلوه دهند.

دوم، به قول مدافعین این شعار، کلمه "میهن" به احترام و تعهد به تمامیت ارضی اشاره داشته و در مقابل تجزیه‌طلبی و تجزیه‌طلبان قرار دارد. اگر در اینجا مراد مبلغان شعار "میهن‌دوستی" باشد، طبعاً ایرادی به آنها نمی‌توان گرفت، اما پس از گذشت نزدیک به دوازده ماه از جنبش "زن، زندگی، آزادی" دیگر روشن شده است که موضوع به آن سادگی که به نظر می‌رسد نیست. نخست باید گفت که در دوران شش ماهه اول و اوج جنبش مهسا از همه نقاط ایران، از کردستان گرفته تا خوزستان، و از تهران گرفته تا بلوچستان، اساساً شعارها و خواسته‌ها سراسری و ملی بوده و مرتباً بر همبستگی و اتحاد ملی تاکید شده است. به عبارت دیگر ملی و میهنی بودن یکی از ویژگی‌های جنبش "زن، زندگی، آزادی" بوده هرگز بر خلاف آن مشاهده نشده است. اما اکنون آشکار شده است که افراد و نیروهایی در صف اپوزیسیون قرار دارند که کوچکترین درخواست از سوی اقلیت‌های قومی و انتیکی را بر نمی‌تابند. اینها، که عمدتاً در طیف هواداران سامانه پادشاهی قرار دارند، تنها خود را ملی و میهن دوست می‌دانند و هر فرد یا نیروی دیگری را که مانند آنها نیندیشد و به رهبری موردنظر آنها تمکین نکند، ضد ملی و تجزیه‌طلب می‌خوانند. از اینها گذشته، این‌روزها با توجه گرایش گسترده ایرانیان، به‌خصوص نسل جوان، به فرهنگ و تمدن درخشان ایران، میهن‌دوستی و میهن‌پرستی مد روز شده و حتی برخی از مسئولان و مهره‌های رده بالای رژیم اسلامی، همچون احمدی نژاد هم سنگ آن را به سینه می‌زنند. با توجه به این نکات، سوال این است که آیا کلمه میهن در شعار "مرد، میهن، آزادی" ارزشی به جنبش مهسا می‌افزاید؟

سوم، کلمه "آبادی" ظاهراً به لزوم توسعه و آبادانی کشور اشاره دارد. در این صورت آیا کسی پیدا می‌شود، چه در میان صفوف اپوزیسیون و چه حتی در میان هواداران رژیم حداقل در حرف با توسعه و آبادانی کشور مخالفتی داشته باشد؟ آیا جز این است که اصولاً نه فقط در ایران، بلکه در هر نقطه‌ای از این کره خاکی، آبادانی و توسعه همواره شعار یا وعده و وعید همه سیاستمداران و احزاب سیاسی بوده است؟ چگونه می‌توان این خواست عمومی و خنثی را به جنبش مهسا گره زد؟ در بهترین حالت می‌توان گفت که کلمه آخر شعار مورد بحث، یعنی آبادی، نشانی از خواست‌های اصلی و پایه‌ای جنبش مهسا نداشته و پیوندی با آن ندارد.

اکنون چند هفته ای تا سالگرد قتل مهسا امینی به دست مزدوران گشت ارشاد باقی است. این حادثه جرقه‌ای بود که یکی از مهم‌ترین و وسیع‌ترین جنبش‌های آزادی‌خواهانه مردم ایران در مخالفت با رژیم ضد انسانی اسلامی را رقم زد. پیش‌بینی زمان موج بعدی اعتراضات اگر نه غیرممکن، بسیار مشکل است اما قطعاً در این واقعیت تردیدی نیست که دستاوردهای جنبش مهسا در سراسر کشور به بار نشسته و هرگز فراموش نخواهد شد. شعار زیبا، انسانی و غیر ایدئولوژیک "زن، زندگی، آزادی" بر تارک این جنبش نقش بسته و آن را به شایستگی نمایندگی می‌کند.

در ستایش شعار "زن، زندگی، آزادی" و در نکوهش شعار "مرد، میهن، آبادی" بدون تردید شعار مدرن، غیر ایدئولوژیک و انسانی "زن، زندگی، آزادی" پرچم و هویت جنبش عظیم آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه اخیر ایرانیان است. به جرات می‌توان گفت که جنبش مهسا بیش از هر چیز با همین شعار با بخش‌های گسترده‌ای از مردم جهان ارتباط برقرار کرده و به تدریج حمایت همه‌جانبه آنان را به خود جلب کرد. بیره نیست اگر ادعا کنیم که شعار "زن، زندگی، آزادی" اگر نه پیشروترین، یکی از پیشروترین شعارهای به کار گرفته شده از سوی جنبش‌های مترقی و آزادی‌خواهانه معاصر، نه تنها در خاور میانه بلکه در سراسر جهان است. اجازه دهید در اینجا هر چند به‌طور مختصر نگاهی به اجزای این شعار و وزن و اهمیت آنها بیندازیم.

زن: امروزه در سراسر جهان، به‌ویژه کشورهایی که تحت تسلط رژیم‌های توتالیتر و استبدادی قرار دارند، با انواع تبعیض، نژادی، جنسی، قومی، مذهبی و غیره روبرو هستیم. در این میان بدون تردید تبعیض علیه زنان و نابرابری حقوق آنان با مردان، به‌لحاظ کمی و کیفی، مهم‌ترین و گسترده‌ترین نوع تبعیض در سراسر جهان است. در ایران، رژیم اسلامی از همان ابتدای استقرار یکی از عقب مانده‌ترین و آشکارترین اشکال تبعیض علیه زنان را با جدیت و وسعیت اعمال کرده است. هرچند انواع تبعیض با موجودیت رژیم اسلامی گره خورده است، زنان، یعنی نیمی از جمعیت ایران، به راستی مهم‌ترین قربانی و سمبل تبعیض در طی بیش از چهل سال حاکمیت رژیم بوده‌اند. با این حال زنان از همان ابتدای استقرار رژیم همواره و به شکل خستگی‌ناپذیر در مقابل این رژیم و قوانین قرون وسطایی آن مقاومت و مبارزه کرده و هیچگاه تسلیم نشده‌اند. بدین ترتیب کلمه "زن" در شعار اصلی جنبش انقلابی ایران انواع تبعیض به‌طور کلی و تبعیض علیه زنان به‌طور اخص را مستقیماً هدف قرار می‌دهد.

زندگی: یکی از خصوصیات بارز برخی یا بسیاری از مذاهب تحقیر زندگی در این جهان و دادن وعده و وعیدهای شیرین و توخالی در جهان دیگر است. رژیم اسلامی حاکم در ایران، چه در دوران جنگ برای فرستادن کودکان و نوجوانان به قربانگاه و چه سرکوب و پایین نگه‌داشتن سطح توقعات مردم از زندگی در سراسر دوران حاکمیت خود، از این اصل ایدئولوژیک حداکثر استفاده یا سوءاستفاده را کرده است. درحالی‌که مافیای در قدرت و اطرافیان آنها از بهترین امکانات تحصیل و زندگی، چه در داخل و چه خارج کشور برخوردارند، رژیم مردم را به تحمل مشکلات و سختی‌ها برای "حفظ اسلام" و رسیدن به بهشت تشویق و وادار می‌کند. از ویژگی‌های برجسته رژیم شیعه حاکم دشمنی آشکار و همه جانبه با هر شکلی از شادی و برخورداری از مواهب زندگی، از رقص و موسیقی گرفته تا جشن و پایکوبی بوده است. کلمه "زندگی" در شعار کلیدی "زن، زندگی، آزادی" در ستایش زندگی و برخورداری از رفاه و آسایش و شادی و در مقابله آشکار با ایدئولوژی پرستش و تبلیغ عذاب‌داری، نوحه خوانی و مرگ است.

آزادی: هرچند از زمان انقلاب مشروطه آزادی یکی از خواست‌های اساسی مردم ایران بوده است، در دوران سیاه حاکمیت رژیم اسلامی اهمیت و لزوم انواع آزادی‌های فردی و اجتماعی بیش از هر زمان دیگری بر همگان آشکار شده است. رژیم اسلامی همچون سایر رژیم‌های توتالیتر و استبدادی از ابتدای استقرار به روشنی نشان داد که هیچ جلوه‌ای از آزادی، از آزادی‌های فردی گرفته تا انواع آزادی‌های اجتماعی و سیاسی را بر نمی‌تابد. کمتر حکومتی در جهان یافت می‌شود که به مانند رژیم اسلامی نه فقط با تمام قوا در مقابل آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات و احزاب قرار گیرد بلکه در کوچکترین زوایای زندگی خصوصی افراد، از انتخاب نام گرفته تا نوشیدن و روابط عشقی آنها نیز دخالت کند. آزادی بدون تردید یکی از پایه‌ای‌ترین و عمومی‌ترین خواست‌های مردم ایران، به‌ویژه نسل جدید، است.

در جریان جنبش مهسا، در کنار و به موازات شعار "زن، زندگی، آزادی" شعار دیگری بر همان وزن پدیدار شد: "مرد، میهن آبادی". صرف‌نظر از نیت سازنده یا سازندگان اولیه آن، این شعار بعدها عمدتاً از سوی هواداران سامانه پادشاهی وسیعاً تبلیغ شده و به کار گرفته شد. مبلغان این شعار برای دفاع از آن دلایل مختلفی دارند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

یکم، گفته می‌شود کلمه مرد مکمل کلمه زن در شعار "زن، زندگی، آزادی" بوده و جنبه فمینیستی آن را خنثی می‌کند. این دیدگاه به‌طور غیر مستقیم زنان و تبعیض

همه چیز با مراقبت بهداشتی و درمانی + غذای سالم شروع میشود



همین امروز برای ثبت نام Medi-Cal و CalFresh درخواست دهید:

HealthyAC.org



SCAN ME

وقتی بودجه محدود است، ممکن است احساس کنید که باید بین خرید غذای سالم و رفتن به دکتر یکی را انتخاب کنید. با Medi-Cal و CalFresh لازم نیست یکی را انتخاب کنید. میتوانید هر ماه برای خرید خواربار مزایایی دریافت کنید و مراقبت درمانی با کیفیت نیز با هزینه پایین یا رایگان دریافت کنید.

احتمالاً اگر برای یکی از برنامه ها واجد شرایط باشید، برای دیگری نیز واجد شرایط هستید. سازمانهای اجتماعی در همسایگی شما منتظرند تا در روند درخواست به شما کمک کنند، پس همین امروز با آنها تماس بگیرید.



دکتر علی اسماعیلی

دندانپزشک و جراح ایمپلنت های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco



Dr. Ali Esmaili DDS

♦ دندانپزشکی عمومی ♦ جراحی ایمپلنت های دندانی ♦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

♦ General Dentistry ♦ Dental Implants ♦ Surgical Extractions & Bone Graft



Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: (408) 320-2849

Text: (408) 549-4840

info@nobleprodental.com

www.nobleprodental.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

این زمان گاندی دست به کاری شگفت انگیز و باور نکردنی می زند. از هوادارانش می خواهد تا دست از مبارزه و اعتصاب ها بردارند و آرامش را بازگردانند. وی چنین استدلال می کند که بنا بر سنت «ساتیاگراها» یا «مبارزه آرام و بدون خشونت» زمانی که حریف ناتوان می شود و با اوضاع سخت روبرو است نباید او را نابود کرد. گاندی از هواداران خود می خواهد تا در روش مبارزه خود به ارزش های اخلاقی چون جوانمردی، گذشت و انصاف توجه کنند. وی می گوید هرگز حریف را نباید لگدمال کرد، درهای صلح و آشتی همیشه باید باز باشند و در جریان مبارزه همیشه باید به راه حل های آشتی جویانه مسالمت آمیز توجه داشت. راه حلی که شرف و افتخار هر دو سوی دشواری آسیبی نبیند. این اقدام بزرگوارانه و بی مانند گاندی نقشی عظیم و کوبنده از خود برجای می گذارد. گذشت های باورنکردنی رهبری که هوادارانش را به سختی به مجازات رسانیده اند در روزنامه ها بازتابی بسیار گسترده می یابد. این خبر در انگلستان و در هند پخش می شود و از گاندی ستایش بسیار می شود. حتی مقام های ستمگر و نژادپرست آفریقای جنوبی نمی توانند از تحسین و شگفتی خودداری کنند. آوازه گاندی در آفریقای جنوبی، انگلستان و هند پیش از پیش بالا می رود و روش های او در مبارزه های بدون خشونت و راه و رسم او در عدم همکاری با دولت کنجکاو و شگفتی بسیار می آفریند.

پس از مدتی باردیگر تنور راه پیمایی ها و اعتصاب های معدنچیان هندی به رهبری گاندی داغ می شود. گروهی از زنان هند با بی باکی تمام دست به قانون شکنی می زنند و بدون اجازه از مرز ایالتی می گذرند، به محل کار معدنچیان ذغال می روند و از آنان می خواهند تا دست از کار بکشند. بیش از پنج هزار کارگر و زن علیه قانون هایی که بر ضد آسیایان تصویب شده اند به یک راه پیمایی پنجاه و هفت کیلومتری می پردازند. گاندی نیز به این راه پیمایی آرام پیوسته و آن را رهبری می کند. راه پیمایان به سوی پایگاه گاندی رهسپار می شوند. رهبر این سپاه آواره و دور شده از خانه و کاشانه تاب و توان پذیرایی از پنج هزار نفر را ندارد. چنین می پندارد که در جریان این راه پیمایی تمامی شرکت کنندگان از سوی پلیس زندانی خواهند شد و در آنجا دست کم مکانی و نانی برای ارتش گرسنه او پیدا خواهد شد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

گاندی کیست!

بخش هشتم
دکتر احمد ایرانی



فرمانده سپاه کارگران: در بهار سال ۱۹۱۳ دادگاه عالی آفریقای جنوبی به اقدامی بسیار تحریک آمیز دست می زند. بنا بر رای این دادگاه، تمامی ازدواج های هندیان، مسلمانان و پارسیان (هندیان زردشتی و ایرانی تبار) غیرقانونی و بی اعتبار اعلام می شوند. فرزندان آنان از نظر قانون «بچه های حرام زاده» به شمار می روند. زن های صیغه نیز از حقوق مدنی محرومند و امکان دارد از کشور اخراج شوند. گاندی و هوادارانش دست به کار می شوند و به مبارزه می پردازند. گاندی کارگران هندی را در معادن به اعتصاب تشویق می کند و زنانی که در یک راه پیمایی شرکت کرده اند از معدنچیان ذغال می خواهند دست از کار بکشند و با اسلحه «عدم همکاری» با نژاد پرستان پا به میدان مبارزه بگذارند. معدن چیان به راه پیمایان مرد و زن می پیوندند و اعتصاب بالا می گیرد، کاری که هرگز در این سرزمین سابقه و مانند نداشته است. اعتصابیان محل کار و زندگی خود را ترک می گویند و به سوی پایگاه گاندی یا «اشرام» به راه می افتند. پلیس با خشونت بسیار دست به کار می شود. زنان و مردان بسیار بازداشت و زندانی می شوند. در این راه پیمایی عظیم و در این نخستین اعتصاب بیش از پنجاه هزار تن شرکت دارند و گاندی خود را فرمانده سپاه بزرگی از زنان و مردان ستمدیده می بیند. با زندانیان این راه پیمایی و اعتصاب، با خشونت بسیار رفتار می شود. برخی از زنان و کارگران در زندان کشته می شوند. گاندی نیز به زندان می افتد. او را به زندان آدم کشان و جنایت کاران می اندازند. برای نخستین بار لباس وکالت از تن به در می کند و تن پوش سنتی هند را می پوشد. از این زمان تا پایان عمر لباس مشهور خود را بر تن خواهد داشت، تن پوشی که در سراسر جهان نماد یا مظهر هند می شود. در آغاز سال ۱۹۱۴ کارگران سفید پوست راه آهن دست به اعتصاب می زنند. در

EDALAT

دفتر خدماتی عدالت

قبول پرونده از سراسر ایالت های آمریکا

۱۳۹ دلار

♦ تجدید گذرنامه ایرانی

۱۳۹ دلار

♦ تعویض شناسنامه جلد قرمز

۲۳۹ دلار

♦ تنظیم وکالتنامه با ارسال به ایران

۲۹۹ دلار

♦ ثبت شرکت LLC و CORPORATION

۴۹۹ دلار

♦ تنظیم تراست TRUST

۹۹۹ دلار

♦ افک OFAC

کیفیتی که انتظار داشتید و قیمتی که انتظار نداشتید را با ما تجربه کنید!

Edalat.law@yahoo.com

(949)691-4799

Not licensed to practice law in any jurisdiction in the United States

Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

خرید، فروش
و
معاوضه

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Wash
&
Repair*

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051



قمر آریان

نوشته ها کار پیر سالخورده ای پخته و جهان دیده است و به این جهت به من گفت من ایشان را از طریق نوشته ها و مقالاتشان می شناسم، ایشان باید پیری سالخورده باشد، که این نوشته ها از جهان دیده ای پخته برمی آید. من گفتم ایشان فقط سی سال دارند و جوان هستند و به تازگی فارغ التحصیل شده اند. پدرم که از پختگی آن نوشته ها و سن و سال جوان ایشان متعجب شده بود، با ازدواج ما موافقت کرد و ما در سال ۱۳۳۲ ازدواج کردیم و از آن پس این ازدواج آغاز یک زندگی فرهنگی زیبا بود که پنجاه سال با عشق و احترام

دوام یافت، آنها فرزندی نداشتند، به همین مناسبت به دعوت های فرهنگی که آنها را فرا می خواندند با فراغ بال پاسخ مثبت می دادند و در کنار یکدیگر به خلق آثاری ارزشمند در زمینه های مختلف ادبی و فرهنگی دست زدند. آن دو، مدت زمانی به دعوت سازمان های فرهنگی به سفرهای دور و نزدیک رفتند. مدتی را در هند و ممالک عربی و لبنان گذراندند و پس از آن با دعوت دانشگاه یوسی.ال.ای از دکتر زرین کوب، به عنوان استاد مهمان، با هم به کالیفرنیا سفر کردند. قمر آریان پس از بازگشت از آمریکا مدت زمانی به ریاست هنرستان نقاشی برگزیده شد. همچنین آنها در معیت استاد بدیع الزمان فروزانفر به یکی از کنگره های شرق شناسی رفتند. قمر آریان در حالی که در دانشکده ادبیات با ادب کلاسیک مانوس شده بود، اما خود او می گوید که «در آن زمان ها که نیما یوشیج در ابداع اشعاری که در قید و بند قافیه نباشد پیشقدم بود، من بسیار از این نوع شعر لذت می بردم و خواندن شعر معروف افسانه، ققنوس و دیگر اشعار متجددانه او، مرا غرق لذت می کرد و دیدار او در یک مهمانی به شدت موجب شادی و مسرت من شد، و چون به او نزدیک شدم، گفتم شما بهترین شاعری هستید که من می شناسم و چقدر خوشحالم که در این مهمانی شما را از نزدیک می بینم.» دکتر پارسی نژاد معتقد است که قمر آریان گذشته از توانایی ادبی، در هنرشناسی نیز موجودی توانا بود. قمر آریان در کتابی درباره کمال الدین بهزاد می نویسد که مینیاتورهای بهزاد این امتیاز را دارد که زندگی عامه مردم و روستائیان ایرانی را نیز به نمایش می گذارد و مخصوص طبقه ای خاص نیست و در هنر مینیاتور روش مکتب مغولی را کنار گذاشته و سبک مستقل ایرانی را به کار برده است.

قمر آریان به همراه همسر دانشمندش آثار ارزشمندی به وجود آوردند مثل زن در داستان های قرآن «کمال الدین بهزاد»، «نی نامه»، «ایران، تاریخ فرهنگ و هنر» به قلم هر دو. «تاریخ ایران» «دو قرن سکوت»، «روزگاران» به قلم دکتر زرین کوب و بسیاری مقالات و نوشته های دیگر که سخن از آنها به درازا می انجامد. دکتر قمر آریان در سال ۱۳۷۸ از دانشگاه تهران بازنشسته شد و تا زمان درگذشتش در ۲۳ فروردین ۱۳۹۱ به عنوان یکی از اعضای برگزیده شورای علمی مرکز دایرت المعارف، به پژوهش و بررسی ادب و فرهنگ ایران مشغول بود. روانش شاد و نامش جاودان باد.

منابع تحقیق و بررسی: یادها و دیدارها، ایرج پارسی نژاد- کتاب زنان تاثیر گذار ایران



جایگاه زنان ایران از دیرباز تا به امروز زندگینامه خانم دکتر قمر آریان

دکتر قمر آریان در فروردین ۱۳۰۱ متولد شد و در سال ۱۳۹۱ بعد از تحمل زمانی طولانی بیماری درگذشت. پدر او میرزا عبدالوهاب، چهره ای فرهیخته بود و خانواده او در قوچان زندگی می کردند و قمر کوچک در همین شهر به دنیا آمد. آنچنان که در نوشته ها آمده است، پدر او که مردی صاحب نام و فرهنگی بود، بعد از تولد دخترش به تاسیس مدرسه ای دخترانه همت گماشت تا دختر خردسال وی چون به سن فرا گرفتن دانش برسد بتواند در مدرسه ای به آموختن بپردازد. به همین جهت به ساختن یک دبستان شش کلاسه همت گماشت و قمر کوچک بعدها در همان دبستان قوچان به آموختن دانش مشغول شد و با عشقی که به فرا گرفتن داشت، دوره دبستان را با موفقیت پشت سر گذاشت و پس از آن چون دبیرستانی در ناحیه قوچان نبود، پدر برای استمرار دانش او برایش معلمینی را استخدام کرد که در خانه به تدریس بپردازند. او سیکل اول دبیرستان را به مدت سه سال در خانه آموزش گرفت و پس از آن برای آموزش در کلاس دهم و یازدهم او را به دانشسرای مقدماتی مشهد که مرکز استان بود فرستادند و او دوره دبیرستان را که تا اتمام کلاس یازدهم بود در آنجا به پایان رساند. پس از آن چون دانشگاه تهران تنها دانشگاه ایران بود، او نیز برای تحصیل دانش به تهران آمد و در کنار برادرانش که آنها نیز در تهران به فرا گرفتن دانش پزشکی و فیزیک مشغول بودند، پیوست. زمانی که او برای آموزش به دانشگاه تهران آمد. پس از گذراندن امتحان ورودی در رشته ادبیات فارسی که رشته مورد علاقه اش بود نام نویسی کرد و پس از گذراندن دوره لیسانس موفق به اخذ دانشنامه خود در این رشته شد ولی او به این حد قانع نبود و مصمم بود تا اخذ مدرک دکترای خود به این راه ادامه دهد. به این جهت به آموختن بیشتر پرداخت و از مکتب بزرگ استادانی چون بدیع الزمان فروزانفر، جلال همایی، دکتر صفا، علی اصغر حکمت و دیگر استادان به نام آن زمان بهره ای بزرگ به دست آورد. پس از گذراندن دوره تحصیلی در رشته دکترای موفق به گرفتن مدرک خود در رشته دکترای ادبیات فارسی گردید. قمر برای نوشتن پایان نامه دکترای خود تصمیم گرفت که پایان نامه اش را در مورد «چهره مسیحیت در ادب پارسی» بنویسد. خودش در این مورد گفته است که «آقای حکمت استاد درس تاریخ ادیان ما بود و چون در کلاس های درس، ما راجع به تحقیقات دانشمندان فرنگی در مورد دین و آیین ما سخن می گفت، من هم تصمیم گرفتم که در مورد دین آنها در مسیحیت پژوهش و تحقیق کنم و بدانم که جایگاه بزرگان ایشان چون مسیح و چلیپا و مریم و غیره... در ادب فارسی چگونه بوده است و بالاخره پس از پایان دوره تحصیلی و گذراندن پایان نامه خود به دریافت دکترای خود در رشته ادبیات فارسی نایل آمدم.» دکتر ایرج پارسی نژاد در نقد و بررسی شرح حال قمر آریان می نویسد، از شاخص ترین اثر پژوهشی که از قمر آریان برجای مانده، تاثیر آداب و رسوم آیین عیسی در شعر و نثر قدیم فارسی است که او گذشته از لغت نامه ها، جمیع مناظرات میان اسلام و نصارا را از نظر گذرانده و در اثر تحقیقی خود آورده است.

قمر آریان در دوران دانشجویی با «عبدالحسین زرین کوب» آشنا می شود که بعدها پس از ازدواج با ایشان، مدت ۵۰ سال با عشق در کنار یکدیگر زندگی کردند. او می گوید «من در دانشکده ادبیات با زرین کوب یا به قول خودش «عبدول» آشنا شدم. او شاگرد بسیار خوبی بود و در بسیاری از مسایل حتی از استادانمان پیشی می گرفت. من در بسیاری از دروسم از او کمک می گرفتم و سرانجام پس از پایان دوران دانشکده ما تصمیم به ازدواج با یکدیگر گرفتیم و برای کسب اجازه از خانواده ام با هم به مشهد رفتیم و من در آنجا موضوع را با پدرم در میان گذاشتم. پدرم که دوردور ایشان را از مقالات و نوشته هایش می شناخت گمان می کرد که این

منیر معمارپوری، مترجم رسمی کالیفرنیا

ترجمه مدارک پذیرفته می شود!

Monir Memarpuri, MBA

(510) 517-7385

m.memarpuri@gmail.com



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



Marriage: Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washigton D.C.



Accepting Islam: ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org or facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc



برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه های می و جون ۲۰۲۳

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

کلاس های دکتر عبدالکریم سرّوش

کلاس های علم و دین و یا گفتار دفتر ششم مثنوی: هر یکشنبه، ساعت ۱۱ صبح، از طریق زوم و یوتوب
کلاس های گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی: اولین شنبه هر ماه، ساعت ۵ بعد از ظهر، از طریق زوم و یوتوب

نماز جمعه در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا از ساعت یک بعد از ظهر

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای انواع پوشاک،
کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات روزمره به بی خانمان ها.

suzaun.hirbod@iccnc.org

برای دریافت اطلاعات دیگر برنامه های این مرکز، لطفاً به دفتر و یا وبسایت مرکز مراجعه شود!

وبسایت www.iccnc.org کانال تلگرام @iccnc

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰) تماس بگیرید و یا با ایمیل info@iccnc.org مکاتبه کنید



کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما. تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



(408) 247-4888

441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129



Unlock special Citi mortgage discounts

When you bank at Citi, enjoy **\$500 off closing costs*** or **1/8% – 5/8%** off interest rate

Ask how you can take advantage of Mortgage Relationship Pricing

Kambiz Daemi
Home Lending Officer
650-387-1807
kambiz.daemi@citi.com
citi.com/kambizdaemi
NMLS# 633686

John Shapiro
Home Lending Officer
408-431-0513
john.shapiro@citi.com
citi.com/johnshapiro
NMLS# 653783

Greg Bruno
Home Lending Officer
650-743-8373
greg.bruno@citi.com
citi.com/gregbruno
NMLS# 339152

* Citi Mortgage Relationship Pricing – A CitiBank deposit account is required to receive the interest rate discount or closing cost credit. Automated monthly transfers of the mortgage payment from a CitiBank Deposit Account using automated drafting will be required. Actual interest rate discount or closing cost credit will depend on the level of the Citi Eligible Balance, which will be verified after final loan approval.

Deposit Account Balances must be in the account five (5) Business Days following final loan approval and Investment Account balances must be in the account six (6) Business Days following final loan approval. Citi eligible accounts include a personal, consumer CitiBank Deposit Account in which the borrower is a direct signer, CitiBank IRAs, and Investments held in linked Citigroup Global Markets Inc. ("CGMI") accounts. The borrower must be an account holder on investment accounts, IRA and annuity positions shown on linked CGMI Account statements are eligible (except tax qualified annuities under sections 401, 403, or 457 of the Internal Revenue Code). Balances from CitiBank Business / Commercial accounts, ERISA accounts, Keogh accounts, Bank Collateral accounts, foreign accounts, Fiduciary accounts, and Trust accounts where the borrower is only listed as the Beneficiary are excluded. All Custodial type accounts are excluded with the exception of Custodial IRA accounts through CitiBank or Fidelity LLC where the borrower(s) is the beneficiary, which are eligible unless otherwise noted. CitiBank IRAs that are not linked to a CitiBank Deposit Account are excluded.

Citi Eligible Balance	Relationship Pricing Benefit
\$1 - \$49,999.99	\$500 off closing cost
\$50,000 - \$99,999.99	1/8% (0.125%) off interest rate
\$100,000 - \$499,999.99	1/4% (0.250%) off interest rate
\$500,000 - \$999,999.99	3/8% (0.375%) off interest rate
\$1,000,000 - \$1,999,999.99	1/2% (0.500%) off interest rate
\$2,000,000 or more	5/8% (0.625%) off interest rate

The closing cost credit offer will be applied at closing and may not be used prior to closing. In Texas, the credit may not result in you receiving cash back. If you are interested in Citi banking account relationship offers, please contact your Home Lending Officer or Mortgage Representative. Speak to your ban officer about whether the relationship offer is best for you.

CitiBank Mortgage Relationship Pricing for CitiBank account holders can only be applied prior to loan closing and is subject to account and balance validation. CitiBank Mortgage Relationship Pricing is subject to change without notice.

Glossary of terms for this offer: Business Day means Monday through Friday and does not include Federal holidays; Eligible Balances means total funds showing in the account at the time we verify the balances less any funds you determine you will need for a down payment or closing costs; Deposit Account means a CitiBank personal checking and/or savings account as well as certificates of deposit and money market accounts; Investment Account means IRAs and Investments held in Citigroup Global Markets Inc. accounts.

Terms, conditions and fees for accounts, programs, offers, products and services are subject to change without notice at any time. Offer may be modified or withdrawn at any time without notice. Offer cannot be combined with other offers, except when applied with specific Community Lending Programs. Offers are not applicable on Home Equity Loans and Lines of Credit. This is not a commitment to lend.

This offer contains information about U.S. domestic financial services provided by CitiBank, N.A. and is intended for use domestically in the U.S.

Member FDIC Investment products are offered through Citigroup Global Markets Inc. ("CGMI"), Member SIPC (<http://sipc.org>). CitiBank and CGMI are affiliated companies under the common control of Citigroup Inc. © 2023 CitiBank, N.A. NMLS# 42976. Member FDIC and Equal Housing Lender. Citi, Citi and Arc Design and other marks used herein are service marks of Citigroup Inc. or its affiliates, used and registered throughout the world.

در مورد نحوه مزیت بردن از قیمتگذاری رابطه رهن پرسوجو کنید

John Shapiro جان شاپیرو
مامور وام مسکن
408-431-0513
john.shapiro@citi.com
citi.com/johnshapiro
NMLS# 653783

Kambiz Daemi کامبیز دایمی
مامور وام مسکن
650-387-1807
kambiz.daemi@citi.com
citi.com/kambizdaemi
NMLS# 633686

Greg Bruno گریگ برنوا
مامور وام مسکن
650-743-8373
greg.bruno@citi.com
citi.com/gregbruno
NMLS# 339152



تخفیف های ویژه رهن Citi را فعال کنید

حسبیت در Citi این مزایا را به شما ارائه می دهد:
\$500 تخفیف بر هزینه های انجام معامله* یا
5/8% – 1/8% نرخ بهره

امداد آنچه ارائه می شود از آنجا که مسکن، امداد نقدی به ازای هزینه های معاملات مرتبط با شماست. به پیام رهن شما دسترسی می یابید. امکان دارد معاملات ارتباطی نهادی و کلی (Citi) به دلیل انگلیسی بستن. این ارتباطات ممکن است شامل، اما نه محدود به، توافق نامه های حساب، صورت حساب ها و قرارداد اعتباری در ارتباط با کارت های اعتباری یا هرگونه خدمات در حساب شما باشد. اگر به زمانی غیر از انگلیسی به هنگام بازداشت، لطفاً با ما تماس بگیرید. زیرا معاملات زمانی دارند که ممکن است به شما کمک کنند.

* قیمتگذاری رابطه رهن (Citi) - برای دریافت تخفیف نرخ بهره یا اعتباری هزینه انجام معامله به حساب سود CitiBank نیاز است.

به انتقال های معامله موفقیت آمیز از حساب سود CitiBank با استفاده از نتیجه بیشتر می توان اعتماد کرد. لطفاً به حساب سود CitiBank مراجعه کنید.

موجودی های حساب سود CitiBank (Citi) و برای معامله اعتباری نهادی و برای موجودی های حساب سود مرتبط با شماست. برای باز کردن حساب سود CitiBank، حساب سود CitiBank (CGMI) Citigroup Global Markets Inc. باید باز شود. برای باز کردن حساب سود CitiBank، حساب سود CitiBank (CGMI) Citigroup Global Markets Inc. باید باز شود. حساب سود CitiBank (CGMI) Citigroup Global Markets Inc. باید باز شود. حساب سود CitiBank (CGMI) Citigroup Global Markets Inc. باید باز شود. حساب سود CitiBank (CGMI) Citigroup Global Markets Inc. باید باز شود.

مزیت قیمتگذاری رابطه	موجودی وام در حساب Citi
\$500 تخفیف در هزینه انجام معامله	\$1 - \$49,999.99
1/8% (0.125%) تخفیف نرخ بهره	\$50,000 - \$99,999.99
1/4% (0.250%) تخفیف نرخ بهره	\$100,000 - \$499,999.99
3/8% (0.375%) تخفیف نرخ بهره	\$500,000 - \$999,999.99
1/2% (0.500%) تخفیف نرخ بهره	\$1,000,000 - \$1,999,999.99
5/8% (0.625%) تخفیف نرخ بهره	\$2,000,000 یا بیشتر

Member FDIC Investment products are offered through Citigroup Global Markets Inc. ("CGMI"), Member SIPC (<http://sipc.org>). CitiBank and CGMI are affiliated companies under the common control of Citigroup Inc. © 2023 CitiBank, N.A. NMLS# 42976. Member FDIC and Equal Housing Lender. Citi, Citi and Arc Design and other marks used herein are service marks of Citigroup Inc. or its affiliates, used and registered throughout the world.

نقد و بررسی فیلم «دسته دختران»

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: منیر قیدی **تهیه کننده:** محمدرضا منصوری **نویسنده:** منیر قیدی
بازیگران: نیکی کریمی، پانته آ پناهی، فرشته حسینی، هدی زین العابدین، حسین سلیمانی، صدف عسگری، مهدی حسینی نیا
خلاصه داستان: این فیلم داستان زانی را روایت می کند که در سال ۱۳۵۹ در جریان آزادسازی خرمشهر، به مبارزه علیه نیروهای عراقی پرداختند و...
نقد فیلم «دسته دختران»: در چند دهه گذشته آثار بسیاری درباره جنگ ایران و عراق ساخته شده که سهم زیادی از آن مربوط به آزادی خرمشهر بوده است. «دسته دختران» نیز با موضوع مقاومت مردم خرمشهر در روزهای سخت ابتدای انقلاب ساخته شده و داستان زانی را روایت می کند که پابه پای مردان در این نبرد می جنگیدند. این ایده اولیه درخشان است؛ چراکه کمتر در سینمای دفاع مقدس بحث حضور زنان در جنگ مطرح شده است. اما این ایده اولیه با یک فیلمنامه بسیار بد و اجرای بدتر، تبدیل به اثر ضعیفی شده که نمی تواند تأثیری در ذهن مخاطب بر جای بگذارد.



صحنه ای از فیلم «دسته دختران»

یکی از مهم ترین ارکان ساخت فیلم درباره جنگ، ساخت شخصیت و قهرمان در داستان است. حتی اگر این ایده را کنار بگذاریم که در جنگ ایران و عراق، یک ملت قهرمان بوده و نیازی به قهرمان پروری به سبک سینمای غرب نیست، اما نمی توان این رویکرد را انکار کرد که تماشاگر برای تماشای فیلم نیاز به شخصیت ها و کنش ها و کشمکش های درام دارد تا بتواند قصه را دنبال کند. اتفاقی که در «دسته دختران» رخ نمی دهد و ما با زانی مواجهیم که هیچ کدامشان هویتی ندارند و تماشاگر تا انتهای داستان هم چیزی در مورد آن ها و انگیزه های شان از حضور در جنگ و سرسختی شان نمی داند.

رهبر اصلی گروه که نیکی کریمی نقش آن را ایفا می کند، فرزندانش را در اثر یک حادثه در جنگ از دست داده و حالا قصد دارد با حضور در خط مقدم، به شکلی خود را آرام یا حتی مجازات کند. دیگر شخصیت های داستان هم هر کدام تعریف یک خطی از حال و روز خود دارند و فیلم هیچ تلاشی برای گسترش شخصیت پردازی آن ها انجام نمی دهد. از این جهت است که همراه شدن آن ها با یکدیگر و اهداف مشترکشان برای تماشاگر اهمیتی پیدا نمی کند؛ چراکه پیش از این شخصیتی ساخته نشده تا تماشاگر به آن اهمیت دهد و حتی نگران سرنوشتشان باشد. کارگردان در «دسته دختران» به جای توجه به شخصیت ها، صرفاً به کلیشه های سینمای دفاع مقدس که ۴ دهه پیش شکل گرفته بودند روی می آورد و سعی می کند با استفاده از اسلوموشن های متعدد و به تصویر کشیدن شهدا، احساسات تماشاگر را برانگیزد؛ رویکردی که برای سینمای مدرن و البته تماشاگر امروز، شاید دیگر تأثیر سال های گذشته را نداشته باشد.

جدا از ضعف های فیلمنامه در پرداخت به زنان در جنگ، «دسته دختران» در بخش های تکنیکی هم با مشکلات عدیده ای مواجه است. فیلم به شکل عجیبی تأکید بر استفاده از نماهای نزدیک و تکنیک دوربین روی دست دارد که باعث می شود قاب فیلم نه سینمایی بلکه تلویزیونی باشد. جنگ در «دسته دختران» جز چند مورد کوچک، صرفاً در پس زمینه روایت می شود که این رویکرد اگرچه ایرادی ندارد؛ اما زمانی که کارگردان قصد به تصویر کشیدن حقیقت تلخ جنگ و کشته شدن را دارد، دچار تناقض می شود. خرده روایت های فیلم هم کاملاً بی سروته است، مانند ماجرای همسر یکی از زنان که نه می دانیم چرا در ابتدا مانند زورگیرها رفتار می کند و نه چرا در انتها فداکار می شود!

جدا از مشکلات فیلمنامه، باید گفت که «دسته دختران» از حیث بازیگران نیز ضربه های اساسی خورده است. جایی که بدترین انتخاب های ممکن را برای حضور در مقابل دوربین داشته و نتیجه چیزی نزدیک به فاجعه است. نیکی کریمی به عنوان بازیگر اصلی فیلم، احتمالاً بدترین بازی کارنامه هنری اش را در این فیلم انجام داده است. بازیگری که در لحظاتی از فیلم سعی می کند به زبان جنوبی صحبت کند؛ اما چندثانیه ای بیشتر طول نمی کشد که به سراغ لهجه فارسی می رود و این ترکیب آزاردهنده تا انتهای فیلم تماشاگر را همراهی می کند. دیگر بازیگران فیلم از جمله فرشته حسینی و پانته آ پناهی هم وضعیت بهتری ندارند و ضعف شخصیت پردازی و عدم تلاش برای شبیه بودن به افراد بومی، فیلم را از حیث بازیگری تنزل داده است. «دسته دختران» فاقد هر گونه ویژگی است که بتواند توجه تماشاگر امروز را به سمت دفاع مقدس جلب کند. صرفاً، ساخت یک فیلم جنگی به خودی خود باعث اتفاقی جدید در سینما نمی شود و توجه به تکنیک، فیلمنامه و البته تماشاگر امروز است که می تواند موفقیت فیلم را تضمین کند. ۳ عاملی که «دسته دختران» به هیچ کدام از آن ها توجه نکرده و فیلمی را روانه سینما کرده که حتی با متر و معیارهای سینمای دفاع مقدس در دهه ۶۰ هم نمی تواند اثر قابل توجهی باشد؛ چه برسد به مخاطب امروز سینما که خاطره های از جنگ ندارد تنها پل ارتباط او با مقاومت آن روزها، فیلمی مثل «دسته دختران» است که ضعیف و فراموش شدنی است.



کار را به کاردان بسپارید!
دفتر «خدمات آسمان»
با مدیریت «لیدا کوچصفانی»



- ✓ دریافت حقوق SSI و دریافت مزایای دولتی CAPI, Calfresh
- ✓ دریافت حقوق پرستاری
- ✓ مدیکر و مدیکل
- ✓ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان، برای واجدین شرایط)
- ✓ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ✓ تنظیم دعوت نامه و تنظیم فرم های اداره مهاجرت
- ✓ تمدید گرین کارت
- ✓ اخذ ویزای نامزدی
- ✓ اخذ پاسپورت سفید
- ✓ ترجمه اسناد و مدارک
- ✓ امور مربوط به دفتر حفاظت منافع (وکالتنامه، تجدید گذرنامه و غیره)

Not a Law Office

(408) 269-7283

Lida.asemanservices@gmail.com

1777 Hamilton Ave., Suite 2350, San Jose, CA 95125

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

FAMOUS
KABOB

رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه، با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

www.famouskabob.com

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

منطقه فضول آباد

خیال نکنید اگر بپرسید ضایع می شوید!

آدم های دست به کمر یا به قول ما جنوبی ها اهل فیس کسر شان خود می دانند که مطلبی بپرسند، اما اهل فضیلت لذت می برند جایی که لازم دارند بپرسند تا یک صفحه از نادانی خود را خط بزنند. فرزندان می دانند دانستن ثروت است و نادانی تهی دستی و فقر حقارت بار. افسوس که حالا خیلی دیر شده در کودکی دانایی بالای سرمان نبود که به ما بگوید خوب گوش کن و هر جا لازم است یا لازم داری بپرس. این روزها هم بسیاری از مردم نمی خواهند خرج کنند تا به اطلاعاتشون اضافه بشه. محققان نیز هم زیاد کتاب می خوانند هم زیاد می پرسند و لازم نیست از کسی که می پرسند فرد درجه یک جامعه باشد. می تواند کفاش، خیاط یا چاه کن و غیره باشد. اهل علم و هنر، خوب گوش کردن را می داند. حتی می داند چطور بنویسد که بهتر باشد. کودکان به لحاظ کمی سن و تجربه، غالباً خیلی پرسشگر خوبی نیستند یا پرسش هایشان چشمگیر نیست. من اکنون هم در بزرگسالی وقتی نکته جدیدی می آموزم انگار یک شی ارزشمندی پیدا کرده ام، خوشحال می شوم و دلم می خواهد آموخته های جدید را هم به دوست فروتنی بگویم، شاید او نیز خوشحال شود. بهرحال سلام به دانائی و شوق دانستن و هنر پرسشگری بجا و لازم.

های فراوانیست. در طبقه اول این قصر، در یک اتاق مخزن، بسیار بزرگ پر از شراب است. این مخزن را برای این درست کردند چون در زمستان پر برف، آمد و شد به این قصر بسیار مشکل است. در قسمت زیرین این کاخ یکی از قدیمی ترین داروخانه های دنیاست، با داروها و قفسه بندی قدیمی. در قسمت اول کاخ، موزه و سالن نمایش عکس و نقاشی هم هست. من در موزه آن یک پای مومیائی شده مردی مصری دیدم که مربوط به چهار هزار سال پیش بود.

مجله ای فراتر از باور من: امروز در میان آنچه در خانه دارم مجله ای دیدم به نام مجله فارسی، چاپ تهران در تیرماه سال ۱۳۸۵. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

فریمان- کالیفرنیا

e-mail:ha@makvandi.com



بد اخلاق ترین زنی که دیده بودم: ده دوازده سالی در خیابان نسبتاً کوتاه و ارمنی نشین سنائی در تهران مستاجر بودیم. طبقه بالای سر ما به زن ارمنی بنام کریست و دخترش مثل ما اجاره نشین بودند. کریست تنها بود و همسرش او را رها کرده بود، اما همسرش مرد با انصافی بود و همه هزینه های آنها را می پرداخت. کریست اهل داد و فریاد بود حتی با دخترش. ما تمام کوشش مان بر این بود که از ما هم بهانه ای نگیرد تا ناسزاوار سنگ رو بیخ نشویم. کریست بد دهن، زشت رو و اخمو بود، اما تا بخواهی کسی در نظافت به گرد او نمی رسید. در سمت چپ خانه ما به خانواده دیگه ارمنی در طبقه اول ساکن بودند. زن خانواده بسیار منظم، خوش لباس و مهربان بود، درست نقطه مقابل کریست. از هر جهت مرد این خانواده هم مرد محترمی بود. ما را که می دید حرف می زد و مهربانی می کرد، اما دریغاً این مرد نیک ارمنی چند سال بعد در یک سفر هوایی، هواپیمایشان در منطقه لرستان به کوه برخورد کرد و متلاشی شد. سرنشینانش هم همه تکه پاره شدند. پسر همسایه ما به پای پدرش را از روی پوتین او شناخت.

در موزه ای یک پای مومیایی شده مرد مصری دیده ام: شهر هایدلبرگ آلمان جزو سی شهر مشهور جهان است. این شهر پر از عمارت های باشکوه، مجسمه ها و رستوران هاست. دانشگاهش قدیمی و شهرت عالمگیر دارد. هگل در قرن ۱۹ استاد همین دانشگاه بود. از میان این شهر رودخانه ای بنام تکار می گذرد. در بلندی تپه ای کنار همین رود قصری حاکم نشین و دیدنی وجود دارد و توریست فراوانی همواره از سراسر جهان به دیدن آن می روند. قسمت هایی از بلندی های این کاخ در جنگ دوم جهانی تخریب شده ولی کل کاخ سالم است. بر دیواره کاخ، مجسمه

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکلای سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113



بنیاد فرهنگی - هنری اورنگ

گمشده

نمایش موزیکال

نیزه گلچین

درکاری از صادق هاتقی

نوازندگان

اردلان قراچورلو

یادی کواکبی

و
معین ویوا

The Lost

A musical in Persian

Friday, September 15 at 7:00 PM

Cañada College (Main Theater)

District of Freedom, 4200 Farm Hill Blvd

Redwood City, CA 94061

Tickets:

www.owranginstitute.com (916) 839-0022

Scan and buy



Tickets and Products
www.owranginstitute.com

Writer and Director: Sadegh Hatefi
Executive Producer: Rokhand Gharavi

خوب است در نظر بگیرید، زمانی که جدالی بزرگ صورت می گیرد، احتمالاً اتفاق ناخوشایندی می افتد، ممکن است اخراجی در کار صورت گیرد و یا حتی ورشکستگی و بهر حال مشکل بزرگی ممکن است رخ بدهد. و در این حالت غم، رنج، درد، خستگی، بی تابی، کم حوصلگی، بیماری و افسردگی فوراً می کند. بدانید که این یک نقطه تحول در زندگی است. این جا همان جایی هست که روح تان و کودک معصوم درونتان به دنبال آغاز یک سفر معنا دار هستند و می خواهند به زندگی معنای تازه ای ببخشید. آنها می خواهند شما دیگر فرار نکنید و با مصرف سیگار و الکل و ... خود را بی حس و بی تفاوت نکنید و به بدن و جسم تان که امانت شمامست آزار نرسانید. آنها در تلاطم هستند تا شما با بدن و خودتان مهربان باشید و در راستای سفر جاوانه زندگی همسو شوید. آنها می خواهند شما کاری را انجام دهید که برایش اشتیاق عجیبی دارید و در انتهای روز با تمام خستگی های جسمی که متحمل شده اید، با ذوق و شوق از انجام کار خودتان لبخند رضایت بزنید و به خانه برگردید. زمانی که به آنها بی توجه می شوید، در گوشه ای کز می کنند و اشک می ریزند. در خود فرو می روند و تمام تلاش خود را می کنند تا با گریه های درونی شان به شما بگویند «اینجا جایی نیست که باید باشید. این شخص فردی نیست که باید با او در رابطه باشید. این محیط کاری و شغل درست تو نیست که باید در آن بمانید یا ادامه دهید. این دوستان هم مسیر و هم فرکانس و همسوی تو نیستند. جهان هستی برای خلق تو برنامه ای دارد و لازم است در راستای آن برنامه سفر جاودانه ات را آغاز کنی.» آنها می خواهند به تو بگویند هیچکس در بالا و پایین زندگی مقصر از دست دادن هایت و عدم موفقیت هایت نیست. دست از سر دیگران بردار، چون فقط تو هستی که مسئول صد در صد ساختن برنامه زندگی ات می باشی.

دوست خوبم، رنج ها، دردها، و زخم هایت را با آغوش باز بپذیر و برای شروع یک تغییر بزرگ خودت را آماده کن. اگر آماده هستی که رنجهایت را ارج بنهی و مس زندگیت را به طلای ناب تبدیل کنی تمرین زیر را پیشنهاد می کنم. **تمرین:** اگر در هنگام از دست دادن عزیز، یا کار، یا سرمایه تان، یا چنانچه با شخص یا اشخاصی دچار بحث یا قهر شده اید و احساس کردید دچار افسردگی و غم درونی شده اید، چند مورد را با شما به اشتراک می گذارم امیدوارم انجام آنها برایتان مفید واقع شود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

زندگی با طعم عشق و آرامش

مریم حجتیان - مربی زندگی

عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ

مدرس توسعه فردی دانشگاه بین المللی گرجستان

mhojatiyan@gmail.com



رنج و افسردگی را به نقطه عطف تحول در زندگی تغییر دهیم!

گاهی در برهه ای از زندگی ممکن است دچار ناامیدی و یاس شده اید و به هر چه دست می زنید پاسخ درست نمی گیرید. همه روزنه هایی که در زندگی تان وجود داشتند و کور سویی نور از آنان ساطع می شد، بسته شده اند. درد و کسالت وجودتان را فرا گرفته است. دلهره و ترس عجیبی خواب شب را از چشمانتان دور کرده است و به تکرار در استراحت های کوتاه شبانه، کابوسی وحشتناک شما را سرآسیمه از همین خواب سبک بیدار می کند. وقتی صبح ها با زنگ ساعت بیدار می شوید احساس می کنید خستگی مفرط در جان و روح تان جا گرفته و توان برخواستن از تختخواب را ندارید. دور و برتان را انسانهایی گرفته اند که ذره ای از آنها انرژی مثبت نمی گیرید و تک تک شان بیشتر تبدیل به انرژی خوارهای زندگی تان شده اند. از امید، انگیزه، شور، شوق و اشتیاق در افکار و کلام و رفتار تان خبری نیست.

چه اتفاقی افتاده است؟ این یک هشدار است که حواستان باشد و به خودتان بیایید. کودک درونتان دچار آزار و اذیت بیش از حد شده است و روح تان دچار سردر گمی و پریشان حالی گردیده است. روح تان در توازن با خواسته های قلبی و رسالت زندگی تان نیست و در جایی قرار گرفته اید که رنج های فراوانی که سال ها در اثر تحصیل، مهاجرت، تلاش، کار، تشکیل خانواده، مادری یا پدری کردن برای فرزندان، یا فرزند خوب بودن برای والدین و غیره کشیده اید، حالا به یک نقطه بی ارزش رسیده است و احساس می کنید دور و برتان را چیزهایی فرا گرفته که هیچ انرژی مثبتی برای شما ندارد. احساس عمیق عدم خود دوستی و گاهی عدم عزت نفس در درونتان پدیدار شده است. از بیرون، نما و قاب زیبایی از شما وجود دارد، اما خودتان هیچ احساس آرامشی ندارید.

دکتر کارل پیرسون «روانشناس»، با الهام از فلسفه روانشناسی یونگ، کتاب جالبی را به نام «نقشه راه» نوشته اند. ایشان سفر زندگی را با توضیح و تفسیر دوازده کهن الگو به شکل زیبایی به رشته تحریر آورده اند. این کتاب برای کسانی که به فلسفه ابدیت و جاودانگی روح معتقدند بسیار شیرین و گفتار دلنشینی دارد. در مقالات بعدی خلاصه ای از این کهن الگوها و سفر جاودانه را به تحریر خواهیم آورد. ایشان باور دارند که انسان سفر زندگی اش را از مرحله معصومیت، پاکی و سادگی روح (کودک درون) آغاز می کند و جایی به آرامش دست می یابد که به مرحله دلقک می رسد. دلقک مرحله ای است که شخص با تمام وجودش شاد است و در لحظه اکنون با شادی و شمع و خوشحالی بی وقفه زندگی را سپری می کند. هر روز زندگی معنی دارد و شور و شوق و عشق تمام وجودش را احاطه کرده است. دیگر هیچ نیروی منفی بیرونی نمی تواند او را آزار بدهد و او با جاودانگی هستی هم آغوش شده است.

برای من هم در برهه ای از زندگی ام شرایط خاصی بوجود آمده که دچار مرحله ای از یاس و ناامیدی شدم. رنج هایی که از گذشته زندگی ام تجربه کرده ام به یک باره جلوی چشمانم بالا آمده است و خستگی از کار و روزمرگی زندگی، مهاجرت و ... مرا دچار ضعف و خستگی و افسردگی نموده است. بودن و زندگی در کنار دوستان و همکاران نه تنها کمکی نبود بلکه نقطه عطفی بود که انگشت اتهام را به سوی آنان بگیرم و مقصر همه حال بدی هایم را آنان بدانم. اما اتفاقی افتاد که من را به سوی تغییر حرکت داد. وقتی دوران معصومیت روح را درک کردم و با روش سفر زندگی کارل پیرسون آشنا شدم، به این درک رسیدم که اینک که رنج ها آمده اند و غم و اندوه عمیق بالا گرفته، نقطه عطفی هست که ما را برای یک سفر زیبا و تحول گرا در زندگی آماده می کند. یاد گرفتم دوران لختی و افسردگی را با نگاه دیگری باید دید. این نشانه از یک انقلاب و شروع خوب است. افسردگی و غم عمیق گویی نشانه تمنای روح و برپایی و از جا برخاستن است. به قول شمس که در پاسخ سوال مولانا که از او پرسید: «حال با این زخم های درون چه کنم؟» و او پاسخ داد: «نور از محل تاریکی زخم ها پدید می آید.»

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ◆ (408) 370-9696



پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Payam Mark Shayani, ESO

Accident Attorney

800-261-1314

وکیل تصادفات Lyft & Uber

Lyft & Uber Accident Attorney

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
و دریافت صدها میلیون دلار خسارت با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Rd., Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس **رایگان** یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.
در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می شود.

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

www.msyogasociety.org

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

(408) 802-8882

صدور وثیقه ۸ میلیاردی برای یک شهروند برازجانی

رقیه رضایی

حسام مرادی کیست؟ بنابر اطلاعاتی که به دست آمده، «حسام مرادی»، شهروند ۳۳ ساله و پدر یک دختر یکساله، از بیش از یک ماه پیش در بازداشت است.

آقای مرادی حین بازداشت در مقابل مغازه خود در شهر برازجان، مورد ضرب و شتم قرار گرفته و از سروصورتش خون جاری بوده است. او در یک ماه گذشته تحت شکنجه، محروم از تماس و دیدار با خانواده بوده تا اعتراف کند که دفتر نماینده شهر برازجان را در اواخر آبان سال قبل و در جریان اعتراضات سراسری به قتل حکومتی «مهسا امینی»، آتش زده است. قوه قضاییه به تازگی وثیقه سنگین ۸ میلیارد تومانی برای او تعیین کرده که خانواده از تامین آن ناتوانند.



بازداشت با ضرب و شتم در مقابل درب مغازه: اواسط تیر ۱۴۰۲، حسام مرادی، از شهروندان ترک قشقایی ساکن برازجان، به دست نیروهای اداره اطلاعات بازداشت می‌شود. حسام که یک مغازه لوازم الکتریکی در خیابان «فردوسی» این شهر دارد، در مقابل مغازه خود با خشونت شدید و بدون اینکه دلیلی برای این ضرب و شتم و بازداشت توسط مأموران به او گفته شود بازداشت، و به مکان نامعلومی منتقل می‌شود. منبع آگاهی که درباره آقای مرادی با مصاحبه گر گفت‌وگو کرده ولی به دلایل امنیتی نخواست هویت او فاش شود، می‌گوید که حین بازداشت، مأموران به حدی او را کتک می‌زنند که از سروصورتش خون جاری شده و لباس‌هایش نیز خونی می‌شود. بعد از بازداشت، پیگیری‌های خانواده بدون ثمر می‌ماند و در نهایت با مراجعه یکی از اقوام که به گفته این فرد، خود با وزارت اطلاعات همکاری می‌کند، مشخص می‌شود که حسام به زندان «برج» در بوشهر منتقل شده است.

زندان برج که با نام زندان مرکزی بوشهر نیز شناخته می‌شود در محله «تنگک» بوشهر و در بلوار نیروی دریایی واقع شده است. این زندان یکی از بدنام‌ترین زندان‌های ایران است که شرایط زندگی زندانیان در آن بارها خبرساز شده است. پیش از این «سپیده قلیان»، فعال مدنی که مدتی را در بند زنان این زندان محبوس بود، درباره وضعیت این زندان گفته بود که «جایی نزدیک آخر دنیا است» و زندانیان «تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها و ضدانسانی‌ترین شرایط ممکن نگهداری می‌شوند». فرد آگاهی که با مصاحبه گر گفت‌وگو کرده، تاکید می‌کند که حسام مرادی از زمان بازداشت، از حق داشتن تماس تلفنی، ملاقات حضوری و داشتن وکیل محروم بوده است: «فقط روز هشتم بعد از بازداشتش بود که همسرش با کمک و پادرمیانی همان فامیل‌شان که در اطلاعات است، توانست یک ملاقات یکی دو دقیقه‌ای با او در زندان داشته باشد. آن هم اصلاً تنها نبودند. حسام شدیداً کتک خورده بوده و آثار کبودی و کوفتگی روی دست‌ها و بدنش دیده می‌شد. لباسش هم خونی بوده و با اینکه لباس را شسته بودند، ولی همسرش توانسته لکه‌های خون را روی لباس ببیند.»

حسام مرادی یک دختر حدود یکساله به نام «کایرا» دارد. طبق گفته منبع، این طفل خردسال از زمان بازداشت پدرش به شدت گریه می‌کند و آرام و قرار ندارد: «دخترش تازه یاد گرفته بابا بگوید. این طفل معصوم مدام گریه می‌کند و بهانه پدرش را می‌گیرد. همسر حسام مجبور است برود در مغازه تا بتواند کرایه مغازه را بدهند و در مخارج زندگی‌شان نمانند، برای همین این بچه طفلی هم از آغوش پدرش مانده، و هم از محبت و آغوش مادرش.» او تاکید می‌کند: «کایرا را مادر حسام نگه می‌دارد و به خاطر مسافت و ساعت کار مغازه، مادرش را خیلی کم می‌بیند و همین باعث ناآرامی این بچه شده است.» او درباره شرایط روانی همسر حسام مرادی نیز می‌گوید: «همسرش هم خیلی عذاب دیده. فقط گریه و ناآرامی کایرا

نیست. اعضای خانواده‌اش و خصوصاً خانومش هم خیلی ضربه دیده‌اند. در این سی و خرده‌ای روز، اندازه سی و خرده‌ای سال برایشان سخت گذشته است. **هشت میلیارد وثیقه برای عاشق ستارخان:** منبع آگاهی که با مصاحبه گر گفت‌وگو کرده می‌گوید که مأموران حین بازداشت، هیچ حکمی را به حسام نشان ندادند و بعد از آن پیگیری‌های خانواده برای تعیین وکیل و دسترسی به پرونده نیز ناکام مانده است: «هیچ سند و مدرکی به خانواده ندادند. اجازه وکیل ندارد و حتی درست نمی‌دانند که اتهاماتش چیست، فقط با مراجعه‌های مکرر متوجه شده‌اند که به او اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» زده‌اند و گفته‌اند که دفتر نماینده برازجان را تو آتش زدی.» شامگاه ۲۹ آبان ۱۴۰۱ و هم‌زمان با اعتراضات سراسری گسترده، ویدیوهایی که گفته می‌شود مربوط به آتش زدن دفتر نماینده شهر برازجان است، در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد. در این ویدیو که با توضیح «دفتر نماینده برازجان که حکم اعدام صادر کرده بود، آتش گرفت» منتشر شده، آتشی در صحنه دیده می‌شود و چند کامیون اطفای حریق در ویدیو حضور دارند. به گفته این فرد آگاه، حسام مرادی از زمان بازداشت تحت فشار بوده تا اعتراف کند که دفتر نماینده برازجان در مجلس را آتش زده است، درحالی‌که او فقط شهروندی عاشق ایران و شیفته «ستارخان» بوده است: «برای حسام سرنوشت مردم ایران و کشورش مهم است. عاشق ایران است و همیشه دغدغه اجتماعی داشته است. مثلاً وقتی مردم از یک بدبختی یک نفر سوءاستفاده می‌کردند غصه می‌خورد و سعی می‌کرد دور وبری‌هایش را آگاه کند که برای هم دل بسوزانند، می‌گفت چون مردم جز خودشان کسی را ندارند.» او ادامه می‌دهد: «علاقه عجیبی به ستارخان دارد. همیشه هم این حرف از ستارخان را تکرار می‌کرد که خاک می‌خوریم، اما خاک نمی‌دهیم.»

این فرد آگاه با گفتن اینکه حسام نان حلال سر سفره‌اش می‌برده، می‌گوید: «شرایط زندگی را خودتان می‌دانید چقدر سخت شده، ولی حسام حواسش به افراد دوروبرش بود و اگر می‌توانست حتماً به هم‌نوعانش که نیاز به کمک داشتند، کمک می‌کرد.» به گفته این فرد آگاه، قوه قضاییه اخیراً برای حسام وثیقه ۸ میلیارد تومانی صادر کرده که خانواده‌اش از تامین آن ناتوانند. او می‌گوید: «آن قدر اطرافیان را ترسانده‌اند که حتی دوست‌هایش هم عکس‌های مشترک‌شان با او را برداشته‌اند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**»



Leila Vand

لیلا وند

Certified Life Coach (CLC), MBA, CPA

مربی و مشاور زندگی

اکنون بیش از هر زمان ویکری
زمان رشد و ایجاد تغییر است

یار و راهنمای شما در مسائل و مشکلاتی از قبیل:

- ◆ مسائل مربوط به رابطه با همسر، فرزندان و خانواده
- ◆ مراقبت از خود
- ◆ احساس نارضایتی از وضعیت فعلی خود
- ◆ اعتماد به نفس پایین، کمبود حرمت نفس
- ◆ به تعویق انداختن کارهایتان به فردا
- ◆ ایجاد تعادل بین زندگی شخصی و شغلی
- ◆ مسائل مربوط به ارتباط با همکار و مدیر

مشاوره حضوری در سراسر بی اریا

مشاوره تلفنی، فیس نایم و زوم از سراسر دنیا

(650) 906-2299

lifecoach4me.com ◆ leilavand@gmail.com

کسی جرات داشت بگوید خرت به چند؟ میزد دل و روده آدم را می ریخت جلوی چشمانش! یکبار همین معلم شیمی مان را توی کلاس چنان فتیله پیچ کرده بود که طفلکی یکی دو هفته با سر و کله باند پیچی شده می آمد مدرسه. یک روز ما توی حیاط مدرسه مان بازی می کردیم دیدیم هابویی شده. بچه ها هجوم برده اند به طرف دروازه آهنی مدرسه، رفتیم دیدیم آقای اسکندر مقدونی با چاقو زده دل و روده آقای کنارسری، مدیر مدرسه مان را بیرون ریخته است. پیکر نیمه جان آقای کنار سری را به دوش گرفتیم بردیم بیمارستان. سیصد چهار صد تا دانش آموز هم دنبالش. هیاهو کنان رفتیم بیمارستان. آقای کنار سری خوشبختانه به سلامت جست اما آقای اسکندر مقدونی را از مدرسه بیرون کردند. آخ، اگر بدانید چه نفسی به راحتی کشیدیم! اگر بدانید معلم شیمی مان چقدر خوشحال شده بود. بعدها اسکندر را می دیدیم که با یک موتور سیکلت قراضه بین لاهیجان و رودبنه مسافر کشی می کرد.

از قصه های بابا بزرگ: داشتیم به گل های خانه ام آب می دادم. نوه هایم، نوا جونی و آرش جونی مهمان مان بودند. آرش جونی آمد توی حیاط و گفت: What are you doing grandpa گفتیم: «دارم به گل ها آب می دهم»، گفت: «می توانم کمک کنم؟»، گفتیم: «چرا نه؟»، شیلنگ آب را از دستم گرفت و شروع کرد به آب پاشی. چند دقیقه بعد رفت شاخه کوچک درختی را پیدا کرد و آورد و با چه مرارتی فرو کرد توی خاک گوشه باغچه. پرسیدم: «چیکار می کنی بابا جونی؟»، گفت: دارم «درخت میکارم!» بعد رفت شیلنگ را برداشت شروع کرد به آب دادن همان شاخه درخت. فردا صبحش همین که بیدار شد، دوید رفت توی باغچه. شیلنگ را برداشت و یک عالمه آب زیر همان شاخه ریخت و آمد برای صبحانه. همان سه چهار روزی که اینجا بود، روزی ده بار بیست بار می رفت توی باغچه ببیند درختش شاخ و برگ داده است یا نه؟ وقتی هم می خواست از اینجا برود هی سفارش پشت سفارش که: «بابا بزرگ! یادت نرود به درختم آب بدهی ها!»، هفته بعد من رفتم آن تکه چوب را کندم و یک بوته کوچکی پیدا کردم و آوردم همانجا به جای آن تکه چوب کاشتم. بوته یواش یواش برگ و بار زد.



آقای اسکندر مقدونی: آقای مقربی معلم تاریخ مان بود. تازه لیسانس گرفته بود و معلم مان شده بود. توی کلاس مان شاگردهایی بودند که از بابای مان پیرتر بودند. می آمدند توی کلاس می نشستند و هیچ معلمی جرات نداشت بگوید بالای چشم شان ابروست. این آقای مقربی با آن هیکل ریزه میزه اش جلوی آنها جوجه ای بنظر می آمد.

آقای مقربی می آمد توی کلاس به جای این که به ما درس تاریخ بدهد و مثلا بگوید آغا محمد خان با کرمان و کرمانیان چه کرد یا نادر شاه بر سر هندیان چه آورده است، یک ساعت تمام برای ما سخنرانی می کرد و از همه چیز صحبت می کرد غیر از تاریخ. ما چون حرف هایش را نمی فهمیدیم با همشاگردی هایمان بازی می کردیم، انگار آقای مقربی با دیوار حرف می زد.

یک همشاگردی داشتیم به نام اسکندر. از آن چاقو کش های محله بود. هیکلش هم دو برابر هیکل ما. اسمش را گذاشته بودیم اسکندر مقدونی. عصرها که می شد می رفت یکی دو تا نان تافتون و یک مقدار هم پنیر و کالباس و گوجه و خیار می خرید می آمد ته کلاس می نشست ساندویچ درست می کرد می خورد، آن هم با چه ملج ملوچی! یک آقا معلم دیگری داشتیم که از آن کله خرها بود. رفته بود لیسانس شیمی گرفته بود آمده بود معلم ما شده بود. اسمش یادم نمانده است. اسکندر از این معلم شیمی مان بدش می آمد. می رفت ساندویچی درست می کرد به طول و عرض لوله بخاری! می نشست ته کلاس تا معلم شیمی مان بیاید. همین که معلم شیمی مان دهانش را باز می کرد تا دو کلام از فرمول های شیمی به ما یاد بدهد اسکندر خان مقدونی ساندویچش را می گذاشت جلوییش و با سر و صدا و ملج ملوچ می خورد. مگر

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

۳- دست های کوتاه و پاهای کوتاه ۴- چشمان شبیه بادام ۵- خروج زبان از دهان
۶- لکه هایی روی ناحیه چشمان ۷- کوچک بودن انگشت کوچک دست ۸- کوتاه
قد بودن نسبت به کودکان نرمال
سندروم داون سه نوع می باشد ولی تشخیص آنها از همدیگر مشکل است چون
بسیار شبیه هم هستند. در ۹۵ درصد بیماران به نام 21-Trisomy نامیده می شوند.
گرچه این بیماران دارای یک کروموزم اضافی هستند ولی هیچکس نمی داند چرا
این اتفاق در این کودکان بوجود می آید.

نکته مهم اینکه سن مادر هنگام حامله شدن نقش مهمی در بروز این حالت در کودک
دارد. خانم هایی که بعد از سن ۳۵ سالگی حامله می شوند بیشتر در معرض داشتن
چنین کودکانی قرار می گیرند تا خانم هایی که قبل از ۳۵ سالگی حامله می شوند.

این بیماری به دو روش تشخیص داده می شود:
۱- Screening Test که بیشتر از طریق آزمایش خون انجام می شود. آلترا ساند
و وجود مایع در پشت گوش نوزاد نشان دهنده یک بیماری ژنتیکی یا داون سندرم
می باشد.

۲- Diagnostic Test در صورتی که تست قبلی مثبت باشد تست دوم انجام
می شود که شامل آزمایش مایع اطراف جفت یا آمینوتیک (Amniotic Fluid)
و آزمایش خون بند ناف می باشد. این آزمایش ها باعث تشخیص تغییرات در
کروموزم ها شده که منجر به داون سندرم می شود.

در بعضی کودکان با این بیماری، ناراحتی های دیگر نظیر عدم شنوایی، بد خوابی و
عفونت گوش، بیماریهای چشم و ناراحتی های قلبی مشاهده شده است. این بیماری
دائم العمر بوده و درمانی برای آن وجود ندارد. تمام کمک های پزشکی در این
کودکان منجر به کمک کردن در حرکات فیزیکی و روانی این کودکان می باشد. این
خدمات شامل کمک به صحبت کردن (Speech Therapy)، فیزیکیال تراپی، کمک
روان درمانی بخصوص در سال های اول زندگی کودک می باشند. بیشتر این کودکان
نیاز به کمک جهت حضور در مدرسه دارند و در اغلب موارد با کودکان سالم و نرمال
در یک کلاس حضور می یابند.



داون سندرم - Down Syndrome

بطور طبیعی هر سلول انسان در هسته خود دارای ۲۳ جفت یا ۴۶ کروموزم می باشد.
که نیمی از آنها از پدر و نیم دیگر از مادر سرچشمه می گیرند. کروموزم ها موادی
هستند که در هسته سلول ها قرار دارند و انواع DNA را با خود حمل می کنند. DNA



مواد ژنتیکی است که ژن ها را در خود نگهداری می کنند. ژن ها تشکیل دهنده کلیه
اعضاء بدن در انسان و حیوانات در شروع زندگی می باشند و خصوصیات ارثی را از
پدر مادر و حتی اجداد قبلی به فرد منتقل می کنند. سندرم داون یک بیماری ژنتیکی
است و بیماران دارای یک کپی اضافی کروموزم ۲۱ می باشند. این کروموزم اضافی
در آنها تغییراتی در رشد مغز داشته که می تواند منجر به تغییراتی در ساختمان بدن
(فیزیکی) و در مغز (روانی) بیمار شود.

گرچه اغلب کودکان با این سندرم شبیه هم هستند ولی هر کدام توانایی های متفاوتی
دارند. اغلب IQ پائین یا متوسط داشته و در مقایسه با کودکان طبیعی، آهستهتر
و کمتر صحبت می کنند. شدت و ضعف این بیماری در کودکان متفاوت است.
در بعضی کمتر و در بعضی بیشتر ظاهر می شود. داون سندرم، مهمترین بیماری
کروموزومی است که در آمریکا شناخته شده است. هر سال تعداد ۶۰۰۰ کودک
با این بیماری در آمریکا متولد می شوند. این به این معنی است که از ۷۰۰ کودک
یک کودک دچار این بیماری می شود. لازم بیاد آوری است که قبلا این بیماری نام
دیگری داشت (Mongolism)

علائم این بیماری در کودکان به شرح زیر می باشد:

۱- صورت پهن بخصوص در ناحیه بینی ۲- گردن کوتاه و گوش های کوچک

مریم حجتیان

Life Coach / راهنمای زندگی
Certified Professional Coach

عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ ICF



Certificate No:2022-4007

انسان های موفق و خوشحال برای رسیدن به اهداف شان، همراهی یک
کوچ مورد تایید و متخصص را در مسیر زندگی خود انتخاب می کنند.



- ♦ کشف رسالت در زندگی
- ♦ مدیریت روابط شخصی و عاطفی
- ♦ رسیدن به اهداف خود در زندگی
- ♦ رسیدن به بخشش خود و دیگران
- ♦ رهایی از سردرگمی در کار و حرفه
- ♦ مدیریت و کنترل افکار منفی و خشم
- ♦ راهکارهای اساسی برای کسب آرامش درونی

با تعیین وقت قبلی (415) 378-2077

Mhojatiyan@gmail.com

instagram: Maryam_Hojatiyan

معرفی کتاب

Nutrition Topics for
Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار
گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر
در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان
می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران،
دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و
کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده
ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق
شرکت آموزون قابل تهیه می باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان
ناشر: شرکت AuthorHouse



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 ♦ (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

و برگزیدگان جامعه راه یافت و در پی تهیه شنلی هستند که به راحتی دزدیده می شود. انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ که رژیم کمونیستی را به جای رژیم تزاری بر روسیه حاکم گردانید بار دیگر درستی داستان شنل گوگول را ثابت کرد. روس های درمانده و بدبخت، نظیر Bashmachkin فکر می کردند تنها با تعویض لباس و ظاهر (داس و چکش، پرچم سرخ، ستاره...) می توانند روی رستگاری را ببینند، ولی بعد از هفتاد سال که شال از دوش شان افتاد، تازه فهمیدند که همان کارمند دون پایه بدبخت هستند. برای من کاملاً قابل درک است، نه تنها در بین اعضای برگزیده جامعه جایی نیافته، بلکه همه دار و ندار خود را در این راه از دست داده است. مردی است که طبقه خود را گم کرده و در سرمای طاقت فرسای مسکو بدون پالتو مانده و در این بین رندانی که شنل او را دزدیده اند، از پنجره اطاق های گرم خود بر وی می خندند. این داستان غم انگیز در ابعادی وحشتناک و در کشورهای مختلف جهان به ویژه در سی سال گذشته تکرار شده است.

خوشبختانه خانواده من در این مورد کاملاً هوای من را دارند و دوره های فراز و فرود بیماری را می دانند. من همه کسانی را که می بینم، به نحوی دزد شنل خود می انگارم. با دقت به لباس های رهگذران خیره می شوم تا نشانی از شنل دزدیده خود بیابم ولی هیئات که آنان که شنل مرا دزده اند هرگز خود را آفتابی نخواهند کرد. گاهی اوقات ساعات خوشی را در ذهن خود تصور می کنم که با شنل فاخر خود در محافل از ما بهتران مسکو و سن پترزبورگ پذیرفته شده ام، ولی در آنجا نیز باید لال مونی بگیرم. من حتی واژگان مورد استفاده آنها را نمی دانم. گاهی وقتها با خود فکر می کنم که با پولی که برای تهیه شنل پس انداز کرده بودم چه کارها که می توانستم بکنم. گاهی به یاد بورش های روسی (سوپ روسی) می افتم که در سالهای بعد از جنگ مهاجران روسی در خیابان نادری تهران بهترین نوع آن را در رستورانهای خود عرضه می کردند. گاهی هم فکر می کنم که درخواست من برای خوردن یک کاسه بورش روسی به همان اندازه ای مسخره است که جویای شنل گم شده خود از همه هستم. بعضی وقتها هم به این فکر می کنم که اگر به آن بالا ها دسترسی داشتم چه کسانی را ملاقات می کردم. مسلماً شنل آنها بهتر از شنل من بود، ولی شنل من هم آنقدر بد نبود که جلب توجه کند. در عالم خیال بعضی وقتها شنل پوشیده و خود را در بالشوی تاتر مسکو و در بین اشراف روس حس می کنم. مردها همگی چاق با لباسهای نظامی سفید و سینه هایی پر از مدال و نشان و زنانی چاق تر از آنها که چشمانشان دنبال راسپوتین می گردند و من فقط مواظب شنل ام هستم.

گاهی هم برای جبران نداشتن شنل در خیال خود به فکر خوردن مشروب های تند روسی می افتم. هوای سرد و خشک مسکو مشروب می طلبد تا هم گرم کند و هم سریع مستی از سرت ببرد تا بیشتر مواظب شنل خود باشی. با خودم عهد کردم که این بار حالم خوب شد اصلاً کتاب نخوانم. بعضی وقتها دلم می خواهد برای جلوگیری از عوارض نامطلوب کتاب خواندن، به تماشای پانتومیم هایی بنشینم که قبلاً اجرا شده و به زبان بی زبانی شنل را روی صحنه آورده اند. Marcel Marceau پانتومیم کار معروف فرانسوی از اوایل تا اواخر دهه ۱۹۵۰ اجرا های مختلفی از این نمایش را در سراسر جهان بر روی صحنه آورد. با خودم فکر می کنم که اگر این اجرا را هم می دیدم لابد مدتها خود را در حال اجرای نقش Bashmachkin. البته صامت و بی صدا تصور می کردم. این بار در کوچه و خیابان نه به عنوان دیوانه ای ساکت و بی آزار بلکه دلکی عبوس در می آمدم که حرکاتش شاید فقط بچه ها را بخنداند.

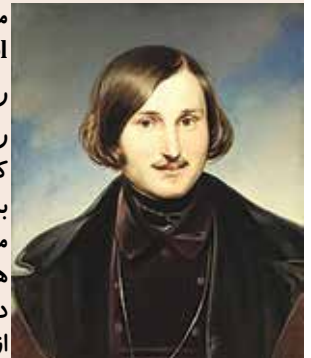


شنل

سیروس مرادی

در بین ایرانی ها رسمی است که مدتها تحت تاثیر آخرین فیلمی هستند که دیده اند. مثلاً اگر فیلم وسترنی را تماشا کنند و قهرمان آن نظیر کلینت ایستوود چوب کبریتی بین دندانهایش داشته باشد، حداقل تا چند ساعت بعد از دیدن فیلم دنبال چوب کبریت و خلال دندان می گردند. در اواخر دهه ۴۰ شمسی و همزمان با پخش فیلم قیصر، خیلی ها موهای خود را مثل او اصلاح کرده، پاشنه کفش هایشان را خواباندند و کت بر دوش انداختند و یا مثل ناصر ملک مطیعی کلاه مخملی بر سر گذاشتند و اصطلاحات رایج در آن فیلم مدتها نقل محافل بود. «کجایی قیصر که داداش را کشتند؟» و یا «من همه جا گفته ام که زدم، شما هم بگویید زده». البته اینها غیر از آهنگهای رایج در آن دوره بوده که صفحه هایشان سریع تولید و به فروش می رفت و همه جا مردم تا مدتها آنها را زمزمه می کردند. اینها را گفتم تا مقدمه ای باشد بر این که اگر همه مطالب بالا را نوعی عارضه روانی بدانیم، باید حضور انورتان عرض کنم که به اصطلاح روان پریشی من از نوع دیگری است.

من مدتها شخصیت قهرمان داستانی را پیدا می کنم که خواننده ام. آوریل امسال مصادف است با دوستمین سالگرد تولد Ni-kolai Vasilyevich Gogol نویسنده شهیر روس (۱۸۵۲-۱۸۰۹). یونسکو سال ۲۰۰۹ را سال گوگول نامیده و به همین دلیل در همه کشورهای جهان گردهم آیی های متعددی برای بزرگداشت این نویسنده برگزار می شود. طبق معمول اوکراین و روسیه در این مورد هم با هم دعوا دارند. چون محل تولد گوگول امروزه در خاک اوکراین واقع شده و اوکراینی ها او را از مشاهیر خود می دانند ولی روس ها وی را نویسنده ای روس به حساب می آورند، چون



Nikolai Vasilyevich Gogol

همه آثار خود را به زبان روسی نوشته است. به هر حال نقش گوگول در ادبیات روس به قدری مهم است که داکستایوفسکی جمله مشهوری در باره وی دارد و می گوید: «ما همه نویسندگان واقعیت پرداز روس از زیر شنل گوگول بیرون آمدیم». تاراس بولبا، بازرس و نفوس مرده، از مشهورترین آثار این نویسنده هستند که تاکنون فیلم و نمایش و حتی تولیدات انیمیشنی زیادی از روی آنها ساخته شده اند. با همه این تفاسیر به نظر بنده داستان کوتاه شنل را که گوگول در سال ۱۸۴۲ آن را نوشته و به انگلیسی Overcoat و یا برخی اوقات Cloak ترجمه کرده اند موثرترین و چکیده همه نوشته های این نویسنده بزرگ روس زبان است. نسخه انگلیسی این کتاب به راحتی از اینترنت قابل داون لود کردن است. نکته جالب برای ما فارسی زبانان آن است که واژه شنل مستقیماً از روسی وارد زبان فارسی شده و در متن روسی داستان نیز عنوان آن شنل است.

بنده هم به قول دوستان جوگیر شدم و به مناسبت بزرگداشت دوستمین سال تولد گوگول دوباره داستان کوتاه شنل را خواندم. در این داستان یک کارمند دون پایه

اداری به نام Akaky Akakievich Bashmachkin برای این که در محافل بالای جامعه پذیرفته شده و در آن مکان ها رفت و آمد داشته باشد، در مخارج خود از همه نظر صرفه جویی می کند تا بتواند پول لازم برای خرید پارچه دوخت یک شنل کاملاً آبرومند را پس انداز کند. وی بعد از مدتها موفق به اینکار می شود ولی در اولین فرصت رندان، شنل ایشان را می دزدند. داستان به همین سادگی است. من از وقت داستان را خواندم خود را Bashmachkin می پندارم.

این داستان به این دلیل تاثیر گذار است که به عنوان تلاشی مذبوحانه از سوی طبقات پائین جامعه برای راه یابی به طبقات بالا تلقی می شود. بسیاری در خیال خود می پندارند که تنها با تعویض ساده لباس و ظاهر می توان در بین نخبگان

فرامرز رفیع زاده

کارگزار مستقل و متخصص در امور بیمه مدیکر

با اخذ قرارداد از شرکت های خصوصی
ارایه دهنده بیمه مدیکر در ایالت کالیفرنیا

Medicare Advantage Plans
Medicare Supplement Plans
Medicare Prescription Drug Plans



Faramarz Rafizadeh
Independent Insurance Agent

مشاوره رایگان و فروش بیمه مدیکر
در سرتاسر ایالت کالیفرنیا

(408)-309-7006

Email: Faramarz@Medicareforcalifornians.com

CA License# OH15555



مرکز گردهمایی بزرگسالان شمال کالیفرنیا

Grace Adult Day Health Care Center

این مرکز برای اشخاص واجد شرایط و با داشتن بیمه مدیکال Medi-Cal کاملاً رایگان می باشد.

All Services are FREE for Eligible Medi-Cal Participants

Daily Free Services:

- ◆ *Monitoring Health Status*
- ◆ *Physical, Occupational, & Speech Therapy Services*
- ◆ *Nutritional Consulting*
- ◆ *Individual & Family Counselling*
- ◆ *Activities, Games, Parties*
- ◆ *Music Programs*
- ◆ *Breakfast & Hot Lunch*
- ◆ *Free Transportation for most areas in Santa Clara County*

خدمات روزانه شامل:

- ◆ فیزیوتراپی توسط متخصصین با تجهیزات کامل
- ◆ پرستار و بهیار تمام وقت
- ◆ خدمات اجتماعی و بهداشتی
- ◆ مشاوره تغذیه و رژیم درمانی
- ◆ کلاس های هنری و ورزشی
- ◆ موسیقی و برنامه های ایرانی
- ◆ صبحانه و ناهار گرم
- ◆ سرویس اتوبوس رایگان برای اکثر مناطق



Helping You Age Gracefully!

Tel: (408) 727-6280



Fax: (408) 727-7020

email: info@GraceAdultCare.com

3010 Olcott Street, Santa Clara, CA 95054

غلام حسین مصاحب، ریاضی‌دان دانشنامه‌نویس

پرویز نیکنام



غلامحسین مصاحب

ریاضی‌دان یا مهندس یا مورخ شود. دایره‌المعارف‌ها کتاب‌های خواندنی به این معنی نیستند، بلکه هدف هر دایره‌المعارف این است که وقتی محقق یا محصل یا خواننده‌ای عادی عنوان خاصی را می‌خواند یا می‌شنود یا در ذهن دارد و خود را محتاج یا راغب به کسب اطلاع در باب آن می‌بیند، بتواند بدون اتلاف وقت، عنوان مورد نظر را در آن دایره‌المعارف به دست آورد و اطلاعاتی در باب آن حاصل کند.

ضراب‌خانه، لغت فارسی: ابتدا در ساختمان فرانکلین دفتری برای دایره‌المعارف تهیه شد اما بعد از آن،

دفتری در خیابان نادری برای این کار گرفته شد که چند اتاق داشت و به گفته صنعتی‌زاده «دکتر مصاحب و دوسه نفر از همکارانش آنجا شروع به کار کردند».

هوشنگ دولت‌آبادی، از همکاران مصاحب، دفتر دایره‌المعارف را چنین تصویر می‌کند: «از دیوار تا دیوار و از کف تا سقف، پر از قفسه و کتاب و کارت‌دان بود. اما این محل آرام که گهواره یکی از آثار پر ارزش فارسی است، هفته‌ای چندین بار صحنه نبرد تن به تن دکتر مصاحب و همکارانی بود که خود، ایشان را به خاطر دانش شان دستچین کرده بود و آنها را دوست می‌داشت اما هرگز نتوانست کار آنها را به آن پایه از دقت که در خودش سراغ داشت، برساند. مقاله‌ها دیر می‌رسیدند، بی‌دقت تنظیم می‌شدند، نویسنده‌ها به کار بهتر ترغیب می‌شدند، مؤدبانه مورد ملامت قرار می‌گرفتند و مؤکدانه اخراج می‌شدند و در آخر کار، دکتر مصاحب کارهای ناتمام و غیردقیق شان را اصلاح می‌کرد و روی میز کارشان می‌گذاشت.»

مبنای تهیه دایره‌المعارف فارسی، دانشنامه یک جلدی کلمبیا وایکینگ بود که در سال ۱۹۵۳ منتشر شده بود و قرار بود متن انگلیسی این دانشنامه به فارسی ترجمه شود و مقالات مربوط به ایران و اسلام بر اساس استاندارد دانشنامه کلمبیا وایکینگ، تألیف و به مقالات ترجمه‌شده این دانشنامه اضافه شود. اما کار، دشوارتر و پیچیده‌تر از آن بود که ابتدا تصور می‌شد. صنعتی‌زاده در کتاب از فرانکلین تا لاله‌زار می‌گوید: «مقداری که جلو رفتیم، دیدیم که این کار شوخی‌بردار نیست. ما اگر بخواهیم، فرض کنید، راجع به جغرافیای ایران مطلب بنویسیم، لغات لازم را نداریم. مصاحب مجبور شد گروه‌های مختلفی برای ساختن لغت تشکیل بدهد. گروه لغت فیزیک، گروه لغت ریاضی، جغرافیا و... و چه لغت‌های قشنگی هم ساخت.»

احمد آرام، یکی از معاونان دکتر مصاحب در دایره‌المعارف، می‌گوید: «یکی از ارزنده‌ترین خدماتی که مرحوم مصاحب به کمک دوستان شان انجام داده‌اند و تا پایان عمر ایشان هم ادامه داشت، مسئله لغت‌سازی است. ما بیش از دو هزار کلمه برای اصطلاحات جغرافیایی ساختیم و بعد از آن هم کار را ادامه دادیم و برای اصطلاحات ریاضی و فیزیک و امثال آنها هم لغت‌سازی کردیم.»

هر هفته سه‌شنبه‌ها، گروهی از «فضلا و ادب دوستان» مجمعی تشکیل می‌دادند که خودشان به شوخی آن را «ضراب‌خانه» نام گذاشته بودند و لغاتی را هم که می‌ساختند «مضروبات» می‌خواندند. حاصل کار این «ضراب‌خانه»، ساختن بیش از پنج هزار لغت بوده که فقط مجموعه هفتصد لغت جغرافیایی، با عنوان فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی در سال ۱۳۳۸ چاپ شد که حاصل کار دکتر مصاحب، احمد آرام، صفی اصفیا، حسین گل‌گلاب و مصطفی مقربی است.

نجف دریابندری، مترجم صاحب‌نام که در تشکیلات فرانکلین کار می‌کرد، می‌گوید که انتظار این بود که ترجمه دایره‌المعارف وایکینگ یکی‌دو سال طول بکشد و اگر دکتر مصاحب آدمی بود که به ترجمه یک دایره‌المعارف رضایت می‌داد، البته این انتظار بیجا نمی‌بود ولی به زودی معلوم شد که دکتر مصاحب یک مترجم معمولی نیست، بلکه می‌خواهد ترجمه دایره‌المعارف وایکینگ را بهانه تألیف یک اثر بزرگ قرار دهد که دایره‌المعارف فارسی باشد.

دریابندی می‌نویسد: «جلد اول دایره‌المعارف قطع نظر از محتوای آن، از لحاظ حروف و حروف‌چینی و صفحه‌بندی نیز شاهکار بی‌مانندی است. این تنها کتاب فارسی است که از این حیث با نظایر فرنگی خود به خوبی قابل‌قیاس است و این، نتیجه کار شخص مصاحب بود.»

«این‌ور و آن‌ور به دنبال کسی می‌گشتم که مدیر این کار بشود. سفت و سخت دنبال این کار بودم و هرچه می‌گشتم یک آدمی پیدا کنم که مطمئن باشم می‌تواند کار جدی بکند، پیدا نکردم. رفتم دست به دامن آقای عامری [علی‌محمد عامری، مترجم] شدم که بیا و این کار را بکن. جواب داد که فلانی، من از عهده این کار برنمی‌آیم. این خیلی زور می‌برد و من زوررش را ندارم، اما می‌گردم کسی را پیدا کنم. یک روز آقای عامری آمد و گفت که فلانی، یکی را پیدا کرده‌ام. گفتم کی. گفت دکتر غلامحسین مصاحب. گفتم کیست. گفت این آقا اصولاً کارش ریاضی است، در ضمن معاون امور سد کرج هم هست.»

همایون صنعتی‌زاده در گفتگو با سیروس علی‌نژاد در کتاب از فرانکلین تا لاله‌زار شرح می‌دهد که چطور او به عنوان رئیس فرانکلین در ایران بعد از گشت و گذار فراوان توانست دکتر مصاحب را پیدا کند و ایده‌اش را با وی در میان بگذارد. صنعتی‌زاده در همین کتاب می‌گوید: «من در انتشارات فرانکلین به این نتیجه رسیده بودم که جامعه فرهنگی ایران یک کتاب مرجع اطلاعات عمومی، تا حد ممکن دقیق و قابل‌استناد، لازم دارد.»

همایون صنعتی‌زاده وقتی دکتر مصاحب را پیدا کرد، رفت پیش او و گفت: «تصمیم دارم کتاب مرجعی بسازم که قابل اطمینان باشد و از نظر درستی و صحت، یک‌جور سنت‌گذاری در مملکت باشد و پایه اطلاعات عمومی فرهنگ آسیایی ما باشد. خیلی از حرف من خوشش آمد. گفت فلانی، حرفی که تو می‌زنی، آن قدر مهم است که اگر چه کار سنگینی است، ولی اگر راست بگویی، سنگینی کار مهم نیست، می‌کنم. چرا نکنم. اما یک شرط دارد و آن این است که توی کار من کسی دخالت نکند، مطلقاً.» این دیدار در حوالی سال ۱۳۳۵ صورت گرفت. با آنکه دکتر مصاحب می‌گفت که با این کار «آسایش از زندگی من سلب می‌شود»، پذیرفت و کار شروع شد. همایون صنعتی‌زاده چنان مجذوب دکتر مصاحب شد که خانه‌اش را در شمیران رها کرد و در دویست قدمی خانه دکتر مصاحب خانه‌ای گرفت تا نزدیک وی باشد. خودش می‌گوید: «من واقعا مرید او شده بودم.»

دکتر مصاحب در آن زمان ۴۶ ساله بود و در وزارت فرهنگ سمت‌هایی نظیر رئیس اداره آموزش متوسطه و دانش‌سراهای مقدماتی، مدیرکل تعلیمات عالی و روابط فرهنگی ایران با کشورهای خارجه را بر عهده گرفته بود و در زمان حکومت دکتر مصدق نیز معاون فنی آن وزارتخانه بود. وقتی برنامه ساخت سد کرج شروع شد، او جزو مدیران ارشد آن مجموعه بود.

عبدالحسین آذرنگ در کتاب شصت چهره از میان قاجاریان و معاصران درباره وضعیت دکتر مصاحب در آن زمان می‌نویسد: «موقعیت و درآمد خوبی داشت اما پس از پذیرفتن دعوت همایون صنعتی‌زاده برای سرپرستی دایره‌المعارف فارسی، به ناگزیر از بسیاری از فعالیت‌هایش دست کشید و دامنه همکاری‌های دیگرش را محدود کرد.» به این ترتیب، کار شروع شد. دکتر مصاحب می‌گوید: «از سال ۱۳۳۵ هجری شمسی قسمت اعظم وقت و هم خود را صرف آن کرده‌ام.»

اولین مسئله این بود که دکتر مصاحب، ریاضی‌دان بود و چیزی از دایره‌المعارف و دانشنامه‌نویسی نمی‌دانست. صنعتی‌زاده از قول دکتر مصاحب می‌گوید که همان اول کار گفت که «من بلد نیستم. گفتم عیبی ندارد. من پیش‌بینی این را کرده‌ام که این کار را اول باید یاد گرفت.» دکتر مصاحب برای آشنایی با نحوه تهیه و تدوین دایره‌المعارف به انگلیس، آمریکا و فرانسه رفت و نزدیک به یک سال در مؤسساتی که کارشان تهیه دایره‌المعارف بود، آموزش دید. به گفته دکتر مصاحب «از این طریق مقدور شد که با سرپرست‌های بعضی از دایره‌المعارف‌های معتبر فرنگی مشورت و از تجربیات ممتد و گران‌بهای آنها استفاده به عمل آید و این مشورت‌ها در تشکیل دایره‌المعارف حاضر تأثیری زایدالوصف داشته است.»

دکتر مصاحب تصویری را که از دایره‌المعارف در ذهن داشت، در مقدمه دایره‌المعارف فارسی آورده است. او معتقد بود: «هیچ‌گاه دیده یا شنیده نشده است که کسی یک دایره‌المعارف یا یک کتاب لغت را باز کند و از اول تا آخر بخواند، یا کسی بخواهد با خواندن یک دایره‌المعارف، هر قدر هم مفصل باشد، طیب یا

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

urg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B



شناخت ذهن و کنترل آن

رامین کرمی - کارشناس ارشد مهندسی از دانشگاه پلیتکنیک تهران
بخش نهم

کنترل ذهن: اگر شما الان در حال مطالعه بخش هشتم این سلسله مطالب هستید، به شما و خودم تبریک میگویم. این تبریک بابت این است که هشت بخش گذشته این مطالب توانسته است در شما این آگاهی را ایجاد کند که متوجه موجودی به نام من ذهنی بشوید که در تمام زندگی آنچنان به شما چسبیده بود و با شما هم هویت شده بود که به سختی آن را از خود تشخیص می دادید. شرط اول کنترل یک پدیده، شناخت آن پدیده است. برای مثال شما تا یک وسیله و طرز کار آن را نشناسید نمی توانید آن را کنترل کرده و از آن استفاده کنید. شما الان به سوی من ذهنی برگشته و متوجه او شده اید و او را شناخته اید و من ذهنی شما هم متوجه شده است که شما او را در وجود خود کشف کرده اید. تمام تلاش او از این به بعد این خواهد بود که کاری کند شما این مساله را فراموش کنید تا مجدداً پشت نقاب او مخفی شده و زندانی قلعه او بشوید. در قدم اول به شما توصیه می کنم که به هر روشی که می دانید نگذارید این شناخت و آگاهی شما به دو گانگی شمای واقعی و من ذهنی تان به هیچ صورت مجدداً از بین برود و شما را قانع کند که تمام اینهایی که تا الان گفتیم دروغ بوده است. با ما همراه باشید تا به شما بیاموزیم که با این من ذهنی باید چکار کنیم.

گام اول: گام اول در این مسیر، این است که شما هیچ کاری نکنید جز این که آگاهی خود را به این دوگانگی خود واقعی و من ذهنی همواره حفظ کنید. با این کار هشتاد درصد از راه کنترل من ذهنی را طی کرده اید. اما برای حفظ این دو گانگی باید چه کار کرد؟ توجه کنید در تمام طول زندگی تا الان با من ذهنی یکی بوده اید و اگر تازه با این مطالب متوجه او شده اید، مطمئن باشید زور او بیشتر از شما خواهد بود. اگر این مباحث را در نوجوانی می آموختیم (یا اینکه اگر الان در سن نوجوانی این مطالب را مطالعه می کنید) مطمئن باشید خیلی راحت می توانستید زمام کنترل من ذهنی را به دست بگیرید، ولی خب الان هم دیر نشده است، اندکی کار می برد و لازم است بیشتر زحمت بکشید.

۱- توصیه میکنم بر روی یک برگه کاغذ جمله ای شبیه این بنویسید یا چاپ کنید و در محل کار یا منزل، در جاهایی که مطمئن هستید بیشتر متوجه آن نوشته می شوید و می بینید قرار دهید: «من متوجه من ذهنی خود شده ام و از این پس تلاش خواهم کرد او را بیشتر بشناسم و کنترل کنم، من، ذهن نیستم، این جمله یا جملاتی شبیه به آن را که می توانید با خلاقیت خود بسازید و در معرض دید خود قرار دهید. این مساله را دائم به شما گوشزد خواهد کرد که هیچ وقت فراموش نکنید با هم نشین بدجنس ولی کار آمدی همراه هستید و باید حواستان به او باشد.

۲- سعی کنید برای مدتی همه یا بخشی از مطالعات خود را بر روی مبحث ذهن و روانشناسی ذهن متمرکز کنید. خوشبختانه کتابهای خوب و مناسب زیادی برای درک عامه مردم در این زمینه تهیه و چاپ شده است و سایت های مفیدی هم در این زمینه وجود دارد. بخشی از وقت آزاد خود را با مطالعه در ارتباط با این موضوعات سپری کنید، حتی اگر شده چند وقت که گذشت مجدداً همین مطالب را مجدداً مطالعه کنید. دفتر یادداشتی برای خود تهیه کنید و از مطالعه کتاب ها و سایت ها در این زمینه یادداشت برداری کنید و هر از چندگاهی یادداشت های خود را مرور کنید. در سمینارها و کارگاه های آموزشی با مباحث روانشناسی ذهن شرکت کنید و کلا خود را در فضای افشاگری علیه من ذهنی قرار دهید. مطمئن باشید بعد از یک سال دیگر ذهناً به این مساله عادت خواهید کرد و هرگز وجود من ذهنی را فراموش نخواهید کرد و همواره ناظر بر رفتارهای آن خواهید بود.

گام دوم: همزمان با اقدامات گام اول که سعی دارد ما را متوجه من ذهنی نگه دارد و دیگر از واقعیت این که «ما ذهن نیستیم بلکه ذهن ابزار کار ماست» دور نشویم، باید به یک سری اقدامات عملی در قالب گام دوم دست بزنیم، اقداماتی که به ما کمک خواهد کرد حالا که من ذهنی را شناخته ایم کنترل او را بهتر به دست گرفته و در راستای اهداف عالی خود به پیش ببریم. در ادامه یک سری اقدامات لازم و ضروری بیان خواهد شد، علاوه بر اینها هر کسی خود نیز می تواند با کمی تامل اندر احوالات خود و شرایط پیرامون خود کارهای بیشتری انجام دهد.

بازنگری در بینش و نگرش کلی: بینش و جهان بینی خود را بازنگری و در صورت لزوم ترمیم کنید. اصولاً همه ما در زندگی دارای یک بینش کلی و نگرش به زندگی و جهان پیرامون خود هستیم. آن چیزی که یک انسان را در زندگی می تواند موفق و

خوشحال کند داشتن یک بینش و جهان بینی مناسب می باشد تا با کنترل من ذهنی خود بتواند با تکیه بر آن بینش و جهان بینی به اهداف خود برسد. من شخصاً بینش و جهان بینی را مشابه نسخه های مختلف سیستم عامل ویندوز می دانم که توسط شرکت سازنده (مایکروسافت) برای گروه های مختلف کاری طراحی و منتشر شده است. از نسخه دانش آموزی تا نسخه های خانگی و تجاری و پیشرفته، هر کاربر بسته به نیاز و اهداف خود نسخه مناسب خود را خریداری و نصب می کند، با توجه به کارایی و پیچیدگی نسخه ها تفاوت قابلیت و در نتیجه تفاوت قیمت در میان این نسخه ها کاملاً منطقی است. طبیعتاً یک کاربر با اهداف پیشرفته قادر نیست که از یک نسخه ساده تر و سطح پایین تر ولو ارزان تر استفاده کند. مطمئن باشید دچار مشکل می شود و هر کاربر هم زمان با رشد و پیشرفت خود باید نسبت به ارتقا سیستم عامل خود و شاید حتی سخت افزار لازم اقدام نماید. بینش و جهان بینی همچنین ویژگی دارد. شما همزمان با رشد ساختار فکری خود و تغییر درجه دغدغه هایتان اهداف تازه ای پیدا می کنید که دیگر با بینش قبل نمی توانید از پس برآورده کردن آن یا حتی عمل به برآورده کردن آن برآید. این بینش و جهان بینی ابتدا از سمت والدین و نزدیکان ما در کودکی به ما منتقل می شود بعد که بزرگتر می شویم نظام آموزشی، مذهبی، فرهنگی که تحت تاثیرش هستیم و فرهنگ پیرامون ما، که صددرصد در کنترل جامعه و حکومت حاکم بر جامعه است، تحت تاثیر قرار می گیرد و با مطالعات و علاقمندی ما جهت می گیرد. اما آنچه که مشخص است هر چه زمان پیشرفت می کند بینش و جهان بینی گذشته پدران در پاسخ دادن به سوال های پیچیده فرزندان و نسل بعد ناتوان می شود و نسل بعد در می یابد که برای ادامه کار در راستای نیل به اهداف خود نیاز به بازنگری و ترمیم این بینش دارد، و به این صورت است که در سطح کلان نظریات جدید ظهور می کنند و علاقمندانی به سمت آنها گرایش پیدا می کنند، اما کمتر پیش می آید که فرد، خود به این عمل دست بزند و بینش خود را بازنگری کند، تا در صورت لزوم آن را اصلاح کند. اصولاً تا زمانی که متوجه من ذهنی نشده باشید میل به این چنین رفتار به صورت آگاهانه نخواهد بود و اصولاً افراد تحت تاثیر موج های به راه افتاده در جامعه قرار خواهند گرفت که خب به جرات می توان گفت این موج های انقلابی بینشی و نگرشی بیشتر هوشمندانه و هدفمندانه از سوی مراکز خاصی از قدرتهای ذهنی هدایت و کنترل می گردد. نسلی بر علیه نسل قبل قرار می گیرد، اندیشه خود را مسلط می کند و باز چند دهه بعد این چرخه ادامه دارد. در حالی که اگر فرد خود شخصاً اقدام به حل این مساله کند مطمئناً نتیجه بهتری خواهد داد.

جهان بینی شما ممکن است ریشه در اندیشه های مذهبی و دینی داشته باشد یا از جنس سکولار باشد، ممکن است سنتی باشد یا نوین و امروزی، ممکن است ماجراجویانه باشد یا صلح طلبانه و یا هر چیزی. مهم نیست مهم این است که شما با این جهان بینی که الان دارید در محیط پیرامونی خود در راستای اهداف در نظر گرفته و با توجه با ساختار فکری و ذهنی که دارید دچار تضاد، پارادوکس یا درگیری نشوید. ممکن است شما در یک خانواده معمولی در یک شهر یا روستای کوچک دور افتاده با یک شغل معمولی و اطرفیان معمولی تر از خودتان هیچ وقت با جهان بینی که دارید دچار مشکل نشوید و خیلی راحت هم زندگی کنید. در این صورت من به شما تبریک می گویم. شما با جهان بینی خود مشکل ندارید، چون شما نسخه ای از جهان بینی را دارید که برای شما کافی است، اما باید ببینید که شرایط زندگی که در بالا برای شما توصیف شد تا چه زمانی به همین صورت ادامه دارد، چون اگر شرایط پیرامونی شما تغییر کند، مثلاً به شهر بزرگتری منتقل شوید، به دانشگاه بروید، با آدمهای جدید و با اندیشه های پیچیده تر آشنا بشوید ... متوجه چالش با جهان بینی خود می شوید.



نداشته‌ایم: «واژه‌سنج» کومودور و جانشینانش به چنین کارهایی رسیدگی کرده‌اند. بعد از آوریل ۱۹۹۸ که دو آمریکایی جوان (و حالا بسیار ثروتمند) به نام‌های پیج و برین در کنفرانسی در بریزین مقاله‌ای با عنوان «کالیدشناسی یک موتور جست‌وجوی اینترنتی ابرمتنی کلان» را ارائه کردند، «گوگل»

را داشته‌ایم که در ۲۵ سال گذشته توانسته در کسری از ثانیه به همه پرسش‌های ما درباره تقریباً هر موضوعی پاسخ دهد. اکنون «اوپن‌ای‌آی» سرگرم ابداع چیزهای پیشرفته‌تری است که از فرار معلوم ما را از تنه فعالیت ذهنی هم بی‌نیاز خواهد کرد. این امر در ماه‌های اخیر به نگرانی‌های گسترده‌ای دامن زده است. می‌گویند مغز ما ناگزیر بدون استفاده خواهد ماند، و در نتیجه تحلیل خواهد رفت یا متورم خواهد شد. سناریوی کابوس‌گونه، برای جسم ما، فیلمی مثل «وال-ئی» (۲۰۰۸) است که تصویر هولناکی از دنیای مخوفی را ترسیم می‌کند که در آن انسان‌ها، پس از ترک کره زمین آلوده و پُر از آشغال، در پیله‌هایی معلق در فضای زیرمداری زندگی می‌کنند. آنها به آدم‌های بی‌عار ضعیفی تبدیل شده‌اند که تک و تنها روی میله‌های متحرک لم می‌دهند و در حالی که مات و مبهوت به تله‌اسکرین‌ها خیره شده‌اند غذاهای حاضری پرکالری می‌خورند. حالا می‌توان تصویر هولناک مشابهی برای ذهنمان ترسیم کرد. وقتی همه فعالیت‌های فکری روزانه خود را به دستگاه‌ها واگذار کنیم، مغزمان به معنای واقعی کلمه عاری از فکر خواهد شد، و ذهنمان به پناهگاهی برای خیال‌بافی بی‌پایان تبدیل خواهد شد. ما از نظر معنوی در بستر احتضار خواهیم افتاد. وقتی آدم‌ها دیگر خودشان هیچ دانشی نداشته باشند و بتوانند در هر لحظه تنها با لمس یک صفحه به اطلاعات دست یابند، مفهوم خردمندی انسانی، که آمیزه‌ای از دانش و تجربه است، از بین خواهد رفت. در این صورت، جامعه به آهستگی تضعیف خواهد شد و رو به زوال خواهد رفت.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

آیا هوش مصنوعی ما را کودن خواهد کرد؟

سایمون وینچستر - برگردان: عرفان ثابتی

تاریخ‌دانان مدرن، سال ۱۹۶۷ را سال فوق‌العاده پرماجرایی می‌دانند: جنگ شش‌روزه میان اعراب و اسرائیل، تابستان عشق، انتشار آلوم سارجنت پیر توسط بیتل‌ها، نخستین مرگ‌های ثبت‌شده فضاوردان آمریکایی، و تأسیس آرمان شهری به نام میلتن کینز در حومه لندن. و البته اتفاقی که معمولاً در این شلوغی از یاد می‌رود، در حالی که شاید مهم‌ترین رویداد آن سال باشد: اختراع اولین دستگاهی که به ما اجازه داد تا دیگر از بخشی از مغزمان استفاده نکنیم.

در آن سال یک مهندس جوان اهل دالاس به نام جری مریمن و گروهش، که در استخدام شرکت تگزاس اینسترومنتس بودند، ماشین حساب الکترونیکی «کل-تک» (Cal-Tech) را تولید کردند. با پرداخت ۴۰۰ دلار می‌توانستید یک جعبه پلاستیکی جیبی بخرید و با فشار دادن دکمه‌هایش بی‌درنگ پاسخ دقیق هر مسئله ساده حسابی را به دست آورید. و از همه مهم‌تر اینکه این ماشین حساب کارش را در خفا انجام می‌داد و جزئیات محاسبه را نمی‌دیدید. تا پیش از آن، چرتکه و خط‌کش مهندسی زحمت ما را کم می‌کردند اما هنوز مجبور بودیم که تا حدی مغزمان را هم به کار بیندازیم؛ ماشین حساب «کل-تک»، ما را از شر هر گونه محاسبه‌ی ریاضیاتی در زندگی روزمره خلاص کرد.

در ۶۰ سال گذشته، همان نیم‌رساناها و الگوریتم‌هایی که شعبده‌بازی مریمن را امکان‌پذیر ساختند، بی‌وقفه به کمک دیگر مهندسان بااستعداد شتافته‌اند. این مهندسان همان چیزهایی را به ما هدیه داده‌اند که آرزومندان بودیم. حالا مغزمان می‌تواند استراحت کند. هر یک از سوراخ‌سنبه‌های مغز را که، مثلاً، برای خواندن نقشه‌های کاغذی، یا برای استفاده از زاویه‌یاب‌ها و قطب‌نماها و زمان‌سنج‌ها به‌منظور مکان‌یابی به کار می‌بردیم، حالا عاقل و باطل به حال خود رها شده است: دستگاه جیبی‌پاس (موقعیت‌یاب ماهواره‌ای) هر طور که لازم باشد ما را هدایت می‌کند. از طرز نگارش یک کلمه یا جمله مطمئن نیستید؟ از دهه ۱۹۸۰ به بعد دیگر به فرهنگ انگلیسی آکسفورد یا فرهنگ استفاده از انگلیسی مدرن (اثر راجر فاولر) نیاز مبرمی

مریم سالاری

مرمی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است.

یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

◆ Chair Yoga ◆ Hatha Yoga ◆ Vinyasa Yuga

با انجام یوگا شما می‌توانید:

- ◆ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ◆ قبول وضعیت جسمی و روحی ◆ بالا بردن نیروی تفکر ◆ شناخت انرژی‌های درونی
- ◆ تعادل بین چاکراها ◆ هماهنگی بدن، فکر و روح ◆ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

برای اطلاعات بیشتر در مورد کلاس‌ها با من تماس حاصل فرمایید!

(408) 802-8882

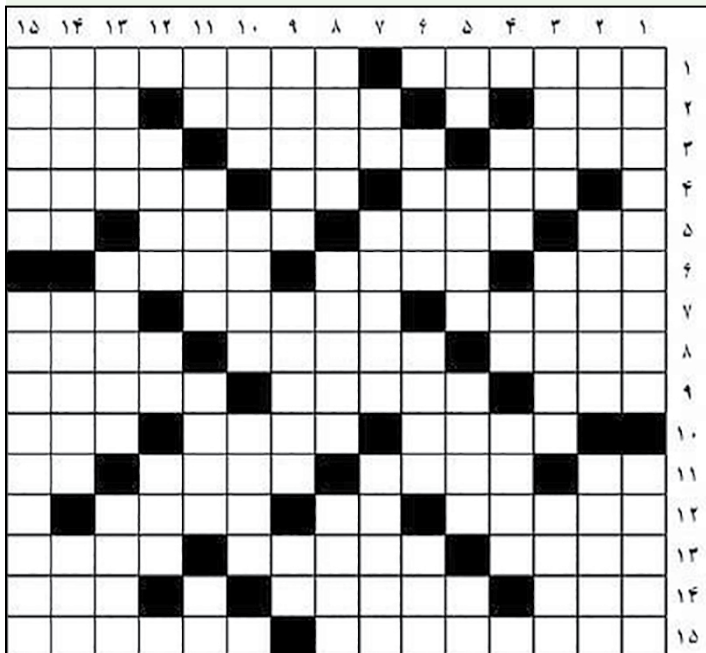
<http://mindfullyyogagroup.com>

MINDFUL YOGA
Group



حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



«ایرانی در دنیا، ملتی بس مهم به حساب می آمد، هم به خاطر کمکی که به اختلاط و امتزاج اقوام و ملل مختلف نمود و هم به جهت سهمی بس عالی و ارجمند که در پیشرفت و تعالی بشریت داشته است.»
هانری برگسون - فیلسوف مشهور فرانسوی

عمودی

- ۱ - تفاوت میان درآمد کل بنگاه و هزینه‌های مربوط به خرید و تامین مواد اولیه، خدمات و اجزاء و قطعات - مواد انفجاری
- ۲ - تخیل و پنداشت - تخته‌هایی که از تنه درخت می‌برند - ملاقات
- ۳ - نگهبان مرزها - بندری در اوکراین - فناپذیر
- ۴ - مکانیسمی در دوربین عکاسی - مخفف شاه - پنبه‌زن
- ۵ - یکی از چهار ارز عمده جهان - خانم - دیگ دهان گشاد - انبار کشتی
- ۶ - یکی از محصولات صادراتی استرالیا که ۲/۳ درصد کل صادرات را تشکیل می‌دهند - نوعی کفش و پنجره - دیوار بلند
- ۷ - مخفف شاد - پرسشی - دارای اسم یکسان
- ۸ - هم‌آهنگ - قبیله مغولی - دعای روز جمعه
- ۹ - درازا - به هدف نرسیده - دهن کجی
- ۱۰ - عقاید و نظرات - از انواع تقسیم‌بندی علم اقتصاد - محله‌ای در شمال تهران
- ۱۱ - عدد خیاطی - وسط - سرور - مرغ می‌رود
- ۱۲ - شکننده بودن - تکرار حرف بیست‌هفتم الفبا - نوعی کشت بدون آب
- ۱۳ - متمول و ثروتمند - از درآمدهای شهرداری - عاقل
- ۱۴ - شکابت - برگ ترخیصیه کالا - زندان مسعود سعد سلمان
- ۱۵ - برابر - بانکی که در سال ۱۹۴۴ به منظور بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی دوم تاسیس شد.

افقی

- ۱ - نوعی ماشین مولد نیرو - برداشت‌های پی‌درپی و غیرمترقبه نقدی از بانک‌ها که به سبب کاهش ناگهانی در اعتماد دارندگان حساب یا ترس از اینکه بانک توسط موسسه امتیازدهنده تعطیل شود، به وجود می‌آید.
- ۲ - بخشش - عدد - غربال
- ۳ - بدگو و عیب‌گذار - کوتاه و ناقص - بالکن و مهتابی
- ۴ - درختی در بهشت - کلاه فرنگی - آیین‌ها
- ۵ - تصدیق روسی - در هم آمیختن - محکم و استوار - نفس خسته
- ۶ - سرپرست - آشوب - روشن
- ۷ - به آهستگی - اشاره به جمع نزدیک - فراخ و گشاده
- ۸ - شبنم - بزرگ‌ترین قدرت صنعتی جهان - محل و مکان
- ۹ - شهری قانون - از مواد افیونی - ممکن بودن
- ۱۰ - همدم - پیشرو - پری
- ۱۱ - ضد نیک - برادر مادر - پیرو - قایم
- ۱۲ - عقیده باطنی - شهر جشنواره - سیاهرگ
- ۱۳ - صف - مجسمه و پیکره - شبیه
- ۱۴ - پسوند لیاقت - ویرانی - قوت لایموت
- ۱۵ - بیلان - سودمندی



Water Tower Kitchen

In the heart of Downtown Campbell

The patio at this fabulous hotspot in Downtown Campbell

is large with plenty of seating and the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen.



(408) 502-9550

با مدیریت ایرانی آماده پذیرایی از شما عزیزان!

201 Orchard City Drive, Campbell

اطلاعات حقوقی

محمد فراهانی

دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی

آیا انحصار وراثت مهریه قابل مطالبه است؟ از نظر حقوقی، انحصار وراثت به معنی تعیین تعداد وراثت متوفی و مشخص نمودن سهم الارث هر کدام از آنها می باشد. از این رو هنگامی که شخصی فوت می کند، کلیه اموال منقول و غیرمنقول وی به وراثت منتقل می گردد و وراثت جهت دخل و تصرف در سهم الارث خود، باید درخواست انحصار وراثت نمایند تا بتوان با صدور این گواهی و مشخص شدن سهم الارث، سند رسمی دریافت نمایند. لذا در این مقاله به بررسی انحصار وراثت مهریه پرداخته شده است.

انحصار وراثت مهریه: در رابطه با انحصار وراثت مهریه می توان عنوان نمود که همواره امکان مطالبه مهریه زن از شوهر وجود دارد، خواه این که زن فوت کند و وراثت وی خواهان مهریه باشند و خواه این که شوهر فوت کند و زن خواهان پرداخت مهریه خود از ارث به جای مانده از شوهر باشد. هنگامی که زنی فوت می کند، حق مهریه او به وراثت وی منتقل می شود و وراثت به عنوان افراد ذینفع می توانند به قائم مقامی از زن، مهریه را از شوهر طلب نمایند و شوهر زن وفات یافته نیز نمی تواند به هیچ بهانه ای از پرداخت مهریه، امتناع ورزد، اگر زن مهریه را قبل از فوت بخشیده باشد و یا دریافت کرده باشد، در این صورت دیگر وراثت وی

نمی توانند خواهان مطالبه مهریه از شوهر متوفی باشند.

مطالبه مهریه از طریق انحصار وراثت: وراثت زوجه متوفی می توانند با تنظیم دادخواست مطالبه طلب که همان انحصار وراثت مهریه زن می باشد، به نسبت سهم الارث خود به طرفیت شوهر، حقوق قانونی زوجه متوفی را طلب نمایند، از این رو وراثت جهت تکمیل دادخواست باید گواهی انحصار وراثت و عقدنامه متوفی را به دادخواست خود پیوست نموده و تقدیم مراجع قضایی نمایند. از سوی دیگر چنانچه شوهر فوت کند، زن می تواند جهت مطالبه مهریه خود از وراثت متوفی، دادخواستی به طرفیت ورثه متوفی که میراث متوفی را پذیرفته اند، در دادگاه مطرح و اقامه دعوی نماید که بر اساس ماده ۳ آیین نامه اجرایی قانون الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، جهت پرداخت مهریه زن از ارثیه شوهر وفات یافته، تاریخ فوت شوهر مبنا و اساس قرار خواهد گرفت.

◆◆◆◆

منوع الخروج کردن مرد بابت مهریه به چه صورت است؟ زن برای دریافت مهریه می تواند به دفترخانه رسمی مراجعه کرده و مبادرت به صدور اجرائیه نماید که پس از ابلاغ آن به زوج، زن می تواند تمام اموال منقول و غیر منقول همسر را بازداشت نماید، اما امکان دارد در برخی موارد زن امکان دسترسی به اموال شوهر را نداشته باشد یا نتواند مالی را برای وصول طلبش معرفی نماید و مرد هم خود از معرفی اموالش خودداری نماید که در این شرایط می تواند دستور منوع الخروج شدن مرد را بگیرد تا مرد به دلیل پرداخت نکردن مهریه و فرار از پرداخت امکان خروج از کشور را نداشته باشد و بتوان از این لحاظ مانع فرار او شد.

فال سنارگان

دعا	مهر	تیر	شوروبین
افزایش درآمدی را تجربه می کنید. اجازه ندهید این افزایش درآمد شما را مغرور کند و به خاطر داشته باشید که همیشه باید پولی را برای روز مبادا کنار بگذارید. برای اینکه همسر یا شریک زندگی تان با شما احساس راحتی کند، سعی کنید کمی به او فضا بدهید. از سیاست اداری دوری کنید. زمان با کیفیتی را با شریک زندگی خود بگذرانید.	اختلاف نظرهایی با همسر یا عشق زندگیتان دارید. اجازه ندهید این اختلاف نظرها شما را بیش از حد از یکدیگر دور کند. فرصت بیشتری را در کنار هم سپری کنید و به نظرهای همدیگر احترام بگذارید. منفعتی در کارهای شما ایجاد می شود و مشکلات مالیاتان خاتمه پیدا می کند. موفقیت شغلی را که شایسته آن هستید تجربه خواهید کرد.	از اطرافیان دوری گرفته اید و مانند سابق با دوست و آشنا هم صحبت نمی شوید. اجازه ندهید این روحیه شما را به فرد منزوی تبدیل کند. با شرکت در مهمانی ها و دورهمی های خودمانی، دوستان بیشتری پیدا کنید و از گوشه عزلت بیرون بیایید. با شناخت نقاط ضعف و قدرت خود، درهای تازه ای از موفقیت را به روی خود باز کنید.	عجله کردن در ماهی که پیش رو دارید به نفع شما تمام نخواهد شد و در انجام کارهایتان اشتباهات غیر قابل جبرانی را به بار خواهد آورد. سفری در پیش دارید اما حادثه ای در این سفر در کمین شما است و ممکن است یکی از کالاهای باارزش خود را در مسافرت گم کنید. اتفاق فرخنده ای در محل کار یا منزل انتظار شما را می کشد.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
سعی کنید به طور واضح با شریک تجاری خود ارتباط برقرار کنید تا از سوء تفاهم هایی که می تواند منجر به درگیری شود جلوگیری کنید. توصیه می شود که برای پروژه های آینده آماده شوید و تلاش کنید تا به ترتیب اولویت کار کنید تا بتوانید حجم کار را کنترل کنید. مراقب مشکلات سلامتی و فشار روی چشم ها باشید. برای چک آپ به دکتر مراجعه کنید.	یکی از همکاران یا دوستان به کمک شما می آید و مشکلی که با آن روبرو هستید را حل می کند. تصمیم مهمی را باید اتخاذ کنید، اما شرایط مناسبی برای تصمیم گیری ندارید و می ترسید این تصمیم عواقب بدی برای شما به دنبال داشته باشد. اجازه ندهید برای این تصمیم گیری بیش از حد تحت فشار قرار بگیرید و با اعتمادبه نفس کامل، تصمیمی بگیرید که صلاح شما و اعضای منزل را فراهم کند.	از مقایسه خودتان با دیگران به هیچ نتیجه ای نخواهید رسید. افکار پریشانی دارید و تمرکزتان را در زندگی از دست داده اید. قبل از اینکه این روحیه جلوی پیشرفت شما را بگیرد، چاره ای برای حل آن بیندیشید و فکری نگران کننده را کنار بگذارید. قدر لحظه های با ارزش زندگی را بدانید و از اتلاف وقت دوری کنید.	احساس سردرگمی می کنید و مدت زیادی است که روی شادی و لبخند را ندیده اید، اجازه ندهید این وضعیت زمینه افسردگی و ناراحتی شما را فراهم کند و از امروز تصمیم بگیرید که به جای فکر کردن به چیزهای منفی و ناراحت کننده، خوشی های زندگی را ببینید و تا می توانید از حاشیه های منفی و ناراحت کننده دور بمانید.
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
شما باید پرخاشگری خود را مهار کنید زیرا انجام این کار ممکن است برای شما مشکلات پیش بینی نشده ای در کار ایجاد کند. زمانی که احساس بدخلقی می کنید از پاسخ دادن خودداری کنید. شما باید در این ماه به سلامت خود توجه زیادی داشته باشید. در این ماه برنامه پرتنشی خواهید داشت. تغییرات در محل کار بسیار زیاد است.	به فکر مشارکت برای انجام کار جدیدی افتاده اید و می خواهید سرمایه تان را در این کار با فردی شریک شوید، این ماه بهترین زمان برای آغاز این مشارکت است. اگر کسی را دوست دارید، این ماه مناسبی برای پیشنهاد رابطه است. ممکن است با شریک زندگی خود یک سفر کوتاه داشته باشید. ممکن است ارتقا یا افزایش حقوق دریافت کنید.	فردی دنیا دیده و با تجربه ای این ماه کوله بار تجربه هایش را به شما منتقل می کند. با گوش جان پذیرای صحبت های این فرد باشید و تجربه هایی که به شما منتقل شده را حتما در زندگی به کار بگیرید. قول های پوشالی را کنار بگذارید و سر حرفتان بمانید. در غیر این صورت به فرد نامطمئنی تبدیل خواهید شد و کسی روی حرف شما حساب نمی کند.	فاصله میان کار و تفریح را نگه نمی دارید و در هر کاری زیاده روی می کنید. این رویکرد باعث شده تا از تفریحات به اندازه کافی لذت نبرید و در کار نیز پیشرفت چندانی نداشته باشید. امروز زمان مناسبی است که به فکر حفظ تعادل در میان کار و تفریح باشید و با برنامه ریزی و زمان بندی دقیق، شرایط راحت تری را در زندگی تجربه کنید.

انگلیسی با لهجه فارسی خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

نویسنده: فیروزه جزایری دوما ترجمه: غلامرضا امامی (بخش دهم)

نمی دانم چرا خودمان را محدود به نام هایی کرده بودیم که با حروف اول نام شروع می شد، اما آن موقع این به نظرمان منطقی رسیده بود، لابد با همان منطقی که در لحظات قبل از پرش با بانجی به کار گرفته می شود. بالاخره «جولی» را عمدتاً به خاطر سادگی اش انتخاب کردم. فرید و فرشید عقیده داشتند اضافه کردن اسم آمریکایی کار احمقانه ای است. بعدها خودشان شدند «فرد» و «شان».

بعد از ظهر همان روز، زنگ در خانه زده شد. همسایه جدید بود، دختری خونگرم و هم سن من با نام جولی، از من اسمم را پرسید و بعد از کمی تردید، خودم را جولی معرفی کردم. گفت: «عجب اتفاقی»، به او نگفتم که فقط نیم ساعت است جولی شده ام. کلاس ششم را با اسم جدید و آسان شروع کردم و زندگی بسیار ساده شد. مردم اسمم را یاد می گرفتند که حس دلپذیر کاملاً تازه ای بود. همه چیز خوب پیش می رفت تا انقلاب ایران رخ داد، و با مشکلات جدیدی روبرو شدم. چون انگلیسی را بدون لهجه صحبت می کردم و اسمم هم جولی بود، مردم فکر می کردند آمریکایی هستم. در نتیجه از احساس واقعی آنها درباره «ایرانی های لعنتی»، با خبر می شدم. مثل داشتن یک عینک اشعه ایکس بود که بتوانید آدم ها را از پشت لباس ببینید، و البته چیزی که می دیدم از لباس های زیر مردم خیلی زنده تر بود. از خاطرم می گذشت که لابد اگر مرا به اسم فیروزه می شناختند، هیچ وقت به خانه هایشان دعوت نمی شدم. احساس تقلبی بودن داشتم.

توی دانشگاه برگشتم به اسم اصلی. همه چیز خوب پیش می رفت تا اینکه فارغ التحصیل شدم و شروع کردم به گشتن دنبال کار. با اینکه با درجه ممتاز از دانشگاه برکلی فارغ التحصیل شده بودم، حتی به یک مصاحبه هم دعوت نمی شدم. ظاهراً گناهم داشتن مدرک علوم انسانی بود، ولی کم کم مشکوک شدم که مشکل از جای دیگری است. بعد از سه ماه عدم پذیرش، برگه تقاضای کار را با اسم جولی پر کردم. می توانید آن را اتفاقی بدانید، اما پیشنهادهای کار شروع کردند به آمدن. لابد این همان اتفاقی است که نمی گذارد سیاه پوست ها توی نیویورک تاکسی بگیرند. بعد از ازدواج، شدم «جولی دوما»، از داشتن یک اسم اقلیت نژادی تابلو رسیده بودم به داشتن اجداد شوالیه. برای دوستان غیرآمریکایی و اقوام فیروزه بودم، برای همکاران و دوستان آمریکایی جولی.

زندگی شده بود یک گره بزرگ، به خصوص وقتی دوستانی که جولی صدایم می زدند با دوستانی که مرا فیروزه می نامیدند برخورد می کردند. احساس می کردم شبیه آن شخصیت های سریال های تلویزیونی شده ام که یک همزاد شریر دارند. این دو، البته، هیچ وقت نمی توانند توی یک اتاق باشند چون هردو نقش را یک نفر بازی می کند. هنرپیشه ای پرتلاش که برای ایفای یکی از دو نقش کلاه گیس می گذارد و در آرزوی نقش های بزرگ تر و بهتر است. نمی شد این وضع آشفته را به گردن فیلمنامه نویس بیندازم، تقصیر خودم بود.

تصمیم گرفتم یک بار و برای همیشه گره را باز کنم و به اسم اصلی برگردم. آن موقع مادر خانه دار بودم، و اهمیت چندانی نداشت که مردم اسمم را یاد بگیرند یا برای مصاحبه شغلی دعوت شوم. به علاوه، بیشتر کسانی که باهاشان سر و کار داشتم قنداقی بودند و در موقعیتی محسوب نمی شدند که راجع به من نظر بدهند. همچنین توی سلیکون ولی زندگی می کردم، جایی که پر از آدم هایی است با نام راجیو، آویشای، و اینسوک.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

معرفی کتاب

در پی استقبال از «یادها و دیدارها»، خاطرات ایرج پارسی نژاد، نشر نو در تهران اخیراً چاپ دوم آن را منتشر کرده است. خوانندگان کتاب، «یادها و دیدارها» را از همان آغاز انتشار، جذاب و خواندنی یافتند زیرا نویسنده با ابداع سبکی نو در خاطره نویسی بجای طرح زندگینامه خود، بیشتر از خلیقات و منش و رفتار جماعتی از نامداران ادبیات و فرهنگ و هنر در پنجاه سال گذشته گفته است. نویسنده گذشته از استادان ادبیات نسل اول که از محضر درس شان برخوردار بوده، (بدیع الزمان فروزانفر، جلال الدین همایی، ابراهیم پور داوود، و دیگران) شاگردان ایشان (پرویز نائل خانلری، محمد معین، حسین خطیبی، ذبیح الله صفا) را درک کرده و خاطراتی شیرین و بیاد ماندنی از ایشان آورده است. افزون بر این همه، خواننده کتاب از کسانی چون (عبدالحسین زرینکوب، عباس زریاب خوئی، محمد جعفر محجوب، ایرج افشار، سیروس پرهام، داریوش شایگان، شاهرخ مسکوب، نجف دریابندری، نادر نادرپور، محمد رضا شفیعی کدکنی، محمد رضا شجریان، بهرام بیضایی، عباس کیارستمی، و دیگران) نکته های خواننده و ناشنیده بسیار می یابد. اگر مسافری از تهران در راه دارید کتاب را سفارش دهید و یا از طریق وبسایت زیر تماس بگیرید.

www.nashrenow.com

جولی: اسم پسرعموم «فرد» است. یعنی «بی مانند». توی آمریکا، بچه ها او را «fart head» صدا می زدند. برادرم «فرشید» شده بود «fart shit» اسم دوستم «نگار»، توی آمریکا ترجمه می شد به اسمی که آدم را یاد شورش می اندازد. برادرش آرش اوایل نمی فهمید چرا هر وقت اسمش را می گویند، مردم می خندند و می پرسند خارش هم دارد یا نه؟

همه ما که مهاجرت کردیم می دانستیم توی آمریکا با هزار جور مشکل روبرو می شویم، اما هیچ وقت فکر نمی کردیم اسم مان این قدر درد سر ساز بشود. پدر مادرهای ما کف دست شان را بو نکرده بودند که یک روز از جایی که «ویلیام» می شود «بیل»، «سوزان» می شود «سو»، و نمی دانم چرا «ریچارد» می شود «دیک» سر در بیاوریم. آمریکا کشور محشوری است، اما هیچ آدم بدون نقاب و شنلی توی اسمش حرف «z» ندارد. آیا آمریکایی ها می دانند چه محدوده وسیعی از صداها داخل حلقی را ندارند؟ خوب، لابد زبان شناس ها دلیلش را می دانند، اما حتم دارم فرهنگ آمریکا غنی تر می شود اگر کمی زبانشان را بچرخاند و یاد بگیرند «خ»، صدایی که در فرهنگ این کشور به صاف کردن سینه مربوط می شود، یا «ق»، صدایی که معمولاً هنرپیشه ها آخر صحنه خفه شدن در می آورند، را تلفظ کنند. مثل اضافه کردن چند ادویه جدید است به قفسه آشپزخانه. آهای دارچین و جوز هندی، برای هل و سماق هم جای باز کنید.

از مثال ادویه جات که بگذریم، داشتن اسم خارجی توی کشور «جو» ها و «ماری» ها یک دردسر حسابی است. در دوازده سالگی تصمیم گرفتم با اضافه کردن یک نام میانی آمریکایی زندگی را آسان کنم. این تصمیم ثابت کرد گاهی آسان کردن زندگی در کوتاه مدت، باعث سخت شدن آن در بلند مدت می شود.

اسم «فیروزه» که مادر برایم انتخاب کرده، در فارسی نوعی سنگ گرانبهاست. توی آمریکا، فیروزه یعنی «غیر قابل تلفظ»، یا من با تو حرف نمی زنم چون اسمت را یاد نمی گیرم و نمی خواهم هر دفعه آن را پیرسم چون به نظر خنگ می رسم یا شاید دلخور شوی و خلاصه دردسر دارد». از قضا مادر می خواست اسمم را بگذارد سارا. کاش حرفش را به کرسی نشانده بود.

یکی از دلایلی که باعث شد به انتخاب اسم آمریکایی جدی تر فکر کنم این بود که تازه کلاس پنجم را توی ویتنی بر جایی که تمام بچه ها صدایم می زدند «Fe-rocious» تمام کرده بودم. تابستان آن سال، اسباب کشی کردیم به نیویورک بیچ. تصمیم داشتم زندگی تازه ای را شروع کنم. می خواستم بچه ای باشم با اسمی که این قدر جلب توجه نکند، اسمی که به خاطرش بازجویی نشوم که کی و چرا به آمریکا آمده ام و چطور شده که انگلیسی را بدون لهجه صحبت می کنم و آیا می خواهم به ایران برگردم و نظرم درباره آمریکا چیست. نام خانوادگی ام هم بهتر نبود. نباید به آن اشاره کنم چون: «پدر، من دارم زندگی نامه خودم را می نویسم»، پدر: «عالیه، ولی اسم ما را ننویس».

فقط بگویم با هشت حرف، شامل یک، و چهار هجا، نام خانوادگی ام هم به اندازه «فیروزه» برای آمریکایی ها دشوار و بیگانه است. نام و نام خانوادگی ام با هم، کار یک دیوار آجری را می کرد. این قاعده یک استثنا داشت. توی برکلی، و فقط توی برکلی، اسمم بعضی آدم ها را همان طور جذب می کرد که باقلوا مگس را. این ها اسم خودشان آماریلیس یا کریسانتموم بود، از آن نوع آدم هایی که تعطیلات را توی کاستاریکا می گذرانند و به نظرشان عدس اسم یک نوع همبرگر بود. این جماعت احتمالاً آش دهن سوزی محسوب نمی شدند، اما به نحو خوشایندی اهل قضاوت کردن در مورد آدم نبودند. وقتی به خانواده ام گفتم می خواهم یک اسم آمریکایی انتخاب کنم، طبق معمول به من خندیدند. من که هیچ وقت نگذاشتم ام تمسخر یا تأیید دیگران مانع تصمیمم شود، بی حرفم را گرفتم و از شان پیشنهاد خواستم. پدر گفت «فی فی». اگر نسبتی با سگ های پودل فرانسوی داشتم و یا قرار بود در مشاغل روسپی گری کار کنم، مطمئناً نظرش را قبول می کردم. مادر گفت «فرح»، هم ایرانی بود و هم آسان تر از فیروزه. دلایلش منطقی به نظر می رسید، منتها «فرح فاوست» در اوج شهرت بود و نمی خواستم با کسی ربط داده شوم که پوسترش توی اتاق خواب هر پسر تازه بالغی آویزان بود. هیچ اسم آمریکایی که با «ف» شروع شود به فرمان نرسید، بنابراین رفتم سراغ «ج»، حرف اول نام خانوادگی ام.

پنجره روبروی

بخش چهارم
عباس پناهی



بخواند، بالاخره یکروز تصمیم گرفت که دیگر گوشت را از مواد خوراکی خود بیرون کند. اما فقط به همان ناهار اکتفا کرد و چند ساعت بعد، بر سر دیگ غذا رفت و آنچه را که هنگام ناهار نخورده بود، خورد. چون من به آن اراده آهنینش تبریک بگویم، پاسخ داد که «الان موقع امتحانات است و من دیوانه نیستم که آینده خود را برای یک تصمیم احمقانه به خطر بیندازم»، در هر حال و وضعیتی، تصویر پنجره روبرو یک لحظه رها نمی کرد و جلوی چشم بود و نیره را میدیدم که به من نگاه نمی کند.

سرانجام، آزمایش های سه ماهه دوم هم به پایان رسید و مدارس تق و لقی شدند و صدای ترقه ها در کوچه و خیابان، خبر از آمدن چهار شنبه سوری و نوروز را دادند. اصولا در چند روز آخر سال، حضور غیاب درست و حسابی ای انجام نمی گرفت و بستگی به میزان شیطنت دانش آموزان داشت که چند در صد حاضر و چند در صد غایب باشند که البته غیبت ها هم غیبت کامل نبودند بلکه در همان حیاط و اطراف مدرسه پرسه می زدند و مشغول تخلیه انرژی بهاری بودند. دبیرونی هم که سر کلاس می آمدند، عملا تبدیل به یکی از شاگردان می شدند که همه ساعات را به شوخی و خنده بگذران می نمودند. گاهی به اتفاق شاگردان، فوتبال و گاه والیبال بازی می کردند و انگار نه انگار این همان (آقا) است که باید از حساب برد. یکی دو روز به نوروز مانده مدرسه تعطیل شد و دوباره روزها و ساعات فرحبخش پیش از سال تحویل، برهمه القاء گردید. وقتی در محله مان توپ تحویل سال را در کردند (آنوقت ها در محله های گوناگون، ارتش توپ هایی را مستقر می کرد و درست سر ساعت و دقیقه و ثانیه ای که ستاره شناسانمان مشخص کرده بودند، سه گلوله توپ شلیک می کردند و آمدن سال نو را به همه خبر می دادند) و در رادیو سرنا و دهل برای آمدن نوروز به نواختن در آمد، دل های همه، آن حالی را یافتند که همه می دانند و هیچکس توان شرحش را ندارد.

اولین میهمانان نوروزی مان، نیره و مادر و خواهرش بودند. در را که باز کردم فشار تپش قلبم، روی سینه ام بقدری بود که به اندازه یک خوش آمدید پس از سلام را هم برایم سخت کرد. آب دهانم را قورت دادم و برای آنکه سِر درونم فاش نشود، با فرود آوردن سِر، اظهار ادب کردم. نخستین باری بود که نیره به من سلام داد. جرات نکردم به چشمانش نگاه کنم و نتوانستم با زبان، جوابش را بدهم. نمی دانم رنگ صورتم چه بود اما می دانستم که به اندازه یک بیمار تب دار داغ هستم.

تمام مدتی که میهمانان بودند نگاه های شیطنت بار خواهرم که مدام ورناندازم می کرد، آزارم می داد. وقتی رفتند، خواهرم شروع به مسخره گی کرد و از این طرف به آن طرف می رفت و بدون آنکه به من نگاه کند، وانمود می کرد که دارد زیر لب برای خود زمزمه می کند، با آهنگ معروف، و به طوری که من بشنوم، می خواند: بادا مبارک بادا، ایشالا مبارک بادا... به هر ترتیبی که از او خواهش کردم بس کند و می فهماندم که از مادر و پدرم خجالت می کشم. کوتاه نیامد و دیگر خونسردی ام را از دست دادم و با لنگه کفش به به کمرش زدم. آنچنان که به جای مبارک باد شروع به ناله و نفرین کرد: (ایشالا تیکه تیکه بشی. الهی بری زیر ماشین. الهی بجای شیرینی عروسیت، حلواتو بخوریم. الهی خیر نبینی. الهی کور شی. ایشالا اسمال رد. میشی اونوقت بهت میگویم. آگه خیلی مردی برو اون رضا بر فره) رو بزنی نه من رو. فقط بلدی واسه ماها مردونگیت رو نشون بدی؟ بد بخت بیچاره؟) رضا بر فره هم همکلاسی ام بود و هم در همان باشگاه کشتی می گرفت. از آن بچه پررو هایی بود که ضربه فنی می شد و وقتی داور دست حریف را بلند می کرد، وسط تشک می نشست و بلند نمی شد و می گفت داور حق کشی کرده. عادت داشت وقتی کشتی می گرفت، انگشت توی چشم حریف کند و اگر حریف رویش خیمه زد، از زیر گاز بگیرد و یا دست به قسمت هایی می انداخت که حریف رهاش کند. همیشه بعد از پایان مسابقه، حریفش را میاوردند و با دوا گلی و پرمنگنات و چسب تنسو پلاست، مداوای سر پایی می کردند. شش هفت بار از او برنده شده بودم و هر شش هفت بار هم گفته بود: «مفت بری کردی». خواهرش با خواهر من همکلاسی بود. او هم لنگه برادرش بود و در کلاس مدرسه می نشست و همه باخته های برادرش را بُرد اعلام می کرد و هر روز هم خواهرم میامد و خبر میاورد که شب گذشته رضا بر فره به گفته خواهرش در باشگاه همه را ضربه فنی کرده.

خواهرم آنقدر نفرین کرد که آخر وحشت، مادرم را بر داشت و از ترس این که نکند این نفرین ها کارگر بیافتد و من آنچنان شوم که خواهرم می خواهد، بر سرش جیغ زد که «ساکت شو. اینقدر نفرین نکن». خواهرم شروع به گریه کرد که «شما ها همیشه طرف پسر اتون رو بگیرین. این دلیل مرده با لنگه کفش من رو زد، بهش هیچی نگفتین. من که بهش می گم چرا میزنی، به تریج قبای همه تون برخورد»، پدرم به نفرین کردن خواهرم و به ترس و وحشت مادرم از شنیدن آن نفرینها، می خندید و هیچ نمی گفت.

با دوستم، مهرداد قرار گذاشتم و قتهایی را که می توانیم از مدرسه بیرون بیایم و برای امتحان بعدی درس بخوانیم، به جایی برویم که هم خلوت باشد و هم جایی باشد که نشستن و درس خواندن مان بی اشکال باشد. جاده در حال ساختی را پیدا کردیم که از میدان شهید به آرایشگر کشیده شده بود و هنوز در کناره آن، ساختمان سازی نکرده بودند. هر کدام نان و پنیر و حلوا برده ای برداشتیم و با یک زیر انداز به آن راه دور و بسیار خلوت رفتیم. آفتاب خوبی بود و مشغول خواندن و حل مسایل شدیم که نزدیکی های ظهر، هوا متلاطم شد و ابری سیاه آسمان را گرفت و هوا به شدت سرد شد و رگبار بسیار تندی باریدن گرفت. هیچ پناهگاهی نداشتیم. زیر انداز را بر داشتیم و روی سر خود گرفتیم تا مانند چتر از خیس شدن، محفوظ مان دارد، اما رگبار بند نمی آمد و زیر انداز، کاملا خیس شد و آب به زیر آن نفوذ کرد. در فاصله ای حدود یک کیلو متر، پلی بر روی این جاده ساخته شده بود که خیابان دیگری از روی آن عبور می کرد. خود را دوان دوان به زیر پل رساندیم، اما محفوظ نشدیم زیرا در زیر پل، هم بسیار سردتر بود و هم جهت رگبار که با باد شدید و متغیر، باریده می شد، مدام سمت عوض می کرد و از این سو و آن سوی پل، وارد می گردید و به سر و روی مان می کوفت. هیچ راه فراری نداشتیم. چون مهرداد، داستان نیره را می دانست، به شوخی گفت: «نه عباس جان، نیره به این سادگی ها به تو اجازه درس خواندن نخواهد داد، من را هم به آتش تو می سوزاند». سه ساعت تمام در زیر آن پل ماندیم و غروب، درس خوانده و خیس و دست از پا درازتر به خانه برگشتیم.

روزهای بعد، برای درس خواندن به خانه مهرداد می رفتیم که خانه ای وسیع و نو ساز و دور از شهر بود و تازه داشت در آن ناحیه که نامش را «دریان نو» گذاشته بودند، خانه ساخته و مسکون می گردید. چون اتاقی برای خود، مجزا داشت، به راحتی در را می بستیم و در درس فرو می رفتیم و فقط در وقت های ناهار و شام، مادر مهرداد که او را به اندازه مادر خود دوست می داشتیم، در را باز می کرد و سفره ای برای مان پهن می کرد و غذا را در سفره می چید و با لهجه غلیظ رشتی اش می گفت: «آووو شما که خودتان رو کشتید قربان»، و دست هر دو مان را می گرفت و می کشید و در کنار سفره می نشاندمان. آن زن، بقدری مهربان بود که مانند او را کمتر دیده ام. در آن زمان ها من گیاهخوار بودم و لب به هیچ گونه خوراکی که از کشتن جاننداری تهیه می شد نم یزدم و آن زن مهربان، همیشه نگران سلامتی من بود و معتقد بود که من با این وضعیت، به خودم آسیب می رسانم و عاقبت بیمار و رنجور خواهم شد. من از هر سفره ای که خوراکی از جانوری، تهیه شده داشت، فقط نان خالی بر می داشتم و می خوردم و این کارم، آن زن را آزار می داد. برای آن که مرا وادار به خوردن گوشت کند، در واقع سعی می کرد که کلک بزند. در سفره نان نمی گذاشت و بدون استثناء همه پلو ها را با گوشت چرخ کرده در هم می آمیخت تا من چاره ای جز خوردن آن نداشته باشم و وقتی برای جمع کردن سفره برمی گشت و میدید، همه آن گوشت های چرخ کرده را ذره ذره از برنج جدا کرده و کنار گذاشته ام، دوباره به التماس می افتاد و سوگند می داد که این کار را با خودم نکنم.

به مادرم اطلاع دادم که یکی دو هفته به خانه نخواهم آمد و هر روز از مدرسه به خانه مهرداد خواهم رفت تا امتحانات تمام شود. مهرداد از خدا می خواست چون برای مشورت و مرور هر درسی، بهتر بود که با هم درس بخوانیم و از نظر والدینش هم اضافه شدن من به جمع نان خورهای شان، چندان فرقی به حالشان نمی کرد. چون خودشان خانواده عیالواری بودند و منم که خورد و خوراکم در کمال سادگی بود و مجبور نبودند محض ملاحظه و میهمان نوازی، غذای ویژه ای تهیه کنند. تنها مجادله ای که پیش می آمد آن بود که خواهر مهرداد، مدام سر به سر من می گذاشت و گیاهخواری مرا به تمسخر می گرفت و وقتی برایش حجت را تمام می کردم، آخر سر می گفت: «تو در واقع سر ما کلاه می گذاری. چون از همه مواد ارزشمند گوشت که هنگام پخته شدن، وارد آب آن می شود و در مواد دیگر، چون برنج و لوبیا و سیب زمینی و غیره جذب می شود استفاده میکنی و فقط تفاله گوشت را نمی خوری که این هم خود زرنگی تو است»، بخاطر این استدلالی که می کرد، می گفتم: «پس تو هم سعی کن که همین حيله را به کار ببری و از همه مواد خوب گوشت بهره مند شوی و تفاله اش را که مضر است، بیرون بیندازی». پس از روزهای بسیار که با من بحث می کرد و من چند کتاب از جمله کتاب فواید گیاهخواری صادق هدایت را به دستش دادم تا



نه نه... بازم ساختگیه!

حالا؟!

-استغفرالله... خیر سر اموات زور نزن، لیخند بز، بازم نشد!

-پس می فرمایید چه خاکی به سرم بریزم؟ برم تریاک بخورم؟

-لازم نیست خاک به سرتون بریزید یا تریاک بخورید. فقط یه لیخند بز کنید!

-آخه مگه زور زورکی هم می شه لیخند زد؟ تا دل کسی خوش نباشه که نمی تونه بخنده، آقای عکاس!

-بله... اما گر آدم بخواد می تونه، عین هنرپیشه هایی که جلوی دوربین الکی

لیخند می زند و خودشونو خوشبخت و موفق نشون می دن لیخند بز کنید.

-آخه آقای عکاس، خودت می گی هنرپیشه، بنده که هنرپیشه نیستم بتونم خودمو به قیافه های مختلفی دربیارم.

-یه لیخند ساده هم کاری داره که شما با این هیکل نتونی انجام بدی، حیف نون! (البته جمله را خیلی آهسته گفت که نشوم!)

بنده هم خودمو را زدم به آن راه که مثلا نشیندم. و گفتم: «عجب گیری افتادیم هان، اصلا بی لیخند بنداز، شاید رئیس کارگزینی دلش برام بسوزه زودتر یه شغلی بهم بده!»

-نمی شه جانم، بز می خوام برم به مشتریهای دیگرم برسم!

-بنده که می زنم ولی سر کار قبول نداری، بفرمایین!

مجدداً به زور لیخندی زدم ولی عکاس ضمن این که برای نشان دادن میزان انقلاب درونی عین قاب بازهای سابق محکم با کف دست می زد به رانش گفت: «آقا جان این پوزخنده نه لیخند!»

-دیگر اونش به شما چه ربطی داره آقا جان؟ بنداز تمومش کن بریم دنبال بدبختیمون د... خوشش می آد خون آدمو کثیف بکنه!

عکاس با شنیدن این با ناراحتی تا وسط اتاق آمد و گفت: «شاید جناب عالی برات اهمیت نداشته باشه ولی من عکس مزخرف به دست کسی نمیدم که به شهرتم لطمه بخوره. بنده بیست و پنج سال آزرگاره توی این خیابان عکاسم و خیلی از رجال مملکتون اینجا عکس می اندازن، اون اوایل هنرپیشه های فیلم فارسی واسم سر و دست می شکستند، فهمیدی؟ بدبختی اینجاست که اگر مغازه آدم شمال شهر نباشه همه فکر می کنند از این عکاس آشفالی هاست!»

-حالا می فرمایید بنده چکار کنم؟

-یه لیخند بز کنید، حاضر... اینجارو نگاه کنین، بی حرکت، لیخند.

-آقاجون، نیما، درست مثل اینه که کسی ادرار نداشته باشه ولی بهش دستور بدن زور زورکی یه کاری بکنه، خب وقتی نیما، نیما دیگه! خب، وقتی نمی شه چه خاکی به سرم بریزم، می فرمایید برم خودمو بکشم؟ خودمو از بالای این ایوون بندازم توی پیاده رو؟!

-آقای محترم لیخند زدن چه ربط داره به ادرار؟ یه کمی عفت کلام داشته باشید، ناسلامتی اینجا آتلیه عکاسیه، نه توالت عمومی.

این بار، عکاس لحن کلامش را عوض کرد و گفت: «دوران گذشته را در ذهن مجسم کنید. خود به خود یک نوع حالت انبساط خاطر و لیخند توی صورتتون ظاهر می شه!»

-بله، ولی وقتی کسی خاطرات خوشی توی زندگی نداره چطور می تونه اونهارو به یاد بیاره؟ اصلا جناب عالی تمام حرفهاتون زوره!

-غیرممکنه خاطره خوشی توی زندگی کسی رخ نده. شما از ابتدا ماجراهایی رو که از بچگی براتون رخ داده در نظر مجسم کنید حتماً چند تای آنها خوشحال کننده بوده، چشما تونو هم بذارید فکر کنید.

-اطاعت...!

دنباله مطلب در صفحه ۳۷۵

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

لیخند

محمد پورتانی

باور کنید، وقتی از پله های عکاس خانه بالا می رفتم، به تنها چیزی که فکر نمی کردم این بود که کارمان با عکاس مربوطه به کتک کاری بکشد و با دماغی خون آلود سر از کلاتری محل دربیاریم!

مراحل مقدماتی به خوبی و خوشی انجام شد و دست بر قضا طرز برخوردمان هم خیل دوستانه بود. بدین ترتیب که بنده پس از عرض سلام خدمت جناب عکاس عرض کردم: «دوازده تا شش در چهار می خوام با یه کارت پستال رنگی، و ایشان هم با علامت سر، آمادگی خود را اعلام داشت. عرض کنم تصاویر شش در چهار را برای تکمیل پرونده استخدامی لازم داشتم و کارت پستال رنگی را می خواستم قاب کنم بگذارم روی سر بخاری! عکاس مورد بحث که البته چند لحظه بعد بنده دو تا از دندانهای نیش او را با ضربت «هوک راست» برای همیشه مرخص کردم با خوشرویی

گفت: «اطاعت، ولی ده تومن می شه ها! آب دهان را به علامت تعجب قورت دادم و گفتم: «اگر اشتباه نکنم، شما تا چند روز پیش، تابلویی توی ویترین نصب کرده بودین که دوازده تا عکس ۶ در ۴ با یک کارت پستال رنگی هشت تومن، درسته؟»

جواب داد: «بله، ولی همون طوری که ملاحظه فرمودید، فعلاً اون تابلو را برداشتم تا بدهیم مجدداً با خط نستعلیق، نرخ فعلی را بنویسند! با شوخی گفتم: «نکند افزایش قیمت سیمان و شکر روی کار عکاسی هم اثر گذاشته و ما خبر نداریم!»

طرف موضوع گران شدن تهیه عکس غیرفوری را با کمال بی ربطی ربط داد به افزایش دستمزد کارگر و پرداخت حق بیمه اجباری و گران شدن لوازم یدکی

یک دست شمع و پلاتین و تسمه پروانه اتومبیل که هفته گذشته بابت تعویض آن چهارصد تومان داده بود. بالاخره پس از مذاکراتی طولانی قرار شد نه حرف بنده باشد و نه حرف ایشان، بلکه دوازده تا عکس شش در چهار را با یک کارت پستال

رنگی نه تومان حساب کند و نتیجتاً پس از توافق وارد اتاقی شدیم که دوربین و نورافکن ها به حالت قهر پشت شان را به یکدیگر کرده بودند.

آقای «فتو» برای این که نشان بدهد تا چه حد به حرفه خود وارد است کراوات بنده را به دلیل این که چون رنگ روشنی دارد و توی عکس آنچنان که باید و شاید نمون

ندارد، با کراوات گل باقالی رنگ مستعملی که عین لاشه گوسفند یخ زده به چنگک چوب رختی آویزان بود عوض کرد و پس از چرخاندن صندلی، دور بازوهایم را گرفت

به زور و امر کرد: «بفرمایید! چندین بار هم نورافکن ها را عقب و جلو برد و صورت مدل را تقریباً با فشار، کج و راست کرد و بالاخره بعد از ور رفتن های مکرر به آلات

و ادوات توی جعبه دوربین فرمان «بی حرکت» داد. حرارت ناشی از روشنایی نورافکن ها و رنج محکم بودن گره کراوات و خشک شدن رگ های گردن چنان بود که هر

لحظه آرزوی می کردم قال قضیه کنده بشود، ولی زهی تصورات باطل و خیال خام!

آقای عکاس ضمن اینکه خط سیر نگاهم را مشخص می کرد، گفت: «لطفاً یه کمی لیخند بز کنید، همان طوری که تنم به طرف راست و گردنم به طرف چپ متمایل بود، بدون اینکه کوچکترین حرکتی به ستون فقرات بدهم برسیدم: «آخه چرا؟!» گفت:

«برای این که توی عکس اخم کرده و عبوس می افتید. و اون وقت هر کسی عکس را ببیند به شما خواهد گفت اون عکاس بی شعور عقلش نرسید بهت بگه لیخند بز ن؟»

جواب دادم: «چشم، بفرمایید!»

به زور نیشم را باز می کردم و بی صبرانه انتظار می کشیدم شاسی مربوط به عدسی

دوربین را که همانند سر سیم دینامیت در دست گرفته بود فشار بدهد. ولی نه تنها فشار نداد بلکه بی اختیار با دلخوری آن را ول کرد روی هوا و آمد به طرفم و کمی

بیشتر سرم را به طرف چپ خم کرد و گفت: «توی لیخند که نباید دندانهای آدم معلوم باشه جانم!» گفتم: «بفرمایین، خوبه؟» با بی حوصلگی جواب داد: «نه عزیزم،

دندون به هیچ وجه معلوم نشه که توی عکس عین دراکولا بیفتید، سعی کنید لب هاتون کمی به طرفین کشیده بشه، ببینید این طوری، هوم...»

عکاس مربوطه پس از گفتن این حرف خودش لیخندی زد و بنده عضلات صورت را طبق دستور ایشان به همان حالت درآوردم، ولی فایده ای نبخشید. طرف ضمن نگاه

کردن به ساعتش گفت: «آقا جون بنده کار دارم زود باش!»

-قربونت برم، بنده که حاضر، جناب عالی هی کج و راستم می کنی و می گی لیخند بز ن!

-یعنی سرکار یه لیخند ساده هم بلد نیستید بز کنید؟! این طوری خوبه، اوم...

خاطراتی از هنرمندان

پرویز خطیبی (بخش هفتم)

مجید محسنی

رفیق گرمابه و گلستان من

من و مجید محسنی از کلاس دوم ابتدائی همکلاس بودیم. در دروان پیشانگی، او به علت زرنگی و در ضمن بلندی قد و زور بازو، معاون رسدبان بود و من سر جوخه. شاید عشقی که من و مجید هر دو به تئاتر و سینما داشتیم ما را به هم نزدیک کرده بود. تقریباً تمام فیلم های بزن بزن آن زمان را می دیدیم و مجید روز بعد در مدرسه سعی می کرد تا تقلید هنرپیشگان، به خصوص چارلی چاپلین را در بیاورد. وقتی برای اولین بار در مدرسه ابتدایی نمایش «پیش آهنگ نیکوکار» را اجرا کردیم، مجید ثابت کرد که واقعا استعداد و قابلیت هنرپیشگی را دارد. اکثر اوقات در خانه ما یا در خانه دوستان بساط تئاتر بر پا می شد و مجید توانسته بود همه آشنایان را فریفته خودش کند. در سال ۱۳۱۵ وقتی تصدیق ششم ابتدایی را گرفتیم و به دبیرستان رفتیم، قرار شد در روز توزیع کارنامه ها نمایشی ترتیب بدهیم که من این نمایشنامه را به نام «جوان گمراه» نوشتم. در این نمایشنامه جز من و مجید «احمد فرنیافر» از رادیو ایران و «حسن عرب» و چند نفر دیگر هم شرکت داشتند. جالب اینکه «هوشنگ بهشتی» هنرپیشه رادیو هم با ما در یک کلاس درس می خواند اما در نمایش ما شرکت نکرد. اصولا در آن دوران، او تمایلی به کار تئاتر نشان نمی داد ولی در دوره دوم به هنرستان هنرپیشگی آمد و پس از اخذ دیپلم به کار تئاتر پرداخت.

مجید محسنی در هنرستان هنرپیشگی خیلی زود گل کرد به طوری که «سیدعلی خان نصر» رئیس و بنیان گذار هنرستان نقش های مهمی به او داد و مجید با وجود کمی سن و سال توانست از عهده این نقش ها بر آید و جلب توجه کند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود که اولین سالن کوچک تئاتر تهران در باغ سهم الدوله لاله زار شروع به کار کرد. در آن دوران سخت زمان اشغال ایران به وسیله قوای روس و انگلیس حکومت نظامی برقرار شده بود و مردم از ساعت دوازده شب به بعد حق عبور و مرور در خیابان ها را نداشتند و غالبا سربازها و پاسبان ها برای مردم ایجاد مزاحمت می کردند. براساس این موضوع من روی یک آهنگ فوکستروت یک شعر فکاهی گذاشتم که مجید در فاصله میان دو پرده آن را می خواند، «دیشب تو لاله زار»، که هنوز هم بسیار از هم سن و سال های من آن را به یاد دارند و زیر لب زمزمه می کنند. این ترانه فکاهی و ترانه دیگری که تحت عنوان «خوراک رستوران ها» درست کرده بودم، سبب شد تا تماشاگران تئاتر به پیش پرده های فکاهی عادت کنند. در واقع عشق و علاقه به این نوع پیش پرده ها بود که مردم را به سالن تئاتر می کشید. رفته رفته مجید و من به فکر افتادیم که این ترانه های فکاهی را در جزوه ای چاپ کنیم و در دسترس طرفداران قرار بدهیم. خوشبختانه با انتشار اولین جزوه، بسیاری از مردم خرید آن را به دیگران توصیه می کردند و در مدتی کمتر از شش ماه گروه زیادی از روزنامه فروش ها و افراد بدون شغل به فروش تصنیف ها پرداختند و طی چند سال این کار جزو یکی از مشاغل پردرآمد بود و ده ها پسر بچه در خیابان لاله زار ضمن ارائه جزوه ها، اشعار آن را هم با صدای بلند می خواندند. به زودی رادیو تهران بهترین ساعت روز جمعه را برای پخش ترانه های فکاهی در اختیار من گذاشت و من با استفاده از وجود «مجید محسنی، جمشید شبیانی، حمید قنبری، عبدالعلی همایون، مرتضی احمدی، عزت الله انتظامی، و حسین سرشار»، هر روز جمعه ساعت یک و پانزده دقیقه بعد از ظهر تا یک و سی دقیقه دو ترانه جدید از این برنامه پخش می کردیم. بد نیست بدانید که گاهی اوقات هم خودم به نام مستعار «میم-نون» بعضی از این اشعار را اجرا می کردم، از جمله ترانه های «خان دبیر» و «روز تعطیلی».

از مجید محسنی خاطرات فراوانی دارم چرا که سال ها با هم رفیق گرمابه و گلستان بودیم. مجید در جوانی باریک و بلندبالا و فرزند بود. وقتی دعوا می شد با تمام قوا می زد و می خورد. در کلاس سوم ابتدایی مجید یک دوچرخه داشت که آن را به قیمت هفت تومان خریده بود. جالب این که این دوچرخه اصلا ترمز نداشت و موقع ایستادن مجید پاهای بلندش را به زمین می کشید و جلوی سرعت دوچرخه را می گرفت. مجید گاهی دوچرخه اش را به بچه های دیگر کرایه می داد و با پولش به سینما می رفت. فیلم



مجید محسنی

های مورد علاقه ما در آن زمان اغلب سریال بود. سریال هایی از قبیل «ریشارد تالماج، و قرانت و آلبرینی و پوستر گراب» من و مجید اغلب این فیلم ها را دو سه بار یا بیشتر می دیدیم و لذت می بردیم. موقع نمایش فیلم، مجید مثل خیلی از افراد دیگر که فیلم را دیده بودند، داستان را بلند بلند تعریف می کرد و تماشاگران اعتراض داشتند. آن وقت بگومگو در سالن سینما شروع می شد و دست آخر کار به کتک کاری می کشید که همانطور که گفتم مجید، هم می خورد و هم می زد، ولی من که ابدا اهل کتک کاری و دعوا نبودم کنار می ایستادم و تماشا می کردم. مجید هر وقت که احساس می کرد زورش به حریفش نمی رسد یا به فرار می گذاشت و من او را چند خیابان آن طرف تر ملاقات می کردم.

جالب ترین خاطره من از مجید مربوط به سال ۱۳۲۱ است. در آن زمان نویسندگان روزنامه فکاهی توفیق که من جزوشان بودم هر شب جمعه در کافه رستوران شایان واقع در چهارراه حسن آباد جمع می شدند. مجید هم که با اکثر آنها آشنائی داشت می آمد. یک شب که «پیشه وری» معروف مدیر روزنامه «آژیر» هم در جمع ما بود یکی از دوستان، ابوالقاسم حالت، به من و مجید که تا آن شب لب به مشروب الکلی نزنده بودیم اصرار کرد که آبجو بنوشیم. ابتدا ما هر دو امتناع کردیم ولی آنها که مست بودند شروع به استهزاء ما کردند. من به مجید محسنی گفتم آبجو که چیز مهمی نیست، می خوریم، اما بیا قول بدهیم که هرگز یا را بالاتر نگذاریم و به دنبال عرق و شراب نرویم. هر دو به هم قول مردانه دادیم و لیوان آبجو را سر کشیدیم و از شما چه پنهان چنان مست شدیم که سر از پا نمی شناختیم.

فردا شب که روز جمعه بود مجید به خانه ما آمد و گردش کتان سری به رستوران زدیم که شام بخوریم. گفتیم حالا که آبجو خورده ایم بد نیست که شراب را هم امتحان کنیم ولی به شرط اینکه لب به عرق نزنیم. دستور یک بطری شراب دادیم و آخر شب با سر و کله گیج به خانه رفتیم و یکسره توی رختخواب افتادیم. شب بعد یک اتفاق جالب تری افتاد. من و مجید هر دو عرق خوردیم.

خاطره دیگری که از مجید دارم مربوط به اولین سالی است که از دماوند به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود. در انتخابات «آزاد مردان و آزاد زنان» کسانی به مجلس راه یافته بودند که قبلا تصور آن هم برای مردم دشوار بود. «مجید محسنی» هنرپیشه، «عباس روستا» خیاط و «حبیبی» کشتی گیر و بسیاری از افراد دیگر. مجید هنوز کم و بیش در رادیو فعالیت می کرد و نقش «عمقلی صمد» را بر عهده داشت. هم چنین نقش «خانباباخان» که همکارش قنبری نیز همراه او نقش «میرزا جعفرخان» را اجرا می کرد. به هر حال یک روز سه شنبه که بر طبق معمول برنامه های صبح جمعه «شما و رادیو» را در حضور تماشاگران ضبط می کردند و مجید قرار بود همراه قنبری نقش تازه ای از خانباباخان را ایفا کند، به من که مسئول شما و رادیو بودم خبر دادند که مجید محسنی با یک ساعت تاخیر هنوز هم در استودیو رادیو حاضر نشده است. بلافاصله به مجلس شورای ملی واقع در بهارستان رفتم و جریان را با «اکباتانی» رئیس بازرسی در میان گذاشتم. اکباتانی بلافاصله پیش رئیس مهندس «ریاضی» رفت و اجازه خروج مجید را گرفت، ولی همین که من و مجید آمدیم از در حوض خانه بیرون بیایم سربازی که جلوی در ایستاده بود با سر نیزه اش راه مجید را بست و خطاب به من گفت: «تو می تونی بری، اما این نمی تونه». هرچه خواستم سرباز را قانع کنم نشد با ناراحتی به او گفتم: «ایشان نماینده مجلس هستند و تو حق نداری مانع خروج نمایندگان بشوی». سرباز لبخند تمسخر آمیزی زد و ضمن نشان دادن عده ای از وکلا گفت: «اینها همه شان وکیل اند اما تا «وکیل باشی» ما اجازه نده حق بیرون رفتن ندارند». کمی بعد «وکیل باشی» آمد و اجازه خروج وکیل را صادر کرد.

و اما چند ماه قبل که ناگهان شایعه مرگ مجید محسنی بر سر زبانها افتاد من به تهران تلفن زدم. ابتدا پسرش پای تلفن آمد و بعد که مجید گوشی را گرفت و مرا شناخت، بغضش ترکید و فریاد زد: «قربانت بروم، هزار بار به قربانت بروم، چه خوب شد که صدایت را شنیدم. حالا دیگر ممنوع الخروج نیستیم و امیدوارم به زودی یک سفر به آمریکا بیایم و تو را ببینم». آن وقت توضیح داد که «خواهرم فوت شده و کیهان لندن اشتباه اسم مرا گذاشته است. به هر حال این شتری است که در خانه همه می خوابد، دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد».

شانه ات را دیر آوردی سرم را باد برد
خشت خشت و آجر آجر پیکرم را باد برد
آه ای گنجشکهای مضطرب شرمنده ام
لانه بر شاخه های لاغرم را باد برد
من بلوطی پیر بودم پای یک کوه بلند
نیمم آتش سوخت ، نیم دیگرم را باد برد
از غزل هایم فقط خاکستری مانده به جا
بیت های روشن و شعله ورم را باد برد
با همین نیمه همین معمولی ساده بساز
دیر کردی نیمه عاشق ترم را باد برد
بال کوبیدم قفس را بشکنم عمرم گذشت
وا نشد بدتر از آن بال و پرم را باد برد
حامد عسکری

در آن کرانه که دل با ستاره همزاد است
به من اجازه ی در اوج پر زدن داده است
در آن کرانه که همواره یک نفر آنجاست
که در پذیرش مهمان همیشه آماده است
در آن کرانه که خورشید پیش یک گنبد
بدون رنگ ز بازارِ حُسن افتاده است
همیشه از تو سرودن چه سخت و شیرین است
شبیبه تیشه زدن های سخت فرهاد است

سوال می کند از خود هنوز آهویی
که بین دام و نگاهت کدام صیاد است
دل که دست خودم نیست این دل غمگین
همان دلی است که جامانده در گوهرشاد است

بدون فن غزل بی کنایه می گویم
دل برای تو تنگ است، شعر من ساده است
حمیدرضا برقی

ما چون ز دری پای کشیدیم کشیدیم
امید ز هر کس که بریدیم ، بریدیم
دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند
از گوشه بامی که پریدیم ، پریدیم
رم دادن صید خود از آغاز غلط بود
حالا که رماندی و رمیدیم، رمیدیم
کوی تو که باغ ارم روضه خلد است
انگار که دیدیم ندیدیم، ندیدیم
سد باغ بهار است و صلای گل و گلشن
گر میوه یک باغ نچیدیم، نچیدیم
سر تا به قدم تیغ دعایم و تو غافل
هان واقف دم باش رسیدیم، رسیدیم
وحشی سبب دوری و این قسم سخن ها
آن نیست که ما هم نشنیدیم، شنیدیم
وحشی بافقی

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی
عهد ناستن از آن به که ببندی و نپایی
دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو دادم
باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی
ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایی
آن نه خالست و ز نخدان و سر زلف پریشان
که دل اهل نظر برد که سریست خدایی
پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند
تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی
حلقه بر در نتوانم زدن از دست رقیبان
این توانم که بیایم به محلت به گدایی
عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت
همه سهلست تحمل نکنم بار جدایی
روز صحرا و سماعست و لب جوی و تماشا
در همه شهر دلی نیست که دیگر برپایی
گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی
شمع را باید از این خانه به در بردن و کشتن
تا به همسایه نگوید که تو در خانه مایی
سعدي آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد
که بدانست که در بند تو خوشتر که رهایی
خلق گویند برو دل به هوای دگری ده
نکنم خاصه در ایام آتابک دو هوایی

سعدي

یار و همسر نگرتم که گرو بود سرم
تو شدی مادر و من با همه پیری پسر
تو جگر گوشه هم از شیر بریدی و هنوز
من بیچاره همان عاشق خونین جگرم
خون دل میخورم و چشم نظر بازم جام
جرم این است که صاحب دل و صاحب هنرم
من که با عشق نراندم به جوانی هوسی
هوس عشق و جوانیست به پیرانه سرم
پدرت گوهر خود تا به زر و سیم فروخت
پدر عشق بسوزد که در آمد پدرم
عشق و آزادگی و حسن و جوانی و هنر
عجبا هیچ نیرزید که بی سیم و زرم
هنرم کاش گره بند زر و سیم بود
که به بازار تو کاری نگشود از هنرم
سیزده را همه عالم به در امروز از شهر
من خود آن سیزدهم کز همه عالم به درم
تا به دیوار و درش تازه کنم عهد قدیم
گاهی از کوچه معشوقه خود می گذرم
تو از آن دگری رو که مرا یاد تو بس
خود تو دانی که من از کان جهانی دگرم
خون دل موج زند در جگرم چون یاقوت
شهریارا چه کنم لعلم و والا گهرم

شهریار

رنگ سال گذشته را دارد همه لحظه های امسال
سیصد و شصت و پنج حسرت را همچنان می کشم به دنبالم
قهوهات را بنوش و باور کن من به فجان تو نمی گنجم
دیده ام در جهان نما چشمی که به تکرار می کشد فالم
صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد
بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
بی تو می گویند تعطیل است کار عشقبازی
عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد
خواستم از رنجش دوری بگویم
یادم آمد عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد
محمد علی بهمنی

این خیال مردان است که فکر می کنند
زن را از دنده های خود بیرون آورده اند
این مرد است که از حوض زن بیرون می آید
آنگونه که ماهی از حوض آب
این زن است که شعر می گوید
و مرد زیر آن را امضا می کند
این زن است که فرزند به دنیا می آورد
و مرد زیر برگه را امضا می کند که من پدر شده ام
ای زن من چه می توانم به تو بیاموزم؟
تو درختی هستی که در تاریکی رشد می کنی
نیاز به آب نداری، نیاز به کود نداری، نیاز به نور نداری
تو دایره المعارفی هستی که تمامی جهان را در برمی گیری
همه چیز تو از آن خود توست
همانگونه که بوده ای باش
همانگونه که گهگاه خمشگین و عصبانی بوده ای باش
اگر خشم های گهگاه تو را از تو بگیرند
به مانند این است که شیرها و پلنگ ها را از آفریقا گرفته اند
از شکوه آفریقا چه می ماند
همانگونه که بوده ای باش

نزار قبانی





مجتبی بعد از درس حوزه قم به تهران برگشت تا در مهم‌ترین و امنیتی‌ترین مرکز قدرت جمهوری اسلامی یعنی بیت رهبری تحت نظر مستقیم پدرش نقش بازی کند. او حتی کلاس درس خارج (بالا‌ترین مرتبه دروس فقه شیعه) را در کلاس‌های پدرش در بیت گذراند تا مجتهد شود و به مقام آیت‌اللهی هم دست پیدا کند. خامنه‌ای پدر به مرور زمان رهبری بیت را به پسرش آموخت، نقشی که او حالا با مشت آهنین حفظ می‌کند.

اولین تجربه، مجتبی در سیاست در سال ۱۳۸۴ بود که تقلب انتخاباتی

برای رئیس‌جمهور کردن محمود احمدی‌نژاد را هدایت کرد. از آن به بعد مجتبی با حمایت کامل پدرش به عنوان مرد پشت پرده کنترل بیت رهبر ظاهر شد و دخالت زیادی در تمام تصمیمات جمهوری اسلامی داشته است.

شاخص دیگر به تیم مجتبی مربوط می‌شود (با همان حلقه گردان حبیب). از قدیم گفته‌اند که مرد را باید از رفقاییش شناخت. در مورد مجتبی هم این دقیقاً صدق می‌کند. حلقه یاران پسر رهبر ایران، از افراطی‌ترین آخوندهای نسل بعدی نخبگان نظام تشکیل شده است، از جمله: مهدی طائب فرمانده قرارگاه عمار (برادر حسین طائب، رئیس سابق سازمان اطلاعات سپاه)؛ علی‌رضا پناهیان، روحانی تندروی سپاهی که نقشی مهم در برنامه تبلیغی سپاه دارد، و محمد قمی، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی. این روحانیون تندرو و پیروان شبه‌نظامی‌شان در خط مقدم سرکوب آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی مردم ایران قرار داشته‌اند. این گروه همین‌طور مروج نظریه مهدویت هستند که افراطی‌ترین نظریه اسلام سیاسی است. طرفداران این ایدئولوژی آخرالزمانی معتقدند که نابودی اسرائیل موجب زمینه‌سازی ظهور مهدی موعود می‌شود. اگر مجتبی بعد از مرگ پدرش عبای ولایت را بر تن کند، این محفل ایدئولوژیک مناصب ارشد قدرت را در ایران در دست خواهد داشت و معتقد رهبر جدید نظام خواهد بود.

در نهایت چه چشم‌اندازی از پسر خامنه‌ای به دست خواهیم آورد؟: مجتبی مردی کم‌حرف بوده و ترجیح داده در سایه عمل کند. اما عمل معمولاً معیار بهتری از حرف است. بولتن فاش‌شده سپاه نشان داد که مجتبی نقش حیاتی در هدایت سرکوب وحشیانه شهروندان ایرانی در اعتراضات اخیر ضد رژیم داشته است. این بولتن می‌گوید مجتبی از نیروهای امنیتی رژیم برای سرکوب اعتراضات سراسری قدردانی کرده، ولی او همین‌طور از بسیج به خاطر غفلت کردن از تجهیز بهتر خود برای سرکوب معترضان در خیابان انتقاد کرده است.

این گزارش با نقش فرماندهی مستقیم مجتبی در مقابله با اعتراضات ضد رژیم در گذشته هم‌خوانی دارد. در جریان اعتراضات انتخابات ۱۳۸۸ معروف به جنبش سبز، خودی‌های رژیم می‌گفتند مجتبی کنترل کامل بسیج را در هماهنگی سرکوب معترضان به دست گرفته است. بر اساس شهادت برخی از اصلاحاتیون در جریان سرکوب ۸۸، نشست‌های امنیت ملی به بیت رهبر منتقل شد تا مجتبی شخصا آنها را هدایت کند. و دقیقاً به خاطر نقش مستقیم مجتبی در سرکوب وحشیانه معترضان بود که شعار مجتبی‌بیری، رهبری رو نیینی سراسری شد. فراتر از این، همه می‌دانند که مجتبی هم مثل پدرش به جناح اسلام‌گرای شیعه بنیادگرا تعلق دارد که از ایده ولایت مطلقه فقیه و دو اصل اساسی آن حمایت می‌کند: اسلامی‌سازی در داخل، و صدور انقلاب اسلامی به خارج.

برای دل‌پاسانی چون رنانی که حامی انقلاب از بالا هستند، این‌که مجتبی به عنوان رهبر تجددخواه بعدی در منطقه ظاهر شود، خوش‌خیالی محض است. چون تا جایی که می‌دانیم پسر رهبر ایران، با توجه و سن و سالش (۵۴ سال)، راه پدرش را حتی با انرژی به مراتب بیشتری ادامه خواهد داد. با نظر داشت همه این‌ها، یک سال گذشته نشان داد که در ایران انقلاب از پایین در جریان است، و تمرکز جامعه بین‌المللی به جای قمار کردن با مجتبی، که محکوم به شکست است، باید بر حمایت از مردم ایران باشد که تغییر‌گذاران واقعی در این روند هستند.

مجتبی و سوءتفاهماتش

سعید گلکار

تقریباً یک سال بعد از آغاز جنبش اعتراضی در ایران، حتی میان خودی‌های رژیم این اجماع وجود دارد که جمهوری اسلامی متزلزل است و انقلاب دیگری ممکن است در راه باشد. اما این دسته از دل‌پاسان رژیم که عمدتاً هم از اصلاحاتیون هستند، هنوز به نظام روحانیت امید دارند. در اوج اعتراضات اخیر ضد رژیم، محسن رنانی، یکی از اقتصاددانان نزدیک به اردوگاه اصلاحات نوشت: «بدون انقلاب از بالا، انقلاب از پایین به‌طور طبیعی اتفاق می‌افتد، به عبارتی، در حالی که فرصت برای اصلاح از بین رفته، تا وقتی انقلابی مردمی وجود نداشته باشد، امکان انقلاب از بالا به دست نخبگان هنوز وجود دارد. چنین انقلابی به ادعای این افراد، رژیم را حفظ خواهد کرد و خونریزی را کمتر.

ولی در جمهوری اسلامی، انقلاب از بالا اصلاً چه معنایی دارد؟: برای بیش از سی سال، علی‌خامنه‌ای رهبر ایران قدرت مطلق را در تشکیلات روحانیت در دست داشته است. طی دوران حکومت او جمهوری اسلامی بیش از قبل ایدئولوژی زده، تمامیت‌خواه، و سرکوبگر شد. دل‌پاسان رژیم که کماکان به نظام روحانیت متعهد هستند، معتقدند خامنه‌ای بزرگ‌ترین مانع بر سر انقلاب از بالاست، و بنابراین، روی جانشینش، مجتبی، حساب باز کرده‌اند. همه کارشناسان داخل و خارج ایران منحصرأ دو آخوند تندرو را به عنوان جانشین خامنه‌ای می‌بینند: ابراهیم ریسی (رئیس‌جمهور) و مجتبی خامنه‌ای.

بر خلاف ریسی که به قصاب تهران معروف بوده (به‌خاطر نقشش در اعدام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷)، و سابقه روشنی دارد که نشان می‌دهد اصلاً اهل اصلاحات بنیادی نیست، و در سرکوب وحشیانه اعتراضات اخیر جنبش مهسا هم نقشی عیان داشته، آشنایی عمومی چندانی با مجتبی خامنه‌ای وجود ندارد، چون او همیشه در سایه فعالیت می‌کند. دقیقاً به همین دلیل است که دل‌پاسان نظام امیدوارند مجتبی رهبر تجددطلب بعدی در خاورمیانه باشد و با تقلید از کارهای دیگر رهبران خاورمیانه، جمهوری اسلامی را از بالا متحول کند، دیدگاهی که در خارج از ایران در میان سیاست‌گذاران و تحلیل‌گران هم طرفدارانی پیدا کرده است.

تحول پادشاهی‌های عربی به دستور رهبران جوان تجددطلب، مثل مورد ولیعهد محمد بن سلمان در عربستان، به نوعی این کشورها را منقلب کرده است، به‌خصوص در قلمروهای فرهنگی و آزادی‌های اجتماعی. حتی تندترین منتقدان پادشاهی‌های عربی ادعا دارند که تغییرات چند سال گذشته چیزی شبیه انقلاب از بالا بوده است. ولی آیا پسر یک آیت‌الله هم می‌تواند چنین کند؟ پاسخ کوتاه این است که نه. سه شاخص مهم نشان می‌دهد که مجتبی به هیچ وجه یک تجددطلب رادیکال برای ایران نخواهد بود.

اولین شاخص، سابقه و تجارب شخصی مجتبی است. عواملی که دیدگاه‌ها و ارزش‌های او را شکل داده است. چنین آدمی اگر قرار بود تحول‌ساز شود یا باید تحصیلات مدرن می‌داشت یا حداقل دنیای خارج را به خوبی دیده باشد و با آن ارتباط داشته باشد. به هر حال آدم باید ثمرات آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی و دنیای مدرن را تجربه کرده باشد و ارزش آنها را بفهمد. مجتبی خامنه‌ای هرگز چنین تجربه‌ای نداشته است. پسر رهبر ایران در انزوای مطلق و جزیره‌ای بزرگ شده و تا به حال پایش را از ایران بیرون نگذاشته است.

طی جنگ خونین ایران و عراق، مجتبی در هفده‌سالگی به لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله سپاه پاسداران پیوست که یک نیروی به شدت ایدئولوژیک است. این نیرو را احمد متوسلیان تأسیس کرد که آدمی به شدت ضدیهودی و یکی از مؤسسان حزب‌الله لبنان بود. مجتبی تحت امر محمد کوثری در گردان حبیب ابن مظاهر حضور داشت، گردانی که از تندروترین اسلام‌گرایان دست راستی تشکیل شده بود و بیشترشان بعداً هسته نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم را تشکیل دادند.

تقریباً یک دهه بعد از جنگ، مجتبی دروس دینی سنتی را در حوزه علمیه قم شروع کرد. درس‌های او در آنجا زیر نظر افراطی‌ترین آخوندهای نزدیک به پدرش انجام می‌شد، از جمله آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی. چند سال بعد، همین مصباح یزدی فتوایی برای قتل جوانان مروج فساد و فحشاء و روابط غیرازدواجی صادر کرد که منجر به قتل‌های محفلی از سوی سپاه و بسیج در استان کرمان شد.

دنبال‌نویس

عبدالله خسروی

ساعت از دو ظهر گذشته بود و در یک روز گرم و کسل مرداد ماه روی مبل لم داده و کانال‌های غمگین تلویزیون را به امید دیدن برنامه شاد و سرگرم‌کننده‌ای عوض می‌کردم، ولی موفق نشدم، تا اینکه در کانال مستند توقف کردم. چند دقیقه‌ای گذشت و همانطور که سرم را میان صفحات مجازی گوشی گرم کرده بودم با شنیدن صدای یک راوی که به مستندهایش علاقه داشتم موبایل را رها کرده و به تلویزیون زل زد. طرفدار این برنامه بودم. مستندی درباره روستایی زیبا در کردستان ایران و برف‌های سنگینی بود که در فصل زمستان در اینجا و کوه‌های اطرافش می‌بارید و تا مدتی عبور و مرور قطع می‌شد. نکته تلخ اینجاست که در مناطق کوهستانی و راه‌های صعب‌العبور این منطقه کولبران با شرایط وحشتناک و غیرقابل توصیفی اقدام به حمل بار می‌کنند. همیشه با دیدن تصاویر این هموطنان زحمتکش که جور زندگی و نبود امنیت شغلی در داخل شهر و روستاهای محل زندگی شان وادارشان می‌کند برای کسب روزی حلال در سرمای استخوان سوز و غیرقابل تحمل اقدام به چنین کار خطرناکی کنند، حالم خراب می‌شود و اظهار تأسف همگام با خمشی که از بی‌عدالتی و عدم بی‌برنامگی و رشد فزاینده فقر و تورم و بیکاری، بعلت ناکارآمدی و بی‌تفاوتی بعضی‌ها به این مردم ریشه می‌گیرد، وجودم را درگیر غم و بغض می‌کند و دلم به حال خودشان و خانواده‌هایشان می‌سوزد که همیشه باید نگران برگشت و احیانا کشته شدن آنها توسط نگهبانان مرزی باشند.

در این سرزمین سرمایه‌ها و منابع و امتیازات به صورت عادلانه توزیع نمی‌شود و مردم این خطه مجبورند کولبری کنند، همانگونه که در سیستان و بلوچستان برای گذران زندگی، عده‌ای به قاچاق سوخت و کشت خشخاش و فروش مواد مخدر روی می‌آورند. البته در سایر نقاط کشور هم شرایط مساعد نیست و مردم درگیر محرومیت و محدودیت و مسائل اقتصادی هستند.

درگیر افکارم شده بودم که تصاویر به میان روستا رفت و مردم را نشان می‌داد که در داخل کوچه‌هایی که ارتفاع برف تا زانو می‌رسید به سختی راه می‌رفتند اما برای فیلمبردار دست تکان می‌دادند و لبخند می‌زدند و گروه را به خانه دعوت می‌کردند. لحظاتی بعد که دعوت یکی از بزرگان روستا را پذیرفتند و مهمان خانه ساده و نقلی و زیبایش شدند، بخاری که از لوله بخاری بالا می‌رفت و در هوای مه‌آلود و میان رقص دانه‌های کرک مانند برف که به آرامی و با حوصله از آسمان فرود می‌آمدند و بر پشت‌بام و داخل کوچه‌ها بر زمین می‌نشستند، باعث شد ذهنم از فیلم دور شود و خیال دستم را بگیرد و مثل همیشه مرا به کوچه‌های کودکی و روستای محل زندگی و فصل زمستان آن سال‌ها برگرداند. کاش شرایط زندگی در این سرزمین تغییر می‌کرد که ما برای احساس خوشبختی، مجبور نباشیم مدام در خیال سفر کنیم و قدم به گذشته و اتاق خاطرات بگذاریم.

یادم هست آن سال‌ها که تقویم به نیمه‌های آذر می‌رسید دمای هوا به شدت کاهش

	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ت	و	ر	ب	ی	ن									
۲	و	د	ب	ن		ش	م	ا	ر	د					
۳	ل	م	ا	ز	ن	ا	ر	س	ا						
۴	ی		ط	و	ب	ی		د	د						
۵	د	ا		م	ی	ک	س	ا	ک	ی	د				
۶	و	ل	ی		ب	ل	و	ا	ل	ا	ی	ت			
۷	ی	ی	ا	ی	ش	ی		ا	ی	ا	ن	ا	ن	ر	ح
۸	ر	ا	ل	د		ا	ل	م	ا	ن					
۹	د	ر	ت		ت	ر	ی	ا	ک						
۱۰															
۱۱	ب	د													
۱۲	ا	ی	م	ا	ن										
۱۳	ر	د	ی		ف										
۱۴	و	ا	ر	ر	خ										
۱۵	ت	ر	ا	ز	ن	ا	م								

می‌یافت و کم‌کم ابرهای سفید تمام آسمان روستانشینان را قرق می‌کردند و آنگاه برف بی صدا شروع به بارش می‌کرد. یادش بخیر، ما بچه‌ها با شوق زایدالوصفی برای آمدن برف لحظه شماری می‌کردیم، چون مدرسه تعطیل می‌شد و دل‌پیش هم واضح بود. اکثر معلمان روستا ساکن شهر بودند و هر زمان برف می‌بارید به علت بسته بودن جاده کوهستانی که ایلام را به روستای محل زندگی ما وصل می‌کرد ماشین‌هایی که مخصوص حمل و نقل اهالی از روستا به شهر و بالعکس بودند، به علت خطرناک بودن جاده کوهستانی قلندر، آن روز بی‌خیال مسافركشی می‌شدند. یکی دیگر از دلایلی که باعث می‌شد عاشق آمدن برف باشیم این بود که تمام کارهای زراعی، باغداری و چوپانی به دلیل آمدن برف‌های سنگین متوقف می‌شد و گوسفندان در آغل می‌ماندند و اهالی هم در خانه‌های یکدیگر جمع می‌شدند و دور بخاری هیزمی مشغول گپ و نقل‌خاطرات و داستان‌های قدیمی می‌شدند. گاه هم که پدرم حافظ خوانی و شاهنامه خوانی راه می‌ناخت، لحظات شیرین می‌گذشت اما مهم‌ترین دلیل برای شخص من این بود که چون کسب و کار و مدرسه همزمان تعطیل می‌شدند، با بچه‌ها شال و کلاه کرده و بدنبال جوانان روستا که صبح‌ها با تفنگ شکاری برای شکار اردک و مرغابی در برکه و ظهرها بدنبال کبک و حیوانات دیگر راهی کوه‌های اطراف که زیاد از روستای محل زندگی دور نبودن می‌شدند راه می‌افتادیم. البته چند باری ما را با تهدید از خود فراری می‌دادند اما ما سماجت می‌کردیم و با فاصله به دنبال آنها که اکثرا قوم و خویش هم بودیم می‌رفتیم و در نهایت بالاچار ما را در جمع خودشان می‌پذیرفتند و مواظب ما بودند. ارتفاع برف در نقاط کوهستانی اطراف روستا به حدود یک متر و نیم هم می‌رسید به طوری که نمی‌توانستیم به آن حوالی قدم بگذاریم و در همان دامنه‌ها منتظر می‌ماندیم. وقتی صدای پاس سگ‌ها خبر از آمدن حیواناتی می‌داد که در حال نزدیک شدن بودند، ما بچه‌ها وحشت زده، هر کدام خودمان را به جوانان روستا که تنومند و قوی و ترس بودند می‌چسباندیم و از کنارشان تکان نمی‌خوریم و آن موقع بود که وقتی ما را بخاطر آمدن سرزنش می‌کردند به آنها حق می‌دادیم. در آن لحظات، زمان با ترس و دلهره می‌گذشت و آرزو می‌کردیم زود به روستا برگردیم، اما وقتی صدای شلیک تفنگ‌ها فضای اطراف را پر می‌کرد، دوباره جرات پیدا می‌کردیم و بی‌صبرانه منتظر شکار کردن جوانان می‌شدیم. یکی دو ساعت بعد هر کدام به فراخور مهارت و قدرت تیراندازی و تزیینی، چند کبک شکار کرده و به روستا باز می‌گشتیم. البته من از همان بچگی علاقه‌ای به شکار حیوانات و علی‌الخصوص پرندگان نداشتم و صرفاً به جهت این که در خانه و روستا تنها نمانم همراه سایرین می‌شدم و قدرت این را هم نداشتم که مانع شکارشان شوم و هیچگاه هم از گوشت شکار نمی‌خوردم چون مرحوم پدرم مرا از شکار و خوردن گوشت آنها منع کرده بود.

یکی دیگر از تفریحات شیرین روزهای برفی جنگ تخم‌مرغ‌ها بود. شیوه مبارزه به این صورت بود که هر کدام از خانه چند تخم‌مرغ که محصول مرغ‌های محلی خودمان بود را از خانه برداشته و جلوی بقالی مش ممدلی خدایبامرز جمع می‌شدیم و بازی را شروع می‌کردیم. ابتدا شیر یا خط می‌کردیم که کدام نفر ضربه اول را بزند. مثلاً اگر قرار می‌شد من زننده اولین ضربه باشم، طرف مقابل تخم مرغش را با یک دست می‌گرفت و من تخم مرغ خودم را بر تخم مرغ وی عمود می‌کردم و بعد با نوکش ضربه‌ای به تخم‌مرغش وارد می‌کردم. اگر می‌شکست مال من می‌شد ولی اگر تخم مرغ من می‌شکست به طرف مقابل می‌رسید و اگر هم با زدن ضربه برای هیچکدام شکستی وجود نداشت، این بار نوبت طرف مقابل بود که تخم مرغش بر تخم مرغ من عمود شود و ضربه را وارد کند. در نهایت هر تخم‌مرغی که پوسته خیلی قویتری داشت پیروز می‌شد و صاحبش با کلی تخم‌مرغ شکسته که مال خودش می‌شدند به خانه برمی‌گشت. گاه با پنج تخم‌مرغ وارد مسابقه می‌شدم و دست خالی برمی‌گشتم و سرزنش مادرم را هم باید تحمل می‌کردم و گاه با یک تخم‌مرغ می‌رفتم و با چند عدد اضافه مثل فاتحان نبرد، قدم به خانه می‌گذاشتم و این بار مورد تشویق قرار می‌گرفتم! به هر حال جنگ تخم‌مرغ‌ها سرگرمی خوبی بود و بیشتر شبیه یک قمار بچه‌گانه و ارزان بود چون آن روزها به ندرت پول توجیبی داشتیم و تخم‌مرغ برای ما حکم سکه داشت. بازی‌های ارزان و سرگرمی‌های بدون هزینه، ولی شادی داشتیم و خنده‌های مان از ته دل بود و دوستی‌ها بی‌ریا و صادقانه و مملو از صمیمیت بود و خیلی کم جنگ و اختلاف داشتیم.

با تمام زیبایی فصل زمستان، در آن سال‌ها یک سختی آمیخته با رنج برای زنان وجود داشت و آن این بود که موقع برف برای آوردن آب از چشمه که با روستا فاصله داشت مجبور بودند مشک‌های آب و چند دبه پلاستیکی را سوار بر الاغ کرده و در آن سرمای سخت و با کفش‌های لاستیکی تا چشمه بروند و ساعتی در آن سرما منتظر بمانند تا نوبت پر کردن آبشان برسد و بعد دوباره همان مسیر را طی کنند. دنباله مطلب در صفحه ۳۵۳



هفت اصل چیدمان فنگ شویی در نواحی مختلف خانه

پریناز کدخدایان - مشاور با گواهینامه رسمی در فنگ شویی و ستاره شناسی

فنگ شویی یک هنر قدیمی چینی است که در آن با چیدمان خاص اشیاء و دکوراسیون، انرژی‌های مثبت بیشتر در زندگی جریان می‌یابند. با وجود قدمت بالای این هنر، کم نیستند کسانی که معتقدند این روش چیدمان مزایای بسیاری برای خانه‌های امروزی دارد. چیدمان فنگ شویی محیط آرامش‌بخشی را به ارمغان می‌آورد و بعضاً گفته می‌شود که در سلامتی ساکنان تأثیر گذار است. در این مقاله هفت اصل چیدمان فنگ شویی خانه در نواحی مختلف را توضیح می‌دهم و راهنمایی‌تان می‌کنم چطور با این سبک دکوراسیون محیط امن و دلنشینی به وجود آورید.

فنگ شویی نواحی شمالی خانه برای تقویت تمرکز، خلاقیت و مراقبه: قبل از هر کاری باید جهت‌های جغرافیایی خانه را پیدا کرده و برای چیدمان هر قسمت نکات خاصی را رعایت کنید. بر اساس اصول فنگ شویی در قسمت شمالی خانه عنصر آب غلبه داشته و به همین دلیل ماهیت سرد و آرامی دارد. از این رو بهتر است نواحی شمالی را به اتاق خواب، یا کارگاه برای فعالیت‌های معنوی و مراقبه و کارهایی که به خلاقیت و تمرکز بالایی نیاز دارند، اختصاص دهید. برای تقویت نیروی این ناحیه، باید از رنگ‌های سرد و آبی استفاده کنید و برای جلب انرژی مثبت اشیایی با ارتفاع بلند به کار ببرید.

همچنین استفاده از عناصر آب و فلز مانند آکواریوم، تصاویر آب یا آبشار، صدف و سنگ‌های دریا و همچنین اشیای فلزی مانند تلفن و کامپیوتر در نواحی شمالی توصیه می‌شود. یک ایده جذاب برای دکوراسیون این نواحی این است که انواع شلف دیواری را به دیوار بیاویزید و در آنها از صدف و سنگ‌های دریایی برای تزئین استفاده کنید. با تقویت انرژی این ناحیه، وضعیت کار و شغل ساکنان خانه بهبود می‌یابد.

فنگ شویی نواحی جنوبی خانه: نواحی جنوبی خانه به عنصر آتش مربوط است، بنابراین در این قسمت‌ها باید از رنگ‌های گرم مانند قرمز و نارنجی استفاده کنید. برای جذب انرژی آتش به این ناحیه، وسایل چوبی را زیاد به کار ببرید و هنگام خرید جاکفشی نیز وسیله‌ای را انتخاب کنید که به رنگ آتش یا عنصر چوب باشد، چرا که جاکفشی معمولاً در بخش جنوبی و ورودی خانه قرار می‌گیرد و درب ورودی راه ورود انرژی به خانه است.

فنگ شویی شرق خانه برای طراوت فضای منزل: عنصر غالب در نواحی شرقی، چوب است و باید در این قسمت از وسایلی استفاده شود که تازگی و برکت را هر چه بیشتر در معرض نمایش می‌گذارند. بر این اساس، رنگ‌های سبز و صورتی گزینه‌های ایده‌آلی هنگام خرید وسایل دکوری نواحی شرقی خانه هستند. علاوه بر این، نواحی شرقی، جنبه زندگی خانوادگی و سلامتی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و برای تقویت انرژی فنگ شویی خانه در این نواحی، باید از گیاهان سبز و همچنین وسایل چوبی استفاده کنید. اگر اتاق خواب شما در سمت شرقی خانه قرار دارد، از خرید تخت خواب دو نفره چوبی غافل نشوید و تأثیر وسایل چوبی دیگر مانند

مجسمه، قفسه یا مبلمان چوبی را در جذب انرژی دست کم نگیرید.

اصول فنگ شویی غرب خانه: عنصر حاکم بر نواحی غربی، فلز است و جریان انرژی در این قسمت، نقش مهمی در بچه‌دار شدن و سلامت فرزندان دارد. برای تقویت انرژی این نواحی باید از فلزات به اشکال مختلف مانند میز تلویزیون دیواری برای خانه کوچک، تلویزیون، لپ‌تاپ، دستگاه‌های صوتی و تصویری و تلفن به رنگ‌های سفید و خاکستری استفاده کنید. اگر به هر دلیلی نمی‌توانید چنین وسایلی فلزی را در نواحی غربی خانه قرار دهید، عناصر خاک و زمین مانند سفال و سرامیک را جایگزین کنید. همچنین برای جذب بالاتر انرژی باید از اشیای مربع شکل با ارتفاع کم استفاده شود.

فنگ شویی اتاق خواب برای جذب ثروت: تجربه خواب باکیفیت شبانه نقش مهمی در سلامتی شما دارد و بنابراین هر چه خواب بهتری داشته باشید، در طول روز انرژی بیشتری برای انجام فعالیت‌هایی که درآمدزا هستند، خواهید داشت. بر اساس اصول فنگ شویی اتاق خواب، این قسمت باید نور طبیعی و تهویه مناسبی داشته باشد و به جای تخت‌های فلزی، از تخت چوبی استفاده شود. برای اطمینان از آرامش حاکم بر این فضا، از قرار دادن تلویزیون و تجهیزات ورزشی و همچنین استفاده از رنگ‌های تند و تیز خودداری کنید. در عوض برای دکوراسیون اتاق خواب خود رنگ‌های پاستیلی و ملایم را به کار ببرید.

فنگ شویی سالن پذیرایی؛ جای تلویزیون در فنگ شویی کجاست؟: سالن پذیرایی و اتاق نشیمن خانه باید حداکثر انرژی را در خود حفظ کند و به همین دلیل، در مرکز و قلب خانه قرار می‌گیرد. بر اساس اصول فنگ شویی از گذاشتن مبلمان در زوایای جنوبی و غربی باید اجتناب کنید و در عوض مبلمان را در بخش‌های شمالی و شرقی قرار دهید. در نگاه اول ممکن است چنین اصلی کمی سخت‌گیرانه به نظر برسد، اما قرار دادن مبلمان در جهت نور خورشید و گذاشتن تلویزیون در سمت مخالف کاملاً منطقی است. برای جذب انرژی بیشتر در سالن پذیرایی، از رنگ‌های گرم و جذاب و همچنین نورپردازی مناسب (ترجیحاً نور طبیعی) استفاده کنید.

فنگ شویی آشپزخانه را نادیده نگیرید: آشپزخانه مرکز رزق و روزی خانه است. بر اساس اصول فنگ شویی خانه، آشپزخانه نباید به در ورودی یا در پشتی نزدیک باشد، زیرا باعث می‌شود انرژی از این ناحیه خارج شود. عناصر آب (سینک و ماشین ظرفشویی) باید جدا از عناصر آتش (اجاق گاز و فر) قرار بگیرند و بهتر است برای ظرف و ظروف و المان‌های دکوری آشپزخانه از رنگ‌های آبی و سفید استفاده کنید.

گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

تربیت فرزندان

مطهره سیف، مشاور و مدرس تربیت فرزند (بخش آخر)

چرا همین الان باید شروع کنم؟

فکر تان را آزاد کنید: قدم اول برای پذیرش آزادی فرزندان، عاشق خود بودن است. نمی شود کسی دیگر را دوست داشت اما خود را نه. خودمان را دوست



داشته باشیم. تربیت فرزند یک مسیر است که شما می توانید راه ها درست را جلوی فرزندان بگذارید اما این که او چه راهی انتخاب می کند و در این راه چه اتفاقی برایش می افتد را نمی توانید انتخاب کنید. از آموزه ها استفاده کنید، تمام تلاش خود را برای به کارگیری آنها انجام دهید، اما نگران نباشید.

شرایط رو ایجاد کنید: آنچه اتفاق می افتد را رها کنید. شما تلاش تان را انجام دهید. برای آزادی فرزندان چه کودکان چه نوجوان شرایط را آماده کنید. و همینطور برای دوست داشتن

خودتان و لذت بردن از زندگی تان شرایط را ایجاد کنید.

همین الان شروع کنید: همین الان با یک کار ساده شروع کنید. اگر تا امروز عادت هایی مخالف آزادی داشتید امروز بخش کوچکی از آن را کنار بگذارید و برای آینده روشن زندگی خودتان و خانواده تان امید داشته باشید.

بزرگسال شدن لازم است و با آنچه فرد در کودکی یاد گرفته است تفاوت دارد. آلبرت بندورا، یکی از معروفترین روانشناسان، معتقد است، نوجوانی زمان طوفان و فشار اجتناب ناپذیر نمی باشد. در این دوره که امکان دارد مشکلات حقیقی نیز وجود داشته باشند. هر نوع مشکلی را باید به عنوان نتیجه تجارب محیطی در نظر گرفت، نه بعنوان نتیجه یک دوره سخت و اجتناب ناپذیر در رشد بشر.

نوجوانی: نوجوانی به دوره ای اطلاق می شود که دوره ای انتقالی میان کودکی و بزرگسالی است. این دوره ابتدا با اجباری شدن آموزش رسمی، توسعه صنایع و رهایی کودکان و نوجوانان از کار کردن در مزارع و کارخانجات رسمیت یافت و در قرن بیستم در کشورهای صنعتی اهمیت ویژه ای پیدا کرد. مفهوم نوجوانی و تجارب مربوط به آن در فرهنگ های مختلف شکل های متفاوتی دارد. مثلا در جوامع دور افتاده ورود به بزرگسالی با تشریفات خاص و گاهی دردناک همراه است.

مرحله نوجوانی دوره ای است که در آن فرد، دارای جنبه های افراطی و اغراق آمیز در سلوک و رفتار خود می باشد و از مشخصات آن طوفان و فشار هیجانی است. ابتدا این تغییرات را جسمانی می دانستند ولی به تدریج روشن شد که رفتار دوره بلوغ بیش از آنکه ناشی از تغییرات جسمانی باشد تحت تاثیر عوامل محیطی قرار دارد. تعریف دیگری نیز از نوجوانی به عنوان یک دوره بحرانی معمول شده است که حاصل پژوهش های استرن و سایر روانشناسان آلمانی است. به نظر آنان، نوجوانی زمان کشف و آگاهی از ارزش های فرهنگی و معنوی است. به دلیل عدم تکامل شخصیتی و عدم تکامل شکل گیری نگرش شخصی نوجوان نسبت به زندگی، کشمکش ها و تعارض های ناشی از این آگاهی، دوره و حالتی منقلب و بحرانی را برای نوجوان به وجود می آورد.

در جوامع صنعتی انتظار نمی رود که کودکان در کارهای تولیدی جامعه شرکت کنند و یا عهده دار مسئولیت های اجتماعی باشند. و با پایان کودکی نقش فرهنگی آنها دگرگون می شود. یعنی، کودکان در این جوامع با ورود به دوره نوجوانی، باید آموخته های کودکی را کنار بگذارند و نقش های جدیدی ایفا کنند. این مسئله حتی در مورد نقش جنسیتی مصداق دارد، چرا که در برخی از جوامع، کودکان رفتار جنسی را نه تنها می آموزند، بلکه در این زمینه مورد تشویق قرار می گیرند. ولی در جوامع غربی کودکان چنین مجوزی ندارند و با شروع نوجوانی، بی درنگ باید نقش جنسی متناسب با فرهنگ خود را فرا بگیرند و در این حال، از محدوده خاصی خارج نشوند.

نوجوانی،

عصر چالش های درونی

میثم پایی مطلق (بخش اول)

مقدمه: از قدیم، دوران نوجوانی هم از نظر نوجوانان و هم از نظر والدین، دوران دشوارتر از سال های کودکی قلمداد شده است. سیصد سال پیش از تولد مسیح، ارسطو چنین اظهار داشت که نوجوانان «پر شور و آتشی مزاجند و آماده اند که خود را به دست غرایز بسپارند».

در اوایل قرن حاضر ج. استانلی هال (۱۸۴۸-۱۹۲۴)، موسس انجمن روانشناسی آمریکا و پدر مطالعه علمی درباره نوجوانی، این دوران را با قدری احساسات توصیف کرد. و آن را دوران «طوفان و تنش شدید» و نیز دوران توانایی فوق العاده جسمانی، عقلی و عاطفی می دانست. درست در زمانی که نوجوان با سرعت بی سابقه ای بلوغ جسمانی را می گذراند، اجتماع از او می خواهد که مستقل باشد، روابطش را با همسالان و بزرگسالان تغییر دهد و سازگاری جنسی و آمادگی شغلی داشته باشد. نوجوانان علاوه بر کنار آمدن با همه این تغییرات رشدی باید بکوشند تا هویتی برای خود کسب کنند، پاسخی شخصی برای این سوال قدیمی بیابند که «من کیستم؟»

تاریخچه نوجوانی: برای قرن ها این تفکر وجود داشت که به محض این که کودکان به سنین ۶ یا ۷ سالگی می رسند می توانند مسئولیت های بزرگسالان را تقبل کنند و وارد بازار کار شوند. به غیر از قشر محدود ثروتمند، کودکان همراه بزرگسالان در مزارع و معادن کار می کردند و در میدان جنگ حاضر می شدند. با صنعتی شدن جوامع، از سپیده صبح تا شام در کارخانجات کار می کردند. تقریباً از ۱۵۰ سال قبل، دوران کودکی به رسمیت شناخته شد که توجه به حقوق کودک، روانشناسی کودک و اجباری شدن تحصیلات از نتایج آن است. شرایط اجتماعی و اقتصادی، پیشرفت تکنولوژی، پیدایش رشته های متعدد تحصیلی و تخصص های جدید و طولانی شدن دوران تحصیلات در ابتدای قرن بیستم زمینه ای را ایجاد کرد که باعث شد به دوره نوجوانی توجه خاصی شود.

در اوایل قرن بیستم، استانلی هال، به سبب تخصص و خصوصیات شخصی خود، نخستین تئوریسین دوره نوجوانی گردید. استانلی هال اولین دکترای روانشناسی را در آمریکا کسب کرد و اولین روانشناسی است که روانشناسی بلوغ و نوجوانی را مطرح کرده است و دوره نوجوانی را به عنوان یک مرحله مشخص از رشد انسان تلقی کرده است و در مطالعات خود از روش های علمی استفاده کرده است. وی اولین فردی بود که از روش پرسشنامه برای کسب اطلاعات عینی استفاده کرده است. به عقیده هال نوجوانی مرحله ای است که شخص تمام مراحل قبلی رشد را برای بار دوم در سطح پیچیده تری تجربه می کند. به عبارت دیگر موجود زنده در طول حیات مراحل مشابه تاریخ تحول انسانی را طی می کند. با شروع نوجوانی در حدود چهارده سالگی سلسله اعمال جدیدی امکان پذیر می شود که هال آن را «تولد دوباره» خواند. هال معتقد است که رشد انسان بر اساس برنامه از قبل تعیین شده و تحت تاثیر عوامل فیزیولوژیکی صورت می گیرد و تاثیر عوامل اجتماعی و محیطی را در این مورد کمتر می داند. وی معتقد است که نوجوانی مرحله خاصی در رشد است که قبلا از نظر روانشناسی و اجتماع نادیده گرفته شده بود. هال اصطلاح طوفان و فشار را در نوجوانی به کار برد و معتقد بود که در این دوره وجود طوفان و فشار اجتناب ناپذیر می باشد. تعبیر نوجوانی به عنوان یک مرحله بحرانی، در اصل از فلاسفه یونانی، بخصوص ارسطو گرفته شده است، اما کسی که برای اولین بار به شکل شایان توجهی بلوغ و بحران را بحران به طوفان، در آن یک انقلاب و زایش دوباره می بیند. فروید، معتقد بود مراحل رشد روانی-جنسی تابع وراثت و عوامل ژنتیکی می باشد. این تکامل نسبتا مستقل از عوامل محیطی صورت می گیرد. بهترین مثال، عقده ادیپ است که آن را در همه جا و همه زمان ها یکسان می داند. فروید نیز نوجوانی را به عنوان یک مرحله الزام سخت و طوفانی تلقی می نماید. عقاید وی مطابق با نظریه رشد داخلی می باشد.

مارگارت مید (۱۹۰۱-۱۹۷۸) بر روی افراد یک جزیره دور افتاده اقیانوس آرام مطالعاتی انجام داد، و نظریه متفاوتی را مطرح کرد. وی جریان رشد را بین مردم قبایل جزایر ساموآ آرام و بدون فشار یافت. او بر روی اجتماعات زیادی مطالعه نمود. وی این طور نتیجه گیری کرد که مشکل اصلی نوجوانی، عدم مداومت و ناهماهنگی در اجتماعی شدن به عنوان بزرگسالان می باشد. منظور وی از مداومت و ناهماهنگی لزوم یادگیری یک سری رفتارها، نقش ها و گرایش های متفاوتی می باشد که برای

هراس حکومت از خروش دوباره مردم، تشدید فشار بر خانواده‌های دادخواه خیزش سراسری

ایندیپندنت فارسی



برادر جان‌باخته او، مهدی بیرنژاد، است. از اتهام‌های وارده به رضا بیرنژاد و مکان و شرایط بازداشت او اطلاعی در دست نیست. مهدی بیرنژاد، ۲۲ ساله اهل قوچان، روز ۳۰ شهریور ۱۴۰۱ در جریان خیزش سراسری در این شهر، با شلیک مستقیم نیروهای سرکوبگر کشته شد.

از طرفی، برخی خانواده‌های دادخواه نیز با انتشار اطلاعیه‌هایی اعلام کرده‌اند که در سالگرد کشته شدن عزیزانشان هیچ مراسمی برگزار نخواهند کرد، اطلاعیه‌هایی که با توجه به سوابق آن می‌توان گفت تحت فشار نیروهای امنیتی صادر شده‌اند. در همین راستا شیرین نجفی، خواهر حدیث نجفی، از کشته‌شدگان خیزش سراسری، در اینستاگرام نوشت: «با سلام و عرض ادب خدمت تمام کسانی که در این چند ماه در کنار ما بودند، با ما همدردی کردند و ما را تنها نگذاشتند و یاد و نام حدیث را زنده نگه داشتند. از تک‌تکتان ممنونم. این آخرین استوری من تا بعد از سالگرد حدیث است. از شما تقاضا دارم برای سالگرد حدیث کسی سر خاک حدیث نیاید، چون مراسم نمی‌گیریم»، حدیث نجفی، دختر ۲۳ ساله‌ای بود که شب چهارشنبه ۳۰ شهریور ۱۴۰۱، حوالی ساعت ۲۰ در بلوار ارم مهرشهر کرج هدف اصابت گلوله شامپه‌ای به صورت، گردن و قفسه سینه قرار گرفت و در پی شدت جراحات وارده جان باخت. پوریا روحی، برادر حمیدرضا روحی، نیز طی پیامی اعلام کرد تا سالگرد برادرش از فعالیت مجازی معذور است. او در اینستاگرام نوشت: «ضمن تشکر و قدردانی از همه عزیزانی که به هر نحوی، سعی در زنده نگه داشتن یاد و خاطره حمیدرضای عزیزمان را دارند و در طول این ۹ ماه ما را از مهر و محبت خود بی‌دریغ نگذاشتند، به اطلاع می‌رسانم تا سالگرد برادرم از فعالیت در این صفحه معذورم». در حساب‌های پدر و مادر حمیدرضا روحی در شبکه‌های اجتماعی هم پیام‌هایی مشابه منتشر شده است. حمیدرضا روحی ۱۹ سال داشت و ساکن تهران بود. او شامگاه جمعه ۲۷ آبان ۱۴۰۱ در جریان اعتراض‌های خیزش «زن، زندگی، آزادی» در منطقه شهرزیبای تهران با شلیک مستقیم نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی به قتل رسید.

خانواده مهسا امینی، اولین کشته‌شده خیزش سراسری نیز در یک سال گذشته تحت فشارهای امنیتی بسیاری بوده‌اند که از جمله آنها می‌توان به فشارهای امنیتی برای لغو مراسم چهلمین روز درگذشت مهسا امینی اشاره کرد که نیروهای امنیتی خانواده را به صدور اطلاعیه‌ای برای لغو این مراسم مجبور کردند. در روزهای گذشته نیز گروه‌های نزدیک به حاکمیت مژگان افتخاری، مادر مهسا امینی، را تحت فشار گذاشته و شروع به تخریب او کرده‌اند.

مژگان افتخاری روز پنجشنبه ۱۹ مرداد، در آستانه سالگرد قتل مهسا، با انتشار تصویری از او در حساب اینستاگرامش نوشت: «حضرت عشق سه روز قبل از شهید شدنش»، این تصویر و نوشته واکنش سریع برخی حامیان حکومت را در پی داشت. کانال «بیسیم‌چی مدیا»، از رسانه‌های نزدیک به دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی، در واکنش به انتشار تصاویر مهسا، در مطلبی ضمن مسئله‌دار دانستن این موضوع تأکید کرد: «مادر مهسا بعد از یک سال یادش افتاده عکس‌های بچه‌اش را منتشر کند!» در تیرماه هم نزدیکان مهسا موگویی، از کشته‌شدگان خیزش سراسری با فشارهای امنیتی مواجه شده بودند. محمدعلی و میلاد موگویی، پدر و برادر مهسا، روز ۲۵ تیر، هم‌زمان با روز تولد او، بر سر مزار مهسا در فولادشهر اصفهان بازداشت شدند. پدر و برادر مهسا موگویی را پس از بازداشت به ساختمان اداره اطلاعات اصفهان منتقل کردند و در حالی که قرار بود بعد از چند ساعت بازجویی با قرار وثیقه ۵۰۰ میلیونی آزاد شوند، در پی مخالفت دادستانی اصفهان، به زندان مرکزی اصفهان منتقل شدند.

فشار بر خانواده کشته‌شدگان خیزش سراسری هم‌زمان با نزدیک شدن به سالگرد قتل مهسا امینی و پس از آن سالگرد دیگر کشته‌شدگان اعتراض‌ها افزایش یافته است. در این راستا حسن درافتاده، پدر کومار درافتاده، احضار و بازجویی شده و رضا بیرنژاد، برادر مهدی بیرنژاد، نیز بازداشت شده است. سایر خبرها نیز حاکی از آن است که دیگر خانواده‌های دادخواه هم در پی فشارهای امنیتی از برگزاری مراسم به مناسبت تولد یا سالگرد کشته شدن فرزندانمان منع شده‌اند.

به گزارش سازمان حقوق بشری هه‌نگاو، حسن درافتاده، پدر کومار درافتاده، نوجوان ۱۶ ساله‌ای که در جریان خیزش «زن، زندگی، آزادی» در پیرانشهر با شلیک مستقیم نیروهای حکومتی کشته شد، روز شنبه ۲۱ مرداد پس از احضار به مرکز اطلاعات سپاه، به این نهاد حکومتی مراجعه کرد که در پی آن به مدت پنج ساعت بازداشت و بازجویی شد. به گفته یکی از نزدیکان خانواده درافتاده، اطلاعات سپاه پاسداران چهار روز مانده به ۲۵ مرداد، روز تولد کومار، به پدر او هشدار دادند برگزاری هرگونه مراسمی به این مناسبت ممنوع است. هه‌نگاو همچنین گزارش داد که حسن درافتاده پس از بازجویی، اعمال فشار و تهدید آزاد شده است. کومار درافتاده شامگاه یکشنبه ۸ آبان ۱۴۰۱ زمانی که در اعتراض‌های مردمی پیرانشهر شرکت داشت، از فاصله سه متری هدف شلیک مستقیم نیروهای حکومتی قرار گرفت و جان باخت.

هه‌نگاو خبر داد که نیروهای امنیتی رضا بیرنژاد، شهروند کرد ساکن قوچان، را در آستانه تولد برادرش مهدی، از کشته‌شدگان اعتراض‌ها، بازداشت کردند. بر اساس این گزارش، رضا بیرنژاد روز جمعه ۲۰ مرداد در پی یورش بدون مجوز قضایی ماموران اطلاعات سپاه به منزلش بازداشت شد. گفته می‌شود نیروهای امنیتی شیشه‌های خانه او را شکسته‌اند و برخی وسایل شخصی او را نیز ضبط کرده و با خود برده‌اند. رضا بیرنژاد در حالی بازداشت می‌شود که ۲۴ مرداد سالروز تولد

وحد زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی
با بیش از بیست سال تجربه



تدریس کلاس‌های آواز، تار، ستار، تنبور، پیانو،
ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی



۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)

www.vahidzomorodi.com

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات
خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

کودکان کشته شده در خیزش ۱۴۰۱ ایران را فراموش نمی کنیم!

کودکان و نوجوانان کشته شده در خیزش ۱۴۰۱ ایران افراد زیر ۱۸ سال هستند که در خیزش ۱۴۰۱ ایران کشته شدند. تا یازدهم آذر ۷۰ کودک به دست نیروهای حکومتی نظام جمهوری اسلامی در ایران کشته شدند. تمامی این کودکان توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی یا با شلیک سلاح گرم یا در اثر ضرب و شتم، جان خود را از دست داده اند. تاکنون هیچ پرونده قضایی برای قتل کودکان تشکیل نشده است و تحقیقات مستقل و معتبری درباره قتل این کودکان انجام نگرفته است. در نظام حقوقی بین المللی، کودکان به دلیل آسیب پذیری بیشتر صاحب حقوق و حفاظت های ویژه هستند. کشتن یا نقص عضو کودکان توسط شورای امنیت سازمان ملل به عنوان یکی از موارد شش گانه نقض فاحش حقوق بشر شناخته می شود. همچنین حمله و آسیب رساندن به کودکان توسط نیروی نظامی و امنیتی از مصادیق حمله به غیرنظامیان است که می تواند مصداق جنایت علیه بشریت محسوب شود. سازمان ملل متحد کودکان را افراد زیر ۱۸ سال تعریف می کند.

- ✓ نیکا شاکرمی، ۱۷ ساله، ضربات مکرر باتون و تجاوز مکرر، تهران
- ✓ زکریا خیال، ۱۶ ساله، اصابت گلوله جنگی، پیرانشهر
- ✓ امین معروفی، ۱۶ ساله، اصابت گلوله جنگی به سر، اشنویه
- ✓ ابوالفضل باتو، ۱۶ ساله، شلیک گلوله به قلب، قائمشهر
- ✓ عبدالله محمدپور، ۱۷ ساله، اصابت گلوله جنگی، ارومیه
- ✓ امیر مهدی ملک محمدی، ۱۷ ساله، اصابت گلوله جنگی، تهران
- ✓ محمدرضا سروی، ۱۳ ساله، اصابت گلوله، جنگی
- ✓ سیدمهدی موسوی، ۱۵ ساله، اصابت گلوله جنگی، زنجان
- ✓ امیر نوروزی، ۱۶ ساله، اصابت گلوله جنگی، بندر انزلی
- ✓ پدرام آذرنوش، ۱۶ ساله، اصابت گلوله جنگی، دهدشت
- ✓ ستاره تاجیک، ۱۷ ساله، اصابت گلوله جنگی، تهران
- ✓ سارینا اسماعیل زاده، ۱۶ ساله، ضربات مکرر باتوم، مهرشهر
- ✓ پارسا رضادوست، ۱۷ ساله، اصابت گلوله جنگی، هشتگرد
- ✓ احسان علی بازی، ۱۶ ساله، اصابت گلوله جنگی، شهر قدس
- ✓ پویا (علی) احمدپور پسیخانی، ۱۷ ساله، بر اثر ضربه باتوم مأموران امنیتی، رشت
- ✓ امیرمهدی فرخی پور، ۱۷ ساله، اصابت گلوله جنگی، تهران
- ✓ سیاوش محمودی، ۱۶ ساله، اصابت گلوله جنگی، تهران
- ✓ علی برهوهویی، ۱۲ ساله، اصابت گلوله جنگی به سر و گردن
- ✓ هستی نارویی، ۷ ساله، اصابت گاز اشک آور به سر و استنشاق گاز، زاهدان
- ✓ دانیال شهبخش، ۱۱ ساله، اصابت گلوله جنگی، زاهدان
- ✓ جواد پوشه، ۱۱ ساله، زاهدان
- ✓ محمد رخشانی، ۱۲ ساله، اصابت گلوله جنگی، زاهدان
- ✓ امید سارانی، ۱۳ ساله، اصابت گلوله جنگی به سینه، زاهدان
- ✓ سدیس کشانی، ۱۴ ساله، اصابت گلوله جنگی، زاهدان
- ✓ سامر هاشم زهی، ۱۶ ساله، زاهدان
- ✓ یاسر شاهوزهی، ۱۶ ساله، اصابت گلوله جنگی به قلب، زاهدان
- ✓ یاسر بهادرزهی، ۱۷ ساله، اصابت گلوله جنگی، خاش
- ✓ محمدامین گمشادزهی، ۱۷ ساله، زاهدان
- ✓ جابر شیروزهی، ۱۲ ساله، زاهدان
- ✓ محمداقبال نائب زهی، ۱۶ ساله، زاهدان
- ✓ امید صفرزهی، ۱۷ ساله، اصابت گلوله جنگی به سر و گردن، زاهدان
- ✓ نام نامشخص میرشکار، ۲ ساله، زاهدان
- ✓ امیرحسین بساطی، ۱۵ ساله، اصابت گلوله جنگی، کرمانشاه
- ✓ آیناز جواهری، ۱۵ ساله، اصابت گلوله جنگی، کرمانشاه
- ✓ نیما شفیق دوست، ۱۶ ساله، جراحت بر اثر گلوله و امتناع از درمان، ارومیه
- ✓ ابوالفضل آدینه زاده، ۱۶ ساله، اصابت گلوله ساچمه ای، مشهد
- ✓ اسرا پناهی، ۱۵ ساله، ضرب و شتم، اردبیل



ابوالفضل باتو



آرنیکا قائم مقامی



اسرا پناهی



دانیال پانندی



کاروان قادری



کومار درافتاده



نیکا شاکرمی



نیما شفیق دوست



محمدرضا سروی



سارینا سعدی



سارینا اسماعیل زاده



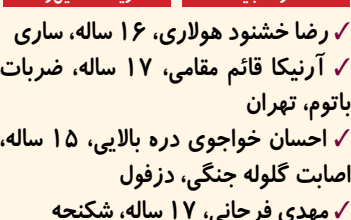
ستاره تاجیک



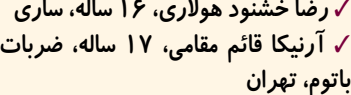
سیاوش محمودی



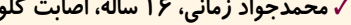
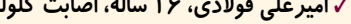
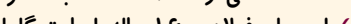
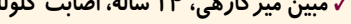
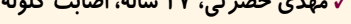
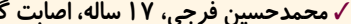
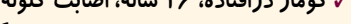
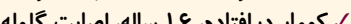
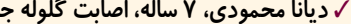
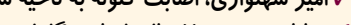
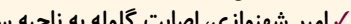
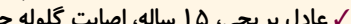
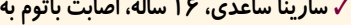
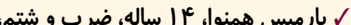
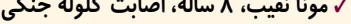
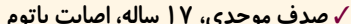
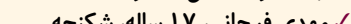
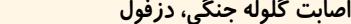
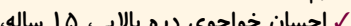
کیان پیرفلک



رضا خشنود هولاری، ۱۶ ساله، ساری



آرنیکا قائم مقامی، ۱۷ ساله، ضربات باتوم، تهران





تصاویری از رژه سربازهای درون با مارش جنگی پخش می‌کرد، خیره شده بودم. هیچ اطلاعاتی در مورد نحوه کار دستگاه در هیچ کجا نه نوشته، و نه گفته می‌شد. دولت آن را جزو دسته اسرار جنگی قرار داده بود و هر پرسش و گفت و گویی در موردش می‌توانست سرت را به باد بدهد. تنها چیزی که درون محفظه می‌دیدم، سوزن‌های ریزی بودند که گاهی وارد بدنت می‌شدند و لنزهایی که با فلش‌های پر نورشان عکس می‌انداختند. هیچ صدایی جز همان مارش جنگ و سخنرانی‌های آتشین رئیس جمهور، به گوش نمی‌رسید.

بعد از چند دقیقه مرا از درون محفظه بیرون کشیدند و نشان کج و معوجی با عنوان «خدمت به دولت» که زیرش هم ریز نوشته بود، «و ملت» به دستم دادند. سرباز درونم را ندیدم. انگار او از سمت دیگر بیرون می‌آمد. البته هیچ برابری مهم نبود. تنها می‌خواستم دست از سرم بردارند. بعد از چند هفته تمام شهر پر شد از مراکز سرباز درون. حتی چند کامیون بزرگ در خیابان‌های شهر می‌چرخیدند و با کشاندن دستگاه‌های بزرگ به این ور و آن ور خدمات سیار ارائه می‌دادند. روزها پی هم می‌گذشت و اخبار پیروزی پیاپی پخش می‌شد. تا اینکه ارتش اولین عقب‌نشینی‌اش را انجام داد. هر چند مقدارش یک درصد از کل سرزمین‌هایی که به دستشان فتح شده بود هم نمی‌شد. ولی این شکست نگرانی بزرگی به دل مردم انداخت. در واقع چیزی که همه را پریشان می‌کرد این نکته بود که ارتش شکست‌ناپذیر نیست. بعد از آن رئیس‌جمهور در یک سخنرانی، دستور داد کسانی که سرباز درون‌شان در جنگ کشته شده است بار دیگر وارد دستگاه شوند و یا خودشان به میدان جنگ بروند. بعد از آن هر روز اسامی کشته‌شدگان جنگ در روزنامه اعلام می‌شد و مردم آرزوی می‌کردند که نام‌شان بین اسامی نباشد و خرج دیگری روی دست‌شان نیفتد. بعضی‌ها دار و ندارشان را سر کشته شدن پیاپی جفت‌شان از دست دادند و آخر سر هم خودشان راهی جبهه شدند. من هم دو دفعه کشته شدم و مجبور شدم که داخل دستگاه بخزم. البته اگر سرباز درونت احمق نبود و می‌توانست چند ماهی دوام بیاورد، می‌شد بدون تغییر محسوسی در زندگیت هزینه فرار از جنگ را بپردازی. اما چیزی که هیچکس انتظارش را نداشت، این بود که جنگ این قدر سریع به پایان برسد. حتی خود دولت هم از این اتفاق تعجب کرده بود. سخنرانی پیروزی رئیس‌جمهور بی‌روح بود. انگار ما در جنگ شکست خورده بودیم. جنگ با دشمنان تمام شد و حالا باید با خودمان می‌جنگیدیم. سربازان درون دیگر کاربردی نداشتند. به همین خاطر دولت آنها را به شهرهای خودشان برگرداند. وقتی جنگی نباشد، سرباز فقط هزینه اضافی است. رئیس‌جمهور در یک اعلامیه سربازان درون را قهرمانان جنگی معرفی کرد و از مردم خواست هر چه از دست‌شان برمیآید برای آنان انجام دهند. بعد از آن دولت قوانین جدیدی را برای حمایت از سربازان درون تصویب کرد که در آن هر فردی ملزم می‌شد تا هر چه دارد و ندارد را با کپی خودش نصف کند، حتی زن و بچه را. اما یک زندگی برای دوفرد زیادی کوچک بود. مردم شروع کردند به کشتن خودشان. هر روز چندین جسد را در رودخانه و خرابه‌ها پیدا می‌کردند. معلوم نبود که سرباز است یا شهروند. پلیس هم زیاد پیگیر قتل‌ها نبود. چون معلوم بود که چه کسی ماشه را چپانده یا چاقو را فرو کرده است. دولت هم وقتی دید مردم خودشان دارند کلک نصف اضافی‌شان را می‌کنند، با سکوتش نشان داد چندان هم بی‌میل به این کار نیست. هر کسی جفتش زنده بود نمی‌توانست یک خواب راحت داشته باشد، حتی کسانی که به زندگی اشتراکی عادت کرده بودند. کم کم افراد ناشناسی شروع کردند به انداختن آگهی به درون خانه‌ها: «از شر خودتان خلاص شوید». زیر آن هم شماره تلفنی بود که می‌توانستی با پرداخت پول سفارش دهی که کپی‌ات را سر به نیست کنند. عده‌ای می‌گفتند دیده‌اند کسانی که این کار را می‌کنند یونینفرم پلیس به تن دارند. نصف من هم گم شده بود. چندین بار از ادارات پیگیری کردم. گفتند اطلاعاتش نشان می‌دهد که زنده است ولی اگر به خانه برنگشته معلوم است که کشته شده. شب‌ها در خواب کابوس می‌دیدم که بالای سرم آمده و دارد مرا با طناب خفه می‌کند. تا این که امروز آمد. تا به حال خودم را با یک هفت تیر ندیده بودم. خندیدم، او هم خندید. کاری که لازم بود را انجام داد، ماشه را چکاند. و من یکی دیگر از قربانیان این جنگ بودم.

سرباز درون

سعید گلی‌زاده

لوله تفنگش را به سمت نشانه گرفته بود. تا به حال خودم را با یک هفت تیر ندیده بودم. با دقت تمام صورتم را می‌کاوید. حضورش را باور نمی‌کردم. فکر می‌کردم اسیر یکی از همان کابوس‌های همیشگی ام شده‌ام. تا اینکه دهان باز کرد و گفت: «از دیدن خودت خوشحال نشدی؟» قلبم به شدت می‌تپید، شاید این آخرین ضربانش بود و امکان داشت چند ثانیه بعد، اصابت گلوله سربی برای همیشه نگهش دارد. نفسم بالا نمی‌آمد. با تته پته جواب دادم: «فکر می‌کردم کشته شدی». پوکی زد و گفت: «اگه می‌دونستی که زنده موندم الان تفنگ دست تو بود». سریع گفتم: «لازم نیست این کارو بکنی». گفت: «این خونه واسه دو نفر زیادی کوچیکه». نفس‌هایم به شماره افتاده بود. می‌خواستم هر جوری شده از این محمصه بیرون بیایم. گفتم: «ولی، ولی آخه، چشمانش را باریک کرد و گفت: «خودتم می‌دونستی بالاخره این اتفاق می‌فته.»

بله می‌دانستم. از همان روز اول. از همان لحظه‌ای که رئیس‌جمهور پشت میکروفون فریاد می‌زد و برای شرق و غرب خط و نشان می‌کشید. نه تنها من، بلکه همه می‌دانستند که این کینه و نفرت با این عربده‌کشی‌ها تمام نمی‌شود و تنها خون می‌تواند آتش درونش را خاموش کند. اما در این روزگار چه کسی حاضر بود جای کنترل تلویزیون تفنگ به دست بگیرد و به جای بالش نرم سرش را روی سنگ بگذارد. جنگ که بدون سرباز نمی‌شود. تا اینکه آن دستگاه عجیب پیدایش شد. اعلامیه‌های دولت در دیوار شهر را پوشانده بود و مدام از بلندگوها پخش می‌شد: «سرباز درون‌تان را آزاد کنید». تمام مردم شهر وقتی خبرها را می‌شنیدند، اول باور نمی‌کردند و بعد برایش جوک می‌ساختند. ولی بعد از آن که چند نفر به مرکز «سرباز درون» رفتند و نشان خدمت را گرفتند، فهمیدیم که افسانه‌ها حقیقت دارد. دستگاهی ساخته بودند که در عرض چند دقیقه می‌توانست یک کپی دقیق از شما بسازد، تا به جای آن اسلحه به دستش بدهند و به سنگ بفرستندش. هر چند کل این پروسه رایگان نبود و بعضی‌ها که از عهده پولش بر نمی‌آمدند، مجبور بودند خودشان را به پادگان معرفی کنند.

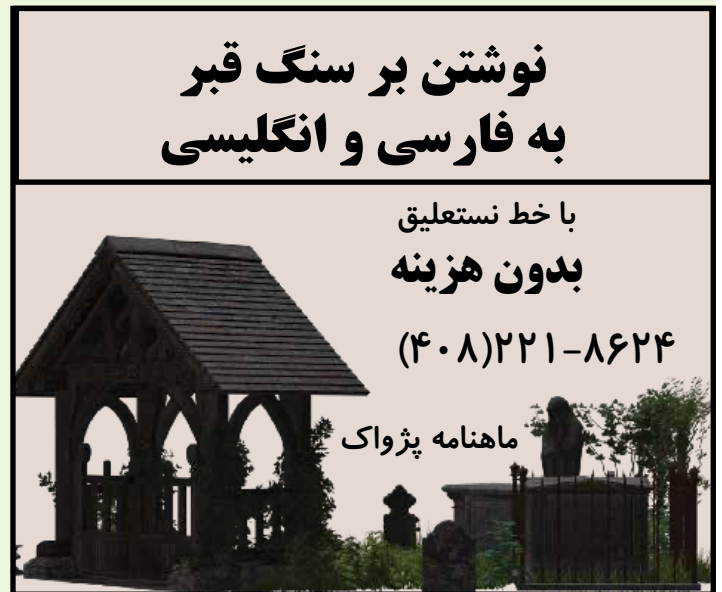
دولت اولتیماتوم داده بود که مردم ظرف یک ماه یا نشان خدمت بگیرند یا خودشان لباس سربازی را بپوشند. البته زنان و کودکان و افراد بالای پنجاه سال از این قاعده مستثنی بودند. همان روزهای اول بدون اتلاف وقت حسابم را خالی کردم و به یکی از مراکز «سرباز درون» رفتم. صف طولی جلوی تشکیل شده بود. بعد از چند ساعت انتظار بالاخره نوبتم رسید. پرستارها بدون توضیح اضافی خواستند تمام لباس‌هایم را در بیاورم. بعد مرا روی تختی دراز کردند و دست و پام را به میله‌هایش بستند. وضعیت ترسناکی بود. ولی چون از بقیه مدام پرسوئه‌اش را شنیده بودم، کوچک‌ترین نگرانی نداشتم. مرا به داخل محفظه‌ای چپاندن و درش را بستند. در همان حال که دراز کشیده بودم، به مانیتری که روبروی صورتم داشت

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق
بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

ماهنامه پژواک





دارایی‌های فیزیکی آنان هستیم، نیروهای انسانی که بیشتر اوقات ارزشمان از تجهیزات و ماشین‌ها هم کم‌ترست، «مردن نه، کشته شدن، اخبار مرگ یک کارگر، بر اثر گرما یا استنشاق

سایه مرگ بر دریای بی‌پایان نفت، وضعیت کارگران در پالایشگاه‌های عسلویه

نثار تاج

«ما را این‌گونه نام‌گذاری می‌کنند: نیروها، نفرات...!» در واقع، یعنی پرشمارترین گروه: نیروهای رسمی و پیمانی. و معمولاً افراد رسمی، ناظرانی هستند بر عملکرد کارگران صف اول جنگ! جنگ است دیگر، و گر نه کارگران عسلویه این‌قدر کشته نمی‌شدند. «من در واحد «پایش وضعیت» کار می‌کنم، ترکیبی عجیب و جدی که با وضعیت نامتعادل و ناپایدار زندگی من و ما هیچ سختی ندارد». کارگر «پایش وضعیت»، تنها یکی از پیچ‌های ماشین غول‌پیکری است که غیر از استخراج نفت هیچ چیز دیگری برایش برنامه‌ریزی نشده است.

برون‌سیاری: سمت‌های سازمانی در شرکت‌های نفتی، به شکل سلسله‌مراتب است، یعنی، از رتبه هفده شروع می‌شود تا سمت‌ها و نمرات به ترتیب پایین‌تر. «هفده، شانزده و صفر: جایی که ما ایستاده‌ایم، مایی که مدام تلفات می‌دهیم! برای شرکت‌های پیمانی که در مجتمع‌های پالایشگاه‌های پارس جنوبی کار می‌کنند.»

هر دو سال یک‌بار، یک «پیمان» برگزار می‌شود، یک شرکت پیمانکار مسئولیت پرداخت حقوق، غذا و کمپ نیروهای ثابت کارگری را می‌پذیرد، نه چیزی بیشتر، نه چیزی کمتر. نکته قابل توجه این است که تمام پول و هزینه این قرارداد به شرکت واسط این پیمان می‌رسد، از همین رو، این پیمانکاری‌ها را «هتل‌دار» می‌خوانند، مسئول ارائه خدمات و تعمیرات پالایشگاه‌ها.

«همکار ما، از شرکت پیمانی قبلی حقوقش را طلب دارد، اما پیمانکار کجاست؟ نمی‌دانیم. آن قرارداد تمام شده، شرکت پیمانی یا هتل‌دار قبلی پرداخت‌هایش را انجام نداده است و کارگری که هنوز حقوقش را پرداخت نکرده‌اند، اکنون نیروی پیمانی کارفرمای دیگری است!»

«ما را همچون جعبه ابزار یا نفراتی بی‌نام و نشان، از این پیمانکار به آن پیمانکار جابجا می‌کنند و هر گروهی، بخشی از حق و حقوق ما را ضایع می‌کند. ما جزئی از

مواد شیمیایی، تا برسه به خبرگزاری‌های پایتخت، آن‌قدر تسهیل و ساده شده که نه تنها نوع خبر بلکه حتی حالت و نوع درد هم عوض می‌شه. این‌جا یکی از آلوده‌ترین شهرهای جهان، هر نوع ماده شیمیایی مثل اکسیژن توی هوا پیدا می‌شه، توی عسلویه بیش از چهل «فلر» وجود داره، همین دکل‌های شعله‌وری که بیرون پالایشگاه‌ها به چشم می‌خوره و هیچ شاخصی هم برای نوع و میزان آلودگی هوا وجود نداره. اگر بود، این شهر و پالایشگاه‌هاش باید تخلیه می‌شد. با شرحی نود درصدی، زیر زل آفتاب، توی سایت‌ها و سکوها...»

دو سال قبل: «در پالایشگاه پنجم، همکار ما بر اثر گرمادگی کشته شد. نمی‌گم فوت شد چون هیچ کارگری به مرگ طبیعی نمی‌میره. کارگرها، یا به قول خودشان نیروها یا نفرها، فقط کشته می‌شن! گرما طاقت‌فرسا بود، از زمین و زمان، حرارت بلند می‌شد، بوی آفتاب، بوی شرحی بی‌رحم، بوی نفت و ده‌ها ماده شیمیایی و دست‌هایی که بی‌وقفه کار می‌کرد. شما فقط چند دقیقه، بدون هیچ فعالیت بدنی زیر تابش مستقیم آفتاب بایستی، خیس از عرق می‌شی، حالا کارگری که صبح تا شب مثل برده کار می‌کنه چی؟! کارفرما می‌گه: «برو بشین به جا، حالت بهتر می‌شه! نشستن در آن گرما با کار کردن فرقی نداره. گرما همان گرماست، درد همان درد است، نشستن حال ما را بهتر نمی‌کند. ما این را به چه کسی بگویم که بفهمد؟ تا ساعت یازده پیش از ظهر، بالا روی سکو نگهش می‌دارند. هوا مثل آهن تف‌کرده داغ بود. حالش که بدتر می‌شود از سکو پایین می‌آید و می‌بردنش در اتاقک کولردار ناظرها و همان‌جا دچار سکت می‌شود و تمام می‌کند. نه پزشکی و نه آمبولانسی، هیچی!»

دنباله مطلب در صفحه ۵۳



حسن لشگری

Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین دستگاه های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ◆ Self & Full Service Copying
- ◆ Perfect Binding
- ◆ Tape Binding
- ◆ Laminating
- ◆ GBC Binding
- ◆ Wire-O-Binding
- ◆ Saddle Stching
- ◆ Graphics Services
- ◆ Fold, Perf & Scoring



- ◆ Manuals
- ◆ Data Sheets
- ◆ General Printing
- ◆ Newsletters
- ◆ Catalogs
- ◆ Invoices
- ◆ Business Cards
- ◆ Letterhead
- ◆ Presentation

Tel: (408) 730-2552 ◆ Fax: (408) 773-1000

info@pinepress.com

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

پوشش اختیاری و ناتوانی حکومت در مهار آن

مصطفی عزیزی

جنبش‌های اصیل مردمی بر هم انباشته می‌شوند و حتی وقتی شکست می‌خورند، اثری ماندگار از خود به جا می‌گذارند. اوضاع دیگر هرگز مانند قبل از وقوع این جنبش‌ها نخواهد شد و معمولا خود این جنبش‌ها حاصل انباشته شدن مطالبات بی‌پاسخ مانده‌اند



که به دلیل یا بهانه‌ای گاه کوچک، اما مهم، آغاز می‌شوند، ولی نتایج بزرگی در پی دارند. این جنبش‌ها مانند جرعه‌ای در انبار باروت ناگهان انفجارهای پی‌درپی به دنبال خواهند داشت.

جنبشی که به نام «زن، زندگی، آزادی»، با رمز مهسا امینی آغاز شد، و دلیل آن کشته‌شدن دختر جوانی به نام ژینا (مهسا) امینی در بازداشت گشت ارشاد بود، مانند موجی فزاینده تمام جوامع

ایرانی در داخل و خارج کشور را در نور دید تا جایی که آن را خیزش انقلابی و انقلاب نوین مردم ایران نامیدند. با وجود تمام تلاش‌هایی که حکومت و هسته سخت آن در این یک سال گذشته کرده است، و در مواردی موفق هم بوده، نتوانسته موضوع حجاب اجباری را پیش ببرد. حکومت در تمام حوزه‌ها دچار مشکل شده و اکنون با قاطعیت می‌توان گفت چهره بخشی از شهرهای بزرگ ایران تغییر کرده است و دیگر با احجاب اجباری تداعی نمی‌شود. کار به جایی رسیده است که رئیس‌جمهوری رهبرخوانده، وعده داده است «بساط بی‌حجابی» را برچیند. اما این تنها مشکل حکومت و رژیم حاکم در ایران نیست. مشکلات دیگری هم برای حکومت به بار آمده است. اگر به خیرهای فرهنگی و هنری نگاهی بیندازیم، خطوط کلی اوضاع کنونی برایمان ترسیم می‌شود. برای نمونه چند مورد را ذکر می‌کنم.

در چند سال گذشته، اپلیکیشن‌های اینترنتی کوچک و بزرگی در ایران ساخته و عرضه شده است که خدمات به مردم ارائه می‌دهند. یکی از علت‌های «کره شمالی» نشدن جمهوری اسلامی ایران تاکنون وجود همین فضاهای کسب و کار اینترنتی است. هزینه‌های هنگفتی صرف ایجاد اینترنت بومی می‌شود تا ضمن کار کردن این اپلیکیشن‌ها، جلوی ورود اخبار از خارج به داخل گرفته شود. در بین این‌ها، اپلیکیشن‌های بزرگی هستند که یکی از پایه‌های دوام و بقای جمهوری اسلامی‌اند و البته برای مردم نیز مفیدند. چون حکومتی‌ها در این اپلیکیشن‌های بزرگ سهم‌اند، توان و امکان برخورد شدید با این اپلیکیشن‌ها را ندارند. **دنیاله مطلب در صفحه ۵۸**

و منطقه در چارچوب اختیارات پنتاگون است، به این معنی که این متولی امور نظامی پیوسته «تهدید ایران» را ارزیابی می‌کند و برای حرکت به سمت منطقه پیشنهادهایی به کاخ سفید ارائه می‌کند، اما تصمیم نهایی در این زمینه را رئیس‌جمهوری آمریکا و شورای امنیت ملی اتخاذ می‌کنند. این ارزیابی همه عوامل سیاسی، رسانه‌ای و انتخاباتی را شامل می‌شود، زیرا تحرکات ایران و اقدام‌های تحریک‌آمیز آن در طول سال‌های گذشته هرگز متوقف نشده است.

در نتیجه، به نظر می‌رسد دولت آمریکا این بار به دلایل سیاسی که ممکن است بیشتر آن مربوط به قرارداد هفت میلیاردی باشد، تصمیم گرفته است پیشنهادهای پنتاگون را بپذیرد. با این حال و در بجزوه مخالفت‌های داخلی شدید با انتقال پول به ایران، دولت آمریکا سعی دارد با اعزام تجهیزات نظامی و نیرو به منطقه نشان دهد که کاخ سفید «می‌داند که چه کند». دولت آمریکا از یک سو میلیاردها دلاری را که در اصل به توافق هسته‌ای اختصاص داده شده است، صرف آزادی زندانیان می‌کند و از سوی دیگر، با اعزام تجهیزات نظامی و نیرو به منطقه، به ایران پیام می‌فرستد که پا را از گلیمش درازتر نکند.

با این حال، ناظران و بخش بزرگی از مردم آمریکا به ماهیت این شگرد پی برده‌اند، زیرا این مبلغ (شش میلیارد دلار) برای توجیه آزادی پنج نفر رقیمی بسیار بزرگ و سرسام‌آور است. همچنین، اعزام نیرو و تجهیزات نظامی به منطقه به این معنی نیست که آمریکا بدون داشتن دلایلی بزرگ، با ایرانی‌ها درگیر می‌شود.

معامله آمریکا با ایران چه معنایی دارد؟

ولید فارس

ناظران و علاقه‌مندانی که سیاست خارجی آمریکا را دنبال می‌کنند، چند هفته گذشته دو تصمیم اخیر رئیس‌جمهوری بایدن را که در ظاهر متناقض به نظر می‌رسد اما بین آنها رابطه‌ای وجود دارد، بررسی کردند، اول تصمیم کاخ سفید برای انعقاد یک معامله جانبی با تهران به منظور مبادله زندانیان و پرداخت باج به جمهوری اسلامی ایران و دوم تصمیم پنتاگون برای استقرار نیروهای نظامی در منطقه برای «بازدارندگی

ایران». این معادله حیرت‌انگیز با تناقض‌ها و ابهام‌های فراوانش افکار عمومی آمریکا و جهان را به خود مشغول کرده است و این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان بین ارسال آشکار شش میلیارد دلار به تهران که می‌تواند قدرت دفاعی



ملی آن را افزایش دهد و در عین حال، اعزام نیروهای دریایی، هوایی و پیاده‌نظام به خلیج فارس که به معنای صرف بودجه نظامی برای «مقابله با چالش‌های ایران» است، توازن برقرار کرد؟ چگونه می‌توان چنین منطقی را فارغ از انگیزه و دلیل آن پذیرفت؟ اگر رژیم ایران منبع تهدیدی است که مستلزم اعزام ناوهای جنگی، موشک، بمب‌افکن و نیروهای ویژه است، چرا واشنگتن به موازات این اقدام، شش میلیارد دلار برای این رژیم می‌فرستد؟

برخی در دولت آمریکا چنین توجیه می‌کنند که این شش میلیارد دلار بهای آزادی پنج گروگان آمریکایی است! آیا این امر معقول و قابل باور است؟ در حالی که در اوج جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی، بهای آزادی «گروگان» یک ابرقدرت، برابر با بهای آزادی گروگان ابرقدرت دیگر بود. بنابراین، اگر واشنگتن و ایران پنج گروگان را با پنج گروگان مبادله کرده‌اند، چرا شش میلیارد دلار به تهران منتقل می‌شود و این پول به درخواست دولت آمریکا از طریق قطر به حساب‌های دولت ایران واریز می‌شود؟

برخی دیگر، به ویژه تیم مذاکره‌کننده دولت بایدن انتقال پول به ایران را با تناقض‌های گیج‌کننده توضیح می‌دهند. آنها می‌گویند این پول برای خرید دارو و نیازهای بشردوستانه اختصاص داده شده است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که دولت ایران توانایی خرید اقلام یاد شده را از طریق درآمدهای حاصل از فروش نفت به چین و هند و پول به دست آمده از نقل‌وانتقالات قبلی دارد. پس چرا دولت آمریکا امتیاز اضافی دیگری به تهران می‌دهد؟

برخی دیگر ادعا می‌کنند که پرداخت این پول رژیم تهران را به توقف غنی‌سازی اورانیوم وادار می‌کند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که انتقال پول در دوره اوباما به ایران چه نتیجه‌ای به دنبال داشت؟ زیرا چنانچه همه می‌دانیم، در آن زمان نیز پرداخت پول نتوانست به توقف غنی‌سازی اورانیوم و خرید تسلیحات راهبردی کمک کند. پس در پشت صحنه این معاملات چه می‌گذرد؟

چرا باید چنین معامله‌ای انجام شود؟ همان‌طور که در کتاب «جمهوری امپریالیستی ایران» توضیح داده‌ام، به نظر می‌رسد «تبادل زندانیان» یک قرارداد اجرایی برای توافق بزرگی است که دولت اوباما آن را امضا کرد و دولت بایدن برای اجرایی کردن آن بار دیگر به قدرت بازگشت. در واقع، این شش میلیارد دلار بخشی از ده‌ها میلیارد دلاری است که توافق بر سر انتقال آن به ایران در سال ۲۰۱۵ صورت گرفت. پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا به‌رغم اینکه تاکنون در رویکرد جمهوری اسلامی ایران هیچ تغییری پدید نیامده است، همچنان برای انتقال پول به تهران اصرار می‌شود؟

در پاسخ می‌توان گفت دلیل اصلی این است که بین نهادهای بزرگ مالی غرب از جمله ایالات متحده و رهبری ایران توافق بزرگی صورت گرفته است. تا زمانی که شرایط یا سیاست تغییر نکند، انتقال پول به ایران با تمام پیامدهای ژئوپلیتیکی آن تا سال ۲۰۲۵ ادامه خواهد داشت. با این حال، دولت آمریکا از میزان مخالفت کنگره با این معاملات آگاه است، به همین دلیل می‌کوشد انتقال پول به ایران را به پرونده‌های موردعلاقه افکار عمومی مانند آزادی گروگان‌های آمریکایی و «کمک‌های بشردوستانه» پیوند دهد.

بازدارندگی نظامی: جابه‌جایی تجهیزات نظامی و نیروهای آمریکایی در خلیج فارس

خطرات نوشیدن زیاد آب

گردآورنده: سولماز مولوی



دیگر نیز همراه است و به دلیل مختل شدن تعادل الکترولیت در بدن ایجاد می شود. برای بالا نگه داشتن سطح الکترولیت، می توانید به جای آب، آب نارگیل بنوشید. **خستگی:** زمانی که کلیه ها به طور مداوم برای دفع آب اضافی کار می کنند، بدن شما دچار استرس می شود و این تاثیرات را به طور کلی احساس می کنید. اگر بیش از حد آب بنوشید، احساس خستگی و کمرختی در شما کاملاً طبیعی است.

عوارض نوشیدن زیاد آب: بعد از معرفی علائم و نشانه ها در ادامه لازم دانستیم که ۱۰ مورد از اثرات جانبی نوشیدن بیش از حد آب را معرفی کنیم که شامل:

باعث هیپوناترمی می شود: این اتفاق به خاطر تغییرات سریع سدیم که زیر ۱۳۶ mmol/liter می شود، اتفاق می افتد. سدیم نمک مهمی است و به سیگنال دهی و فعالیت های مختلف بدن کمک می کند، بنابراین وقتی سطح سدیم کاهش پیدا می کند، احساس تهوع، گیجی، خستگی و یا سردرد شروع می شود و در موارد شدید، ممکن است حتی منجر به مرگ شود.

باعث تورم سلول ها می شود: وقتی سدیم در بدن شما کاهش می یابد، آب از طریق غشای نیمه تراوا به سلول وارد می شود و این امر منجر به تورم سلول ها می شود. ورم سلول های بدن (شامل مغز) باعث آسیب جدی به بافت های ماهیچه، اندام ها و مغز می شود.

باعث هیپوکالمی می شود: آب زیاد ممکن است باعث کاهش یون های پتاسیم شود. تعادل میان یون های پتاسیم و خارج سلولی هنگامی که بیش از حد آب بنوشید، مختل می شود و در حقیقت، تنها تغییر ۱ درصد کمبود پتاسیم می تواند منجر به تغییر حدود ۵۰ درصدی غلظت یون پتاسیم شود و این می تواند منجر به اسهال شدید و تعریق شدید شود.

تأثیر بر مغز: هیپوناترمی یا سدیم کم در خون می تواند باعث فشار به مغز شود و این به نوبه خود منجر به ناتوانی گفتار، آشفتگی، ناپایداری راه رفتن، جنون، و حتی مرگ می شود.

ضربان بالای قلب: قلب وظیفه حیاتی پمپاژ خون را از طریق کل بدن شما انجام می دهد. زمانی که بیش از حد آب مصرف می کنید، حجم خون در بدن شما افزایش می یابد و افزایش حجم خون فشار غیر ضروری بر روی رگ های خونی و قلب وارد می کند.

کار بیش از حد کلیه ها: مصرف زیادی آب می تواند بر روی کلیه ها فشار وارد کند، تا به طور مداوم در حال فعالیت باشند. کلیه ها می توانند حدود یک لیتر مایع را در یک ساعت از بدن فیلتر کند اما اگر این میزان افزایش یابد دچار مشکل خواهند شد. **مشکلات کبدی:** مهم است توجه داشته باشید که مشکلات کبدی تنها ناشی از نوشیدن بیش از حد آب نیست بلکه با نوشیدن بیش از حد آب همراه با آهن در این عضو اتفاق می افتد. اضافه بار آهن نه تنها زیان آور است، بلکه در موارد نادر نیز ممکن است موجب مشکلات جدی مربوط به کبد شود.

ادرار مکرر: ادرار مکرر، یک بار در هر ۱۵ دقیقه واقعاً علامت خوبی نیست، چه در خانه، محل کار، یا مدرسه و... هنگامی که بیش از حد آب بنوشید، کلیه ها به طور پیوسته عمل می کنند و در نتیجه، شما باید تند تند به دستشویی بروید که در نوع خود میتواند یک دردسر عظیم باشد.

فشار زیاد کلر: نوشیدن بیش از حد آب می تواند شما را در خطر مصرف بیش از حد کلر قرار دهد و زمانی که این اتفاق می افتد، شما در معرض خطر ابتلا به سرطان قرار خواهید داشت.

بعضی از افراد تمایل زیادی برای نوشیدن آب دارند و حتی اگر تشنه هم نباشند آب می نوشند. نوشیدن زیاد آب می تواند سلامت بدن آن ها را به خطر بیندازد. هیدراتاسیون بیش از اندازه و یا مسمومیت با آب زمانی رخ می دهد که میزان آب نوشیده شده بیشتر از توانایی کلیه ها برای تخلیه آب اضافی از طریق ادرار باشد. سوالی که پیش می آید در همین ابتدا این است که چه مقدار آب باید در روز بخوریم؟ طبق مراکز کنترل و پیش گیری بیماری ها، مصرف روزانه مایعات تغییر می کند و به سن، جنسیت، شرایط پزشکی و فعالیت روزانه بستگی دارد. آکادمی ملی علوم پزشکی زنان را به نوشیدن ۲٫۷ لیتر آب و آب کل (از همه غذاها و نوشیدنی ها) و مردان برای نوشیدن کل ۷٫۳ لیتر توصیه می کند.

دانشمندان هلندی، ۲٫۲ لیتر آب برای زنان و ۳ لیتر برای مردان در روز را توصیه می کنند بنابراین واضح است که خوردن روزانه ۳-۴ لیتر آب اصلاً خوب نیست. اگر تصادفاً زیاد آب بخورید چه؟ با چه علائم و نشانه هایی متوجه مصرف بیش از حد آب شویم؟ چگونه می توان آن را درمان کرد؟ پاسخ را در این مقاله خواهید خواند. **علائم و عوامل موثر در نوشیدن زیاد آب:** ابتدای امر باید مثل همیشه علائم و نشانه ها را بشناسید و بدانید با داشتن چه عاداتی خود را در معرض این اشتباه قرار می دهید. در اینجا ۹ علائم زیاد نوشیدن آب وجود دارد که شامل:

همیشه یک بطری آب باخود دارید: همیشه یک بطری آب با خود حمل می کنید و بعد به سرعت آن را دوباره پر می کنید. شما ممکن است فکر کنید که نوشیدن مداوم آب مفید است، اما در واقع اینطور نیست چرا که این اشتباه باعث کاهش الکترولیت ها در بدن می شود که منجر به پیچیدگی های بیشتری می شود.

تشنه نیستید ولی هنوز آب می نوشید: شما خواندید که روزانه ۳-۴ لیتر آب باید بنوشید و خود را مجبور به نوشیدن این مقدار می کنید اما آیا می دانستید که غذای شما هم حاوی آب است؟! بلکه بنابراین زمانی که غذا و خوراکی های حاوی آب مصرف کرده اید اما همچنان خود را مجبور به نوشیدن چند لیتر آب در روز می کنید، عملاً بیشتر از نیاز بدن خود می نوشید و این ممکن است باعث عدم تعادل بدن شود.

فکر می کنید ادرار شفاف نشانه سلامتی است: علامت یک بدن سالم، ادرار زرد کمرنگ است و ادرار شفاف و بی رنگ نشانه این است که آب زیادی نوشیدید و تعادل الکترولیت در بدن شما بهم خورده است.

در شب و روز مرتباً ادرار می کنید: هر چند دقیقه یک بار به دستشویی می روید؟ آیا شما اغلب شبها بیدار می شوید تا دستشویی بروید؟ اگر پاسخ مثبت است پس بیش از حد نیاز بدنتان آب مصرف می کنید و این افزایش دفعات ادرار یکی دیگر از نشانه ها است.

داشتن سردرد: کم آبی و پر آبی بدن هر دو می توانند باعث سردرد شوند. وقتی بیش از حد آب بنوشید، سلول های شما متورم و بزرگ تر می شوند. سلول های مغز شما هم همین طور تحت تاثیر قرار می گیرند و مغز شما شروع به ایجاد فشار به جمجمه می کند در نتیجه، سردرد مداوم را تجربه می کنید.

احساس تهوع: وجود آب زیاد در بدن باعث عدم عملکرد درست کلیه ها می شود، این بدان معنی است که کلیه ها خسته خواهند شد و از بیرون ریختن آب از بدن جلوگیری می کنند. در نتیجه این اختلال منجر به احساس تهوع و استفراغ می شود. **تورم و تغییر رنگ کف دست ها، کف پاها و لب ها:** آشامیدن آب بیش از حد می تواند منجر به ورم لب، دست و پاها شود. این تورم ها در شرایط زیاد بودن آب موجود در بدن عادی است چون کلیه ها به درستی کار نمی کنند. بدن شما آب اضافی را نگه خواهد داشت.

ضعف ماهیچه: درد و ضعف عضلانی ناشی از مصرف بیش از حد آب با چند علامت

با درج آگهی در نشریه پژواک،

پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

پژواک، نشریه برگزیده شمال کالیفرنیا

ادامه مطلب پوشش اختیاری... از صفحه ۴۹

«ازکی» در عرصه خدمات بیمه، «دیجی کالا» که مربوط به کالا و محصولات فرهنگی است، و اپلیکیشنی به نام «طاقچه» که در حوزه توزیع برخط (آنلاین) کتاب‌های چاپی و صوتی و پادکست فعال است، همگی جزو اپلیکیشن‌های بزرگی‌اند که تصاویری از کارکنان آنها با نام و آرم شان به صورت جمعی منتشر شده است. در این تصویرها، خانم‌ها پوشش انتخابی دارند و تن به حجاب اجباری نداده‌اند. اینکه سهام‌داران اصلی این اپلیکیشن‌ها برای سود بیشتر و جلب مشتری اجازه این کار را داده‌اند یک بحث است و اینکه توان کنترل کارکنان خودشان را ندارند، بحثی دیگر. موضوع در مورد «طاقچه» جالب‌تر است، زیرا این اپلیکیشن درصد زیادی از سهم توزیع کتاب‌های دینی و حکومتی را هم به عهده دارد. پس از انتشار آن تصویرها، نخست بیش از بیست ناشر حکومتی با «طاقچه» قطع همکاری کردند و دلیل آن را این گونه اعلام کردند: «نه تنها قانون حجاب رعایت نشده، بلکه نسبت به جبران این خطا اقدامی صورت نگرفته است». انتشارات انقلاب اسلامی وابسته به دفتر علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، بنیاد سینمایی فارابی وابسته به وزارت ارشاد، «به‌نشر» وابسته به آستان قدس رضوی، سوره مهر و امیرکبیر و چند نام دیگر از انتشارات دفاع مقدس‌اند که همگی حکومتی و مصادره‌ای‌اند. اما وقتی دیدند این بیشتر به زیان خودشان است، به این هم بسنده نکردند.

«مرکز توسعه فرهنگ و هنر در فضای مجازی» وزارت ارشاد اعلام کرد که این بستر مجازی کتاب‌فروشی تاکنون «اقدام به دریافت مجوزهای قانونی» از این مرکز نکرده و «مکلف است نسبت به دریافت مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اقدام کند».

به این ترتیب، وب‌سایت «طاقچه» در عمل مسدود شد. در حوزه سینما نیز یکی از قدیمی‌ترین سینماهای بخش خصوصی ایران که از سال ۱۳۴۰ فعال بود و از آتش زدن سینماها در شورش ۵۷ جان سالم به در برده بود، اخیراً به علت حضور زنان در آن با پوشش انتخابی پلمب شده است. این کار صدای پخش‌کننده‌های فیلم را هم درآورده است.

در حوزه تولید فیلم و سریال اوضاع از این هم بدتر است. اکثر هنرمندان شاخص حاضر به همکاری با تلویزیون نیستند و رفته‌اند سراغ بازیگران ناشناس. گیرم به ندرت در بین آنها بازیگران خوب تئاتر هم باشند، اما هنرمند شاخصی در بین آنان نیست که مردم بشناسند و برای دیدن بازی‌هایش در فیلمی از سیمای جمهوری اسلامی تلویزیون را روشن کنند. نداشتن فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان شاخص هم عامل دیگری در تحمل نشدن کارهای تلویزیون است.

در سینما و حتی در بسترهای نمایش خانگی هم زنان حاضر نیستند با حجاب اجباری جلوی دوربین بروند. معدود کارگردانان آمده به کار بازیگر زن شاخص پیدا نمی‌کنند که بتوانند فیلم تازه‌ای را کلید بزنند.

مشکل اساسی دیگری که گریبان وزارت ارشاد را گرفته است ساختن فیلم بدون مجوز است. ساختن فیلم بدون مجوز سابقه‌ای طولانی دارد. رسول‌اف و جعفر پناهی از کارگردان‌های شناخته‌شده‌ای هستند که فیلم بدون مجوز ارشاد ساخته‌اند. اما حتی در فیلم آنها هم که آشکارا معلوم بود مجوز تولید نمی‌گیرد، زنان حجاب اجباری داشتند و قوانین ظاهری رعایت شده بود. پدیده‌ای که بعد از خیزش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» رخ نموده این است که چند فیلم بدون مجوز و بدون رعایت حجاب اجباری ساخته شده است.

در بازار فیلم جشنواره کن، برای اولین بار فیلمی از «کانون مستقل فیلمسازان ایران» پخش شد به نام «من، مریم، بچه‌ها و ۲۶ نفر دیگر»، به کارگردانی فرشاد هاشمی، که در آن برخی زنان پوشش اجباری نداشتند. این فیلم خشم هسته قدرت در ایران را برانگیخت و روزنامه‌های هوادار حکومت به آن پرخاش کردند. هر چند این اولین فیلم بلند سینمایی بود که بازیگران زن آن پوشش اختیاری و واقع‌گرایانه داشتند، فیلم‌های کوتاه بسیاری نیز ساخته شده است که زنان بازیگر در آن حجاب اجباری ندارند.

اخیراً فیلم «کاباره» در میان تولید به دلیل نداشتن مجوز از وزارت ارشاد توقیف شد. اکنون دارند تلاش می‌کنند تولید این فیلم را به دست‌های پنهانی در خارج از کشور ربط بدهند تا برای کارگردان خوش‌نام و دیگر عوامل آن پرونده‌سازی کنند.

پوشش اختیاری خواست اکثر مردم ایران است. حتی بسیاری از زنانی که خود به «حجاب اسلامی» باور دارند، مخالف «حجاب اجباری»‌اند. جمهوری اسلامی بدون حجاب اجباری نه تنها یکی از ستون‌های اصلی‌اش را از دست می‌دهد، بلکه کمرش خواهد شکست.

ادامه مطلب خطرات نوشیدن... از صفحه ۵۰

کما: مغز و اندام احشایی بدن طی کم‌آبی و حتی مصرف بیش از حد آب آسیب می‌بینند که در شرایط حاد منجر به کما و مرگ می‌شود. چقدر آب برای افراد خوب است؟ این چیزی است که متخصصان فقط می‌توانند پاسخ درست به هر فرد بدهند پس همیشه حد تعادل را رعایت کنید.

چگونه می‌توانیم زیاد آب خوردن را درمان کنیم؟: خوشبختانه، چندین راه برای این کار وجود دارد. در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که می‌توانید اثرات جانبی خطرناک زیاد آب خوردن را معکوس کنید:

- ♦ مصرف هر گونه ماده دیورتیکی اضافی را متوقف کنید.
- ♦ از مصرف هر گونه دارو که باعث حفظ آب در بدن می‌شود، اجتناب کنید.
- ♦ پزشک می‌تواند سدیم را کنترل کند تا به برگرداندن تعادل در مایعات بدن کمک کرده باشد.

راه جلوگیری از نوشیدن آب زیاد: همانطور که می‌گویند پیش‌گیری بهتر از درمان است، پس بیابید نگاهی به روش‌های زیر بیندازیم تا از زیاد آب نوشیدن جلوگیری کنیم. در ادامه و بعد از بررسی عوارض و علائم نوشیدن زیاد آب چند راه برای توقف نوشیدن بیش از حد آب عنوان شده است که شامل:

- ♦ اگر مشکلات پزشکی مثل دیابت یا مشکلات کلیوی دارید، با پزشک خود صحبت کنید تا متوجه شوید باید چقدر آب مصرف کنید.

♦ اگر به طور منظم ورزش کنید، می‌توانید در هنگام ورزش، چند فنجان آب بنوشید. اگر به آب بیشتری نیاز دارید، نوشیدنی‌های ورزشی را بنوشید چون حاوی الکترولیت‌هایی هستند که به متعادل کردن نمک در بدن شما کمک می‌کنند.

♦ ورزش کاران استقامتی باید وزن خود را قبل و بعد از مسابقه اندازه‌گیری کنند تا مشخص شود چقدر آب از بدن خود را از دست می‌دهند.

♦ همه در معرض خطر آن نیستند و فقط عده کمی که بیش از حد آب می‌نوشند، اینگونه هستند.

در این موارد دوست دارید آب زیادی بنوشید: ♦ انجام دوی ماراتون ♦ پیاده روی یا کوهپیمایی ♦ پارو زدن ♦ انجام دوچرخه سوار استقامتی ♦ بازیکن فوتبال بودن

سوالات رایج نوشیدن زیاد آب:

آیا امکان مرگ پس از نوشیدن زیاد آب است؟ در بدترین حالت، اگر آب زیادی بنوشید ممکن است باعث مرگ شود.

آیا می‌توان با نوشیدن آب وزن خود را کاهش داد؟ آب آشامیدنی به بیرون راندن و دفع سموم و تسریع متابولیسم کمک می‌کند اما به تنهایی نمی‌تواند عاملی برای کاهش وزن شما باشد. پس باید خوب بخورید و ورزش کنید تا وزن خود را از دست بدهید.

آیا بیش از حد آب خوردن می‌تواند وزن را اضافه کند؟ بله، اگر آب زیادی بنوشید این آب اضافه در بدن باقی می‌ماند و در نتیجه وزن شما دچار افزایش خواهد شد.

توجه: این مطلب از منابع خارجی ترجمه شده و تنها جنبه اطلاع‌رسانی و آموزشی دارد. از این رو توصیه پزشکی تخصصی تلقی نمی‌شود و نباید آن را جایگزین مراجعه به پزشک جهت تشخیص و درمان دانست.

توجه فوری

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای پوشاک گرم، کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات زمستانی به بی‌خانمان‌ها.

بی‌خانمان‌ها در شهرهای مان احتیاج به توجه ما دارند. در این سرمای سرد، مرکز اسلامی شمال کالیفرنیا برای تهیه و جمع‌آوری پتو، پوشش‌های گرم، کیسه خواب و غیره به کمک شما نیازمند است.

برای دریافت اطلاعات بیشتر و مشارکت در این کار نوع دوستانه، لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید.

۷۶۰۰-۸۳۲-۵۱۰۰

suzaun.hirbod@iccnc.org

ادامه مطالب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

مدیر و سردبیر آن فرج بال افکن بود. بال افکن را در روزنامه همشهری دیده بودم. آنجا مترجم بود. حالا چند سالی است با خانواده اش ایران نیست. در کانال بی بی سی تهیه کننده خبر و گویندگی می کند و به مناسبت های دیگر هم مطالبی می نویسد و می خواند، منجمله درباره موسیقی. اگر فهرست کامل مطالب این شماره مجله فارسی را برایتان بنویسم باور نمی کنید که در یک شماره چقدر مطالب تازه و خواندنی می توان آورد. روی جلد آن هم تعدادی از دختران یا زنان ما را نشان میداد که رفته اند آتش نشان شده اند و در این حرفه پرمخاطره چه مهارت و شجاعتی دارند. حالا به گمانم دیگر این مجله نیست با اگر هست مثل قبلی ها نیست.

شوهر آهوخانم: بیش از ۶۰ سال پیش که کتاب شوهر آهوخانم به قلم محمدعلی افغانی چاپ و منتشر شده بود، دریا بندی که از اعضاء درجه یک سازمان فرانکلین بود، این کتاب به دستش افتاد. سه روز به محل کار نیامد و در خانه نشست و این کتاب مفصل را خواند و از خواندن آن دل نمی کند. بعدا شنیدم می گفتند این اثر هم وزن بهترین آثار نویسندگان نامدار روسیه است. دیروز بخش هایی از این اثر نامدار را به صورت صوتی شنیدم. نثرش قوی دقیق مثل نثر هدایت در داستان زنی که شوهرش را گم کرده بود. اگر این کتاب را گیر آوردید بخوانید. محمدعلی افغانی کتاب دیگری هم دارد بنام شلغم میوه بهشته البته این اثر به پای شوهر آهوخانم نمی رسد.

بر آنان روا می دارند با گوشت و پوست خود حس می کنند و آمارها به آنها نشان می دهند که در هر دهه ۱۰ درصد بر تعداد آنها که زیر خط فقر زندگی می کنند افزوده می شود، یعنی پس از ۴ دهه ۴۰ درصد از ایرانیان به زیر خط فقر رانده شده اند و اکنون ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند (۲) و از تورم ۷۰ درصد مایحتاج زندگی در رنجند (مقایسه کنیم با نرخ ۲/۷ درصد تورم عربستان). اما برای آنکه مردمان پای در میدان مبارزه نهند تنها این فلاکت کافی نیست، درد فلاکت بدون چشم اندازی برای آینده می تواند نتایجی معکوس به بار آورد، یعنی به تمکین بیش از پیش آنها در مقابل حاکمان ستمگر بینجامد، چنانکه در زیمبابوه در دوران موگابه مردم تورم یک میلیون درصد را هم «پذیرفته بودند»، در اوکراین در دوران استالین علی رغم قحطی، ما شاهد خیزش های بزرگ مردمی نبودیم.

بعلاوه ایران یک جزیره دورافتاده در اقیانوس آرام نیست، بلکه در یکی از حساس ترین مناطق دنیا قرار دارد، یعنی منطقه ای که هنوز یکی از اصلی ترین تامین کنندگان انرژی جهان است. هم چنین نباید فراموش کرد که تحولات سیاسی اجتماعی خاورمیانه تاثیر مستقیم خود را در اروپا و تمام جهان دارد. از این رو حیاتی است که نمایندگان انقلاب ما بتوانند با جهان سخن گویند، اهداف ما را بیان کرده و متقاعدشان سازند که انقلاب ما و آرمان های آن در دراز مدت به نفع ثبات، امنیت و سعادت آنهاست.

تاریخ انقلابات و تحولات جهان معاصر نشان می دهد که بدون این ارتباط و تعامل با جهان بویژه جهان دموکراتیک هیچ جنبش و انقلابی به سرانجام نرسیده. نمونه مشخص آن تحولات اوکراین است که بدون تماس و یاری ستاندن از جامعه جهانی و متقاعد کردن آنها برای حمایت از اوکراین، تنها سرنوشت ممکن برای شان ذوب شدن در هاضمه سیری ناپذیر پوتین بود. و همچنانکه اسناد حزب «کنگره ملی آفریقای جنوبی» به ما می گویند: بدون حمایت نیروها، احزاب و دولتهای دموکراتیک پیروزی بر رژیم آپارتاید غیر ممکن بود.

از همین رو انقلاب ما در درون کشور هم چشم امیدش به نمایندگانش در «منشور همبستگی مهسا» بود. جوانان ما در نبرد رو در رو بر این امید بودند که صدایشان از طریق این تشکل در چهارسوی جهان شنیده شود. افزون بر آن در فردای پیروزی، تا انتخاب دولت، نمایندگان قابل اعتمادی سکان این کشتی طوفان زده را برعهده گیرند. از هم پاشیدن این ائتلاف، چنانکه مفسر «فاینانشال تاجمز» بر آن تاکید دارد، ضربه ای بر مبارزه و مبارزان بود.

۱- این به معنای کم بها دادن به مبارزات نسل های قبلی مبارزان از ۵۷ تا کنون نیست. آنها در شرایط دیگری جنگیدن و گاه سحرگاهان ۱۰۰ها تن از آنان به جوخه های مرگ سپرده شدند.

۲- این روند در دهه های ۴۰ و ۵۰ کاملا معکوس بود و منظم از دهکهای زیر خط فقر کاسته می شد.

ادامه مطالب انقلاب مهسا... از صفحه ۲

دوران گذار انقلابی: روشن است پروسه انقلاب نه همانند بنای یک قصر با شکوه که منظم بر اساس طرح، برنامه و بودجه مشخص به پیش رود، بلکه همانند همه پروسه های اجتماعی زیگزاگ گونه راه خود را رو به جلو باز می کند، چنانکه کارل مارکس در «هژدهم برومر» آن را به موش کور پیری که راهش را از درون نقبها به پیش می گشاید، تشبیه کرده.

بد نیست به یاد آریم، انقلاب کبیر فرانسه حداقل ۱۰ سال از ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ (سال به قدرت رسیدن ناپلئون) به درازا انجامید، بدینگونه پس از نشیب و فرازهای بسیار، نظم نوین و مدرن سرمایه داری با از عرصه خارج کردن نظم و نسق فئودالیسم و کنار زدن اشرافیت بر اریکه قدرت نشست. همچنان که انقلاب دموکراتیک و آزادبخش اوکراین به تعبیری از آغاز قرن جدید شروع و تا ۲۰۲۲ به دازا کشید، فازهای متفاوتی را پشت سر نهاد و در پاره های از این فازها می توان از عقب گرد روند انقلاب اوکراین سخن گفت که دوران قدرتمنداری «یانوکوویچ» از ۲۰۱۰ تا فوریه ۲۰۱۴ نمونه آن به شمار می رود.

چرا انقلاب چون ماه های قبل شتابان نیست؟: یک قانون شناخته شده انقلابها می گوید: انقلاب آنگاه به وقوع می پیوندد که نه تنها توده های مردم دیگر نخواهند که چون سابق زندگی کنند، بلکه حاکمان هم نتوانند چون گذشته حکومت کنند. از این رو ما در انقلابها شاهد افزایش چشم گیر اعتراضات مردمی هستیم و چنانکه خانم «چنوه» استاد دانشگاه هاروارد در اثر برجسته خود «چرا مقاومت مدنی کارساز است» می گوید اگر ۳/۵ درصد مردم منظم در فعالیت های انقلابی شرکت کنند، معمولا دیری نخواهد پایید که حاکمیت در مقابل اراده مردم مجبور به تسلیم می شود.

انقلاب مهسا نیز از این قاعده مستثنی نبود و مردم به ویژه جوانان در صدها شهر از مشهد تا آبادان، از سقز تا زاهدان در چند ماه متمادی با تظاهرات پی در پی، جنگ و گریز با نیروهای سرکوب گر پلیس، بسیج و سپاه، تظاهرات شبانه در کوچه و خیابان یا بر بام خانه، شعارنویسی، آتش زدن مراکز بسیج... فریاد نه به رژیم ولایت فقیه را سردادند. وسعت تظاهرات، تنوع اشکال، گسترده گی قومی، انرژی پایان ناپذیر و حدت آن رژیم را علیرغم توحشش در مقابله بازدارنده با جنبش ناتوان ساخت.

بعلاوه رژیم که در پروسه غربالگری خود در پروسه انتخابات ۱۴۰۰ بخشی از حامیانش، در رده های بالا نظام، را قربانی کرده بود، در مقابله با خیزش مردمی دچار ریزش سهمناک دیگری شد، و کمتر کسی از «خواص» حاضر به ابراز همراهی آشکار با خامنه ای گردید، بالعکس بسیاری مسقیم و غیرمسقیم او و ملازمان رکابش را به درس نگرفتن از گذشت روزگار متهم کردند (بیانیه مجمع مدرسین حوزه علمیه قم در ۳۰ تیر نمونه ای از آن است). خامنه ای خود چند هفته از صحنه ناپدید گشت. اما او همچون گذشته تنها یک راه در مقابله با انقلاب می شناخت: توحش عریان. و آنگاه که دریافت در حساس ترین ارگان هایش هم لرزه افتاده و کار بدانجا کشیده که حتی پاره ای از سرسپردگان سپاه در سوریه از سر نگرانی برای همسران بازداشت شده خود صحنه را ترک کرده اند. رژیم مافیایی تهی از هر آرمان و ایده آل تنها تصمیم به افزایش حقوق و مزایای نیروهای سرکوب و بکارگیری مفلوک ترین و پسمانده ترین «موجودات» ممکن گرفت و هر دم بر شدت خشونت افزود.

حاکمان این بار اما با نسلی روبرو بودند که به هیچ روی سودای تسلیم را در سر نداشت. (۱) نسلی که نه از شلیک به چشمانش ترسید، نه از تجاوز و نه از آتش زدن اوین. نیکا الهام بخش حدیث شد و حدیث شعله مقاومت را در جان سارینا افکند و آنگاه توماج گفت روحی دیگر در من دمیده شده. اما این بار جوانان در مبارزه تنها نبودند، خانواده مهسا چله می برپا کردند که ایرانی را لرزاند، پدر فرزین معروفی بر مزار پسرش در روز تولد این کشته شده اعتراضات چنان رقصید که ملتی بیدار گشت. پدر داغدار محمد کرمی با کمری شکسته، دست های لرزان و پینه بسته نه تنها بر بدن پسر ورزشکار و مظلومش خاک مرگ رخت، بلکه محمد حسینی بی کسی را هم به خاک سپرد و درسی از همبستگی به ملتی داد.

انقلاب جز انرژی و فداکاری، احتیاج به چشم انداز دارد: اما چنانکه می دانیم انقلاب نه مسابقه دو صد متر، بلکه یک ماراتن است که باید با گام های سنجیده، مرحله به مرحله و با استقامت پیموده شود و این تنها زمانی میسر است که نه تنها مردم مصمم گردند که بر درد و رنجی که حاکمان بر آنها تحمیل کرده اند پایان دهند، بلکه به آینده راهی که می روند و چشم انداز جهان پس از سرنگونی امید داشته باشند. به سخن دیگر درست است که ایرانیان فلاکتی را که حاکمان جمهوری اسلامی

ادامه مطلب صدور وثیقه... از صفحه ۲۳

حسام فرد اجتماعی است و قبل از این ماجرا کلی دوست و رفیق داشت، اما برازجان شهر کوچکی است و تهدیدهای نیروهای امنیتی باعث شده مردم بترسند و کسی برای وثیقه پا پیش نگذارد.»

تعیین وثیقه‌های بسیار سنگین برای زندانیان سیاسی گمنام و بازداشتی‌های اعتراضات که از خانواده‌های کارگری می‌آیند، به یکی از رویه‌های معمول اعمال فشار و سرکوب شهروندان در قوه قضاییه تبدیل شده است. پیش از این «فاطمه موسوی»، مادر دو طفل خردسال و از فعالان حقوق کودک در شهرری بعد از بیش از یک ماه بازداشت و با قید وثیقه ۳ میلیاردی آزاد شد، وثیقه‌ای که برای تامین آن همسرش هفته‌ها خود را به آب و آتش زد ولی بازپرس پرونده حتی حاضر نشد اندکی از قرار وثیقه تعیین شده را کم کند، تا او زودتر به آغوش کودکش باز گردد.

ادامه مطلب آیا هوش مصنوعی... از صفحه ۳۳

این تصویری از سرنوشت شوم ماست. اما من، دست‌کم تا جایی که به ذهنمان ربط دارد، چنین آینده تاریکی را پیش‌بینی نمی‌کنم. من عقیده ندارم که چنین جهانی در انتظار ماست. به نظر، دلایل خوبی برای خوش‌بینی وجود دارد. این امیدواری متکی بر زندگی شش اندیشمند یونان باستان است که مبانی مفهوم دانش را بنا نهادند و آن را تعریف کردند: فیثاغورث، سقراط، افلاطون، ارسطو، هروودت و اقلیدس. ذهن این شش نفر، که به حق محترم‌اند و از آزمون زمان سربلند بیرون آمده‌اند، اساساً با بهترین اندیشمندان کنونی چندان تفاوتی نداشت، به‌استثنای یک جنبه مهم: در زمان زندگی آنها چیزهای بسیار کمتری برای شناختن وجود داشت.

حرف بامزه و مشهور کارل پوپر، «دانش محدود است اما نادانی نامحدود»، از نظر واقع‌بینانه درست است اما با این همه، میزان دانش در دنیای فکری معاصر ما بی‌اندازه بیشتر از زمان زندگی اندیشمندان بزرگ باستان است. این شش نفر و هم‌تایانشان (به‌استثنای ارسطو) چندان اهل سفر نبودند و در دنیایی می‌زیستند که به علت کمبود دانش جغرافیایی و تاریخی و ناچیز بودن آثار مکتوب، ضرورتاً محدودتر بود. بنابراین، هرچند ذهن آنها آکنده از دانش زمانه بود اما تقریباً همچون یک لوح سفید بود، تقریباً خالی، مستعد یادگیری، مهتای تفکر، و آماده هدف. به همین دلیل ذهن مدرن ما، پس از پاک شدن از همه آنچه الگوریتم‌های امروزی اطلاعات غیرضروری می‌شمارند، به اندازه ذهن آن شش نفر آماده تفکر، جست‌وجو، حیرت، تأمل، تخیل و آفرینش خواهد بود.

بنابراین، من انقلاب الگوریتمی امروز را نوعی پاکسازی ضروری می‌دانم، جنبشی که از طریق آن خود را از شر خرده‌تکه‌های انباشته‌شده حیات فکری مدرن رها می‌کنیم و سادگی آکنده از استعدادمان را بازی می‌بایم.

هرچند شاید خیال‌بافی به نظر برسد اما ممکن است که در این جامعه جدید پساوش مصنوعی شاهد ظهور یک اقلیدس جدید، یک افلاطون جدید و یک هروودت جدید باشیم. شاید اکنون چنین افرادی در آستانه ظهور باشند و به‌زودی از خاکستر سازندگان میلتون کینز برخیزند، شاید نسخه جدیدی از اخلاق (اثر ارسطو) را برای ما بنویسند، یا همچون نظریه‌پردازی درخشان ۲۵۰۰ سال قبل ارسطو، ارزش واقعی خوشبختی و سعادت انسان را از نو به ما بیاموزند. اگر این فایده واقعی پاکسازی ذهنمان از کارهای دل‌خوش‌کنی است که شاید بهتر است به ربات‌ها واگذار شود، در این صورت بی‌صبرانه منتظرم که چنین اتفاقی رخ دهد.

با افسانه‌ها و قصه‌های قهرمانان این سرزمین شب‌های زیادی را بیدار ماندم و دور کرسی از حافظ و فردوسی و استاد شیرکوبیکس، غزل و حماسه و شعر رهایی شنیدم و به زادگاه مادری که روستایی به نام کارزان از توابع ایلام در غرب کشور است و سرزمینم ایران که خواستگاه تاریخ و تمدن و ادب و هنر می‌باشد افتخار می‌کنم و برای همین هر از چندگاهی با مرور روزگار شیرین گذشته و نوشتن از سال‌های غزل و ترانه سعی می‌کنم از بار اندوه امروز ناخوش و تلخ کم کنم و شما را با خودم همراه کنم و امیدوارم معدود هموطنانی که مرا بخاطر نوشتن این خاطرات سرزنش می‌کنند درک کنند که امروز تلخ ما حاصل سال‌ها فراموش کردن دیروز پراقتدار میهن و فاصله گرفتن از فرهنگ ملی و آیین و رسومات محلی و سبک زندگی ایرانی است. این سرزمین بهشت رنگ‌ها و لهجه‌هاست و زمانی که کنار هم و دست در دست هم قرار بگیرند زیباست.

ادامه مطلب سایه مرگ... از صفحه ۴۸

مرگ او را تحت عنوان «حادثه حین کار» ثبت کردند! همکار ما جلوی چشمان مُرده بود اما کارفرما، یا همان ارباب، فریاد می‌زد: «برگرد سر کار، برگرد سر کار آقا...!» مرگ ارزان... کار ارزان... کارگر ارزان... بردگی ارزان...»

پالایشگاه‌ها: «در پارس جنوبی، گازی رو که از سکو، استخراج می‌شه به این‌جا می‌آرن تا پالایش بشه. به این گاز اصطلاحاً می‌گن: گاز ترش! یعنی گاز ناخالصی که علاوه بر متان و ده‌ها ماده دیگه، به ماده سمی داره به اسم «هاش دو اس...». این ماده آن‌قدر هولناک و کُشنده است که اگر به میزان «هزار پی‌پی‌ام» از مولکول این ماده در هوای سایت وجود داشته باشه، دیگه شمای کارگر در اون محیط فقط «ذم» داری و «بازدم» نداری! یعنی شمای کارگر در کسری از ثانیه کشته خواهی شد. گازی که از سکو استخراج می‌شه تا به گاز شیرین تبدیل بشه، چهار یا پنج هزار پی‌پی‌ام، هاج دو اس داره! این ماده‌ای اشتعال‌پذیره و هر آن ممکنه جرقه یا اتفاقی به انفجار منجر بشه.»

هشت سال قبل: «بر اثر انفجار همین ماده، دو برادر کشته شدند. نه یک بار، نه دو بار... چندین و چند بار همکاری ما کشته شدند، همکاری که جلوی چشم خودت، در حوض گوگرد با دمای (۱۲۰ درجه) می‌افته و ذوب می‌شه... و فقط تونستن موهاش رو پیدا کنن. از این زندگی کارگری، برای خانواده‌اش فقط یک دسته مو باقی موندا!» «کارگری کردن در عسلویه، فقط تحمل آفتاب و آلودگی نیست، فقط تحمل حق‌خوری و دزدی مزایا و زندگی ما نیست. این کارگر توی جبهه جنگیه که نمی‌دونه رئیس جنگ دقیقاً کیه و کجا نشسته، هم‌رزم‌های زندگیش رو از دست می‌ده، هر روز با یه حادثه، هر روز با یه اتفاق... انسانیت در زندگی روزانه کارگران عسلویه مثل آب بخار می‌شود و از میان می‌رود.»

«قرار است که چه اتفاقی بیفتد؟ افرادی که دوستش داشتند، از دستش داده‌اند». هیچ چیز متوقف نمی‌شود، ماشین‌های پالایش، افراد، دست‌ها و بدن‌ها همچون رقص مرگی در لابه‌لای سایه‌های غول‌آسا بر فراز دریای نفت، به کار خود ادامه می‌دهند و تنها برای یک لحظه قسمتی از پیکر این غول آهنین مثل خطای ناچیز کوچکی متوقف می‌شود و بعد دوباره...»

با پوزخند بسیار تلخی می‌گوید: «نه، هیچی. برای پیمانکار هیچ اتفاقی نمی‌افتد. یک مراسم ختم ساده برای آن کارگر برگزار خواهد شد و دوستانش برای ادای احترام به بازماندگان جنگ در آن شرکت خواهند کرد.»

اینجا همیشه اعتصاب و اعتراض است، هم در بین نیروهای رسمی و هم در میان کارگران پیمانی. گاهی خبررسانی می‌شود اما در اکثر موارد به علت کم‌شمار بودن اعتصاب‌کنندگان در نطفه خاموش می‌شود. کارگران به کیفیت پایین غذاهای روزانه اعتراض کرده بودند، در همان روزهای کمپین ۱۴۰۰. شخصی که در گروه عمومی کارگران در «واتس‌آپ» با اعتراض به کیفیت پایین غذا همکاران را به اعتصاب دعوت کرده بود، یک روز بعد به اطلاعات سپاه پاسداران احضار و تهدید به اخراج شده بود! «اعتراض همیشه هست، تهدید هم خواهد بود. ولی ما به این زندگی عاری از احترام و انسانیت عادت نخواهیم کرد. تهدید و ارباب دیگر جواب نمی‌دهد.»

ادامه مطلب دلنوشته... از صفحه ۴۲

گاه به علت حمام کردن، اهل خانه مجبور می‌شدند در یک روز چند بار مسیر را رفت و برگشت بزنند و من همیشه با دیدن مادرم که وقتی برمی‌گشت سرتاپایش می‌لرزید، غمگین می‌شدم و در مراحل بعد برای اینکه کمکش کنم همراهش می‌رفتم. سخت‌ترین لحظات متعلق به زمانی بود که الاغ نداشتند و مجبور بودند دبه آب را بر روی شانه بگذارند، ولی چیزی که بعد سال‌ها هنوز مرا به آن خاطرات دلگرم می‌کند این بود هیچگاه نمی‌دیدم که از این شرایط عصبانی باشند و غر بزنند و همیشه نگاه پر مهر و کلامی پر از عشق و عاطفه داشتند و لبخند از لب‌هایشان جدا نمی‌شد. آن سال‌ها و مردمانش بدون تکرار هستند. ظهرها وقتی موقع نهار می‌رسید هیچوقت درباره اینکه غذا چی داریم پرس‌وجو نمی‌کردیم. همگی چهار زانو دور سفره جمع می‌شدیم و هر چی مادر در آن دیگ‌های مسی قدیمی می‌پخت را با لذت و اشتها نوش جان کرده و ارزش تشکر می‌کردیم و خداوند را سپاس می‌گفتیم. من کودک بزرگ شده میان کوهستان‌های زاگرس و درختان بلوط ریشه‌دار هستم و میان مردمانی که از پیشینه و فرهنگی قوی و غنی برخوردار هستند قد کشیدم و

ادامه مطلب زین العابدین مراغه‌ای... از صفحه ۷

است. امروز بازار مار زلف و سنبل کاکل کساد است. موی میان در میان نیست. کمان ابرو شکسته. چشمان آهو از بیم آن رسته است. به جای خال لب از زغال معدنی باید سخن گفت. از قامت چون سرو و شمشاد سخن کوتاه کن. از درختان گردو و کاج جنگل مازندران حدیث ران. از دامن سیمین بران دست بکش و بر سینه معادن نقره و آهن بیابیز. بساط عیش را بر چین. دستگاه قالی بافی وطن را پهن کن. امروز هنگام استماع صدای سوت راه آهن در کار است نه نوای عنذلیب گلزار. باده عقل فرسای را به ساقی بی حیا واگذار. تجارت تریاک وطن را ترقی و رواج بده. حکایت شمع و پروانه کهنه شد، از ایجاد کارخانه شمع کافوری سخن ساز کن. صحبت شیرین لبان را به دردمندان واگذار. سرودی از چغندر آغاز کن که مایه شکر است. والحاصل، این قبیل خیالات فاسده را، که مَخَل اخلاق اخلاف است، بهل کنار. از حب وطن، ثروت وطن، از لوازم آبادی وطن ترانه ای بساز. از این شاعری که پیش گرفته اید برای دنیا و آخرت شما چه فایده حاصل تواند شد؟ وطن شما از مظالم این حکام بی مروت نه چنان خراب شده که دیگر آبادی آن را تصور توان نمود. هرگاه تو شاعری و از حکمت شعر خبرداری سرگذشت امروزی ما را نظم کرده در شهر سمر کن تا خلق بدانند در ایران چه خبر است و هموطنانتان را از حقوق بشریه خودشان بیاباگاهان که در مقابل تعدیات این مشت خذله بیش از این بردباری نکنند. مرد عزیز، وطن شما پایمال جور شده، از غایت جهل هیچ در پی دفع آن نیستید و علم و فضلی که دارید همین بستن چند کلمات بی معنی به هم دیگر و بافتن بعضی دروغ های بی فروغ درباره جمعی از اراذل ناس است که بافنده آن را ملک الشعرا شمس الشعرا نام داده در صدر مجلس می نشاندند. (۱۱)

جنبه دیگر از نقد ادبی زین العابدین مراغه‌ای انتقاد او بر سبک نویسندگی متکلف تاریخ نویسان ایرانی است. در این زمینه البته سابقه پیشروی با میرزا فتح علی آخوندزاده است و نقدی که او بر تاریخ روضه الصفا تالیف رضا قلی خان هدایت نوشته است. این آخوندزاده بود که برای نخستین بار از مغلق نویسی، اغراق گویی و پرحرفی ادیبان تاریخ نویس سخت انتقاد کرد و به فن درست تاریخ نویسی و تحلیل عقلی و علمی تاریخ توجه نشان داد و بر آثار لفظ پردازانه تاریخی مانند تاریخ وصاف و ذره نادره تاخت. (۱۲) پس از او، البته، سهم میرزا آقاخان کرمانی در نوشتن تاریخ واقعی قابل توجه است. (۱۳) اما بروی هم نظرگاه زین العابدین مراغه‌ای در نقد ادبی زیر نفوذ آخوندزاده است.

در زمینه نقد تاریخی اشاره انتقادی زین العابدین مراغه‌ای در سیاحتنامه نشان دهنده آگاهی او از مفهوم درست تاریخ نویسی و آشنایی او با نقد منتقدان پیش از خود اوست. می نویسد: «نمی دانم اهل ایران برای یاوه گویی چه قدر وقت شریف و عزیز خود را ضایع و چه قدر تکالیف شاقه به مردم حمل می نمایند. در کتب و مراسله جات آن قدر عبارات و الفاظ مغالطه مخلوط به مطلب کرده اند که کتاب و مکتوبشان غلیظ شده، که اگر یک ساعت بخوانی هیچ مطلب مفهوم نمی گردد. نه سر دارد و نه بن. سه دفعه تاریخ وصاف را خواندم، یک کلمه از آن را خاطر ندارم. آدم بی انصاف مثل جمال حطب در عوض آن قدر زحمت بر خود مایه شماتت می گذارد؟ کسی نیست که بخواند و نویسنده را شماتت نکند، چه ابدا مفهوم نمی شود چنگیز چه غلط کرده و چه ظلم نموده و برای چه کرده و هلاکو چه ... خورده؟ باوجود این مشکلات چنین کتاب را می دهند دست اطفال مکتبی، اگر نفهمد پای چوب و فلک به میان می آید. و حال آنکه معلم خود نفهمیده و مصنف هم جز قلبه گویی و لغت پردازی منظوری از معنی نداشته است. (۱۴)

زین العابدین مراغه‌ای هر نوع مبالغه شاعرانه ای را در نظم و نثر جایز نمی داند. نظرگاه او در ادبیات و در تاریخ بیان واقعیات و پرهیز از هر نوع خیالبافی و اغراق است. او وقتی آثار رجال ادیب دربار قاجار را می خواند که نظم و نثر خود را در خدمت خوشامدگویی شاه قرار داده اند و راه دروغ و اغراق پیموده اند، بر می آشوبد و می نویسد: «بهره ای که از آیین وزارت و حکومت دارند همانا پیوند کردن دو سخن دروغ به همدیگر است که شعرش نام گذاشته اند. بعضی به واسطه آن سخنان به هم پیوسته پادشاه را به آسمان برده، معراج می دهند و برخی هم دارا و اسکندر را از گور در آورده، تفنگ به دوشش داده، به قراولی و درباری درگاه سلطنت وا می دارند. زمره ای نیز در عدالت نوشیروان و در زهد و تقوا او را ثانی ابادز و سلماناش می شمارند و فرقه ای از آن بی آرمان نیز خرس کشتن پادشاه را در جنگل در ردیف ضربت اسد الله الغالب در روز خندق می نگارند. امپراتور آلمان همه ساله صد برابر پادشاه ایران در شکار چرنده و پرنده و درنده به تیر می زند، اما هیچ یک از شعرای آلمان در ستایش تیر و کمان آن قصیده ای نمی سرایند. چه می دانند که مستهبه نمی شود.

زمانی نیز آن چنان از شنیدن «قصیده وطنیه» ادیب الممالک فراهانی در نقد شاعران زمانه، که به جای ستایش وطن به مدح ممدوح یا عشق معشوق پرداخته اند، به هیجان می آید که از زبان ابراهیم بیک می نویسد: «به به، آفرین به چنان شعر و شاعر! مرحبا شاعر زرین قلم! در حقیقت اصل شعر و شاعری و سخن صدق و دیانت این است. در این مدت یک نفر شاعر عجیب پیدا نشد که به این اسلوب قصیده بسراید. ابدا حیا نمی کنند. ممدوح که در پیش روی مردم ایستاده مانند کاکا سیاه، یوسف مصری نامند و چشمان کوروش را، که هر بی بصر می بیند، نرگس شهلا گویند. مردکه را هر روز زنش تف به رویش می اندازد و پس گردنی می زند و از ترس بی چراغ به خلا نمی تواند رفتن، در شجاعت به رستم دستان و سام نریمان برتری می دهند. پست ترین مخلوقات را فضیلت مدار می نامند. ممدوح پدر نامرد هم خجالت نمی کشد و محبوب نمی شود. با آنکه می داند اوصافی را که به او نسبت می دهند همگی برعکس و بی اصل است. اگر گل و خار، لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین، خسرو پرویز، ماه و آفتاب نبودی، ندانم این شاعران بی مشعر چه کردندی و تشبیه ممدوح به چه نمودی.» (۷)

اما زین العابدین مراغه‌ای آن چنان در اعتقاد به تعهد شاعر و نویسنده در تبلیغ و تعلیم حب وطن پیش می رود که ساده لوحانه می پندارد: «اگر عموم شعرای ما درین مسلک قدم زده، آواز به آواز یکدیگر داده، داد وطن پرستی می زدند، یقینا ما را از گرداب مهلک جهالت به ساحل نجات و از تیه گمراهی به شاهراه هدایت و سعادت می رسانند.» (۸)

و در جایی دیگر می نویسد: «اگر مولفین و شعرای ما به مفاد «دوست آن است که عیب دوست را همچو آینه روبرو گوید» عمل می نمودند، ملت این گونه گرفتار نمی شد. بلی، اگر ادبای ما به ملت و دولت دشمنی نکرده، خیانت خائنان را آشکار می کردند و کسی که اباعن جَد خائن دولت و ملت بود محسن نمی خواندند، خیانت را از امانت تمیز می دادند، نسب را بدون ادب منفور می داشتند، بدین سختی ها گرفتار نمی شدیم.» (۹) البته نظر کلی زین العابدین مراغه‌ای در تاثیر مضامین انتقاد اجتماعی در قالب شعر و ادبیات در حد خود درست است، اما این خطای عموم روشنگران قرن نوزدهم ایران است که منطق شعر و ادبیات را با منطق حکمت و اخلاق در هم می آمیزند و چنین می پندارند که غرض ادبیات اصلاح اخلاق جامعه است و فساد و انحطاط اخلاقی را می توان با پند و موعظه ادبی رفع کرد. اما چه می توان کرد که زین العابدین مراغه‌ای در عشق به وطن «متعصب» است. عنوان کتاب او سیاحتنامه ابراهیم بیک یا بلای تعصب نیز اشاره ای طنز آمیز به این معنی دارد. او وقتی سرزمین خود را در قیاس با کشورهای صنعتی پیشرفته دنیا عقب افتاده می بیند، خیال می کند گناه این عقب افتادگی از ادبیات فارسی است که اگر مضمون آن از موضوعات غنایی و عاشقانه به مباحث اجتماعی و میهنی روز بدل شود کار و بار وطن نیز سامان می گیرد. از این روست که در جایی در سیاحتنامه، در مجلسی خیالی، که طرحی واقعی از مجالس رجال اعیان مصر است، ضمن انتقاد شدید بر شمس الشعرا (۱۰) توقعات خود را از شعر و ادبیات مطرح می کند: «هی غلیبان و چایبی است می آید. صحبت نیز گرم است. یک نفر از مهمانان را، که در صدر مجلس جای داشت، یکی از حضار مخاطب داشته به آواز بلند گفت: جناب شمس الشعرا، به تازگی چیزی انشا فرموده اید؟ گفت: بلی، دیشب چیزی به نواب والا امیرزاده نوشتم. فردا جمعه است، برده حضورا خواهم خواند. دست کرد به بغل، کاغذی در آورد. بنا کرد به خواندن. و در اتمام هر بیتی از مستمعین صدای بارک الله، احسنت، احسنت، است که بدل می شود. یکی از آن میان گفت: آفرین به خیال مبارک شما، به به، به، چه خوب گفته اید. پس روی به من کرد که چطور است مشهدی؟ گفتم: بنده از این چیزها نمی فهمم. گفت: چه طور نمی فهمی؟ کلامی است که سرپای روح است. گفتم هیچ روحی ندارد. این شیوه کهنه شده. مقتضیات زمان امروز در امثال این ترهات روحی نگذاشته. به بهای این سخنان دروغ در هیچ جای دنیا یک دینار نمی دهند، مگر در این ملک، که سبب آن هم به جز بیکاری و بیعاری و بی علمی و غفلت و دناوت نفس نیست، که ظالمی را دانسته و فهمیده به عدالت و جاهلی را به فضیلت و لثیمی را به سخاوت ستایش کنی و به سبب یافتن این دروغ های بی معنی نیز بر خود ببالی. زمان آن نیست که مرد دانا بدین سخنان دروغین مزور فریفته شود. شاعری، یعنی مداحی کسان ناسزاوار، مانند آن است خوشنویس کشیده کاف و یا دایره نون را خوب می کشد و نیکو می نویسد. دیگر امثال این کارها چندان از فضائل انسانی معدود نیست. تو مطلب را درست بنویس. گو کشیده کاف کج باشد. همه منصفان می گویند راست

ادامه مطلب خاطراتی از هنرمندان... از صفحه ۳۹

از او پرسیدم: «چه می کنی؟» گفت: «سرگرمی من تهیه یک آلبوم هنری است که شامل سه هزار قطعه عکس است. من در این عکس ها که از سال ۱۳۱۸ شروع به جمع کردنشان کرده ام اکثر هنرمندان را روی صحنه دارم. دیشب داشتم عکس های تو را با ایران قادری با نمایش «شوهرم را باختم» می چسباندم. اگر عمری باشد و بتوانم این کار را تمام کنم، این اولین تاریخ مصور تئاتر است که در دسترس علاقه مندان قرار خواهد گرفت.»

اما عمرش کفاف نداد. درست سه هفته بعد، پس از وقوع زلزله سهمگین گیلان، مجید روی صحنه تالار رودکی رفت تا هم شهریاناش را برای کمک به زلزله زدگان تشویق کند. ابتدا خم شد و زمین صحنه را بوسید و بعد با صدائی لرزان گفت که: «خاک جنوب را می بوسم، خاک شرق و غرب و شمال را، خاک گیلان را...» و مردم به پا خاستند و برایش کف زدند. مجید که از مدت ها پیش مبتلا به بیماری نارسائی خون به مغز بود تحت تاثیر این حق شناسی به گریه افتاد، حرفهایش را که زد به طرف پله های صحنه آمد، کمی مکث کرد. حالش خوب نبود. روی پله دوم نشست. عطاالله زاهدی که در اولین ردیف نشسته بود به طرفش دوید. مجید با ناراحتی دست در جیب کرد که قرص هایش را بیرون بیاورد ولی موفق نشد و از حال رفت. فوراً آمبولانس خبر کردند. آمبولانس مجید را به بیمارستان برد. او دوازده روز تمام در حال اغما بود و سرانجام چشم از جهان فرو بست.

سال قبل روز ۲۵ اسفند ۱۳۶۸ از تهران روی یک روحه برای من نوشته بود: «پس از پنجاه و چهار سال که با هم پشت نیمکت های مدرسه می نشستیم. قسمت شد که این چند خط را برایت بنویسم، یا همه چیز بخیر... قربانت و می بوسمت. مجید محسنی، سید مجید»

گفتند که نامحرمی و بوسه حرام است دل گفت که محرم تر از این عشق کدام است؟
بوسیدم و لب دادم، آغوش کشیدم ای محرم من، محرمی و کار تمام است



Pouyan's music
Teaches piano
& keyboard
Children & adults
Dj Pouyan
Live music
For all occasions
(925) 963-7982

ادامه مطلب زین العابدین مراغه ای... از صفحه ۵۴

گروهی نیز که در نثر نگاری دستی دارند سفر فرنگستان او را از مسافرت پسر فیلیپ، که کمر تسخیر جهان را بسته بود، بالاتر گرفته ملاقات او را با ملکه انگلستان هم رنگ داستان بلقیس و سلیمان جلوه می دهند و آن بیچاره را بدین سخنان که از معنی بسی دورند فریفته به خود مشغول می سازند. (۱۵)

و در جای دیگر می نویسد: «شاعران بدبیه گویی و عربی دانی را مافوق کمالات می انگاشتند. کسی که دایره نون را خوب می کشید و حروفات را در شکم یکدیگر می گنجاند، او را صاحب قلم می دانستند، مانند اطفال دو ساله که بزرگتر از پدر را در خانه خود بهتر و از خود قوی تر نمی دانند. چنین بودند افراط گویان و یاهو سرایان و متملقان، و شاعران ایشان را مشتبه کرده بودند. مزاج و تملق آنان را حقیقت می دانستند. در دست جباران و ظالمان و خونخواران سندها از علما و فضلا و حکما و شعرا بود از گردون مداری، رعیت پروری، عدالت گستری، سکندر حشمتی، دارا دربانی، ملایک را پاسبانی بودن.» (۱۶)

- (۱) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، همان، ص ۴۶.
- (۲) فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۶۴.
- (۳) سیاحتنامه، ج ۳، صص ۲۷-۲۸.
- (۴) همان جا، ص ۳۰.
- (۵) همان جا، ج ۱، ص ۲۴۱.
- (۶) سیاحتنامه، ج ۲، کلکته، ۱۳۲۳/۱۹۰۵، ص ۹۱.
- (۷) همان جا، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱.
- (۸) همان جا، ص ۱۸۵.
- (۹) سیاحتنامه، ج ۳، ص ۲۱۱.
- (۱۰) شمس الشعرا لقب سروش اصفهانی، شاعر مداح دربار ناصرالدین شاه قاجار است که آخوندزاده در «قرتیکا» نقد تند و صریحی بر او دارد. زین العابدین مراغه ای در نوشتن این بخش در تاثیر لحن و نظرگاه کلی آخوندزاده در «قرتیکا» است.
- (۱۱) سیاحتنامه، ج ۱، صص ۱۲۴-۱۲۶.
- (۱۲) رساله ایراد، نسخه خطی شماره ۱۴۹، کتابخانه ملی ایران، آثار آخوندوف، ج ۲، بادکوبه ۱۹۶۱، صص ۳۷۴-۳۹۲.
- (۱۳) نگاه کنید به ف. آدمیت اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، همان، بخش ششم.
- (۱۴) سیاحتنامه، ج ۲، همان، صص ۱۰۱-۱۰۲.
- (۱۵) سیاحتنامه، ج ۱، همان، صص ۸۸-۸۹.
- (۱۶) سیاحتنامه، ج ۳، همان، ص ۲۲۸.

ادامه مطلب زندگی با طعم... از صفحه ۲۱

از محیط بسته خود بیرون بروید و در محیط تازه ای مانند طبیعت قدم بزنید. مدیتیشن را همراه با موسیقی صدای آب یا طبیعت انجام دهید. شروع به شمردن مواهب زندگیتان کنید و به جای آن که به آن چه ندارید تمرکز کنید، به آنچه دارید فکر کنید و روزانه آنها را در دو نوبت شب و روز در یک دفتر بنویسید. لیستی از فرد یا افرادی که در بهم ریختن حال شما موثر بوده اند تهیه کنید. برای آنها نامه بنویسید و به طور شفاف، ناگفته هایتان را برای شان توضیح دهید. برای آنها بنویسید که چگونه و کدام رفتار و اعمال شان، زندگی شما را دچار بحران موجود کرده است. نیازی نیست این نامه را به آنها بدهید. پس از آن که نوشتید، می توانید در آب روان بیندازید و یا بسوزانید و خاکستر آن را به آب بدهید. برای گذر از مرحله خشم، تنفر و رسیدن به بخشش از یک روانشناس یا مربی کمک بگیرید. اینک در کاغذی جداگانه و یا دفتر شکرگزاری تان فهرستی از خوبی هایی که این افراد در گذشته به شما کرده اند را بنویسید و از آنها در زیر اسم مشان تشکر و قدردانی کنید. فهرستی از علاقه مندی های خود، مانند نقاشی، موسیقی، آشپزی، ورزش و... تهیه کنید و زمانی را برای شروع انجام آنها تعیین و اقدام کنید. صفحه هات مجازی و یا کانالهایی که به هر شکل حال شما را بد می کنند و روحیه شما را بهم می ریزند را حذف کنید و دوستانی هم که به این صورت دارید را از لیست دوستان خود آنفالو کنید. در انتها چنانچه افسردگی و غم درون تان با این اقدامات بهتر نشد، حتما خیلی زود با پزشک خود ملاقات کنید.

از اینکه تا انتهای این مقاله همراه من بودید صمیمانه سپاسگزارم و همراهی شما را با صفحه عشق و آرامش در ماهنامه وزین پژواک قدر می دانم. لطفا موضوعات مورد علاقه تان را که تمایل دارید در مورد آنها مطلب بنویسم با ما به اشتراک بگذارید. دوست تان دارم و خواهان عشق و آرامش روز افزون برای همه شما هستم.
با ارادت و مهر

این مجلد، بیش از آن است که با نامه‌ای بتوان ادا کرد. احمد آرام، معاون دکتر مصاحب در دایره‌المعارف، می‌گوید: «شاید هیچکس به اندازه بنده نداند که در این کار بزرگ چه اندازه از عمر و جان خود را مصروف داشته‌اید و نیز نداند که جز با وجود شخص عزیز چو جناب عالی ممکن نبود، و تا سال‌های دراز دیگری نیز ممکن نیست، اثری شبیه به این در زبان فارسی پیدا شود.» دایره‌المعارف فارسی به جز دکتر مصاحب که سرپرست بود، دو معاون داشت، احمد آرام و برادرش، محمود مصاحب. در تحریریه‌اش از جوانان تازه کار و شکل نگرفته برمی‌گزید و آنها را موافق میل خود تربیت می‌کرد. از میان آنها می‌توان از داریوش آشوری، خسرو خسروی، فریدون بدره‌ای، محمدرضا شفیعی کدکنی، ابراهیم مکلا و احمد بطحایی نام برد. اولین جلد دایره‌المعارف بعد از حدود ده سال در سال ۱۳۴۵ منتشر شد و دکتر مصاحب در مقدمه دایره‌المعارف نوشت: «کتاب حاضر برای ما، چون موجودی زنده در حال رشد بوده است. نهالی بوده که جمعی با دلسوزی تمام آن را غرس و از آن مراقبت کرده‌اند و شاهد رشد و نموش بوده‌اند.»

با این نگاه، کار روی جلد دوم دایره‌المعارف با جدیت ادامه داشت، تا اینکه در سال ۱۳۵۰ مدیریت فرانکلین تغییر کرد. صنعتی‌زاده کناره‌گیری کرد و علی‌اصغر مهاجر جانشین وی شد. با تغییر مدیریت روابط مصاحب با مدیر جدید به هم خورد. به گفته دربان‌داری (پس از آن، دستگاه را به شخصی سپردند که به پایان بردن شاهکار دکتر مصاحب از دایره محدود بینش او بیرون بود. کار را از دست دکتر مصاحب گرفتند.) وقتی دکتر مصاحب فرانکلین را ترک کرد، بیش از ۸۰ درصد مقالات جلد دوم آماده چاپ بود و به گفته دکتر علی‌اشرف صادقی «ملت ایران باید افسوس بخورد که در نتیجه جهل و بی‌خردی دست اندرکاران، دانشمند بزرگی چون او باید خانه‌نشین شود و مرجع نفیس و قابل اعتمادی مانند دایره‌المعارف نیمه‌کاره رها شود.»

بعد از آن، جلد دوم به دو قسمت تبدیل شد و سرپرستی قسمت اول جلد دوم را رضا اقصی، از همکاران دکتر مصاحب، بر عهده گرفت و با سرمایه انتشارات امیرکبیر که امتیاز آن را از فرانکلین خریده بود، در سال ۱۳۵۹ چاپ شد. عبدالرحیم جعفری، مؤسس انتشارات امیرکبیر، می‌گوید: «امتیاز چاپ و نشر دایره‌المعارف را به قیمت یک‌ونیم‌میلیون تومان خریدم چون علاقه زیادی به چاپ این کتاب داشتم.»

بعد از درگذشت اقصی، سرپرستی قسمت دوم جلد دوم، به محمود مصاحب، برادر دکتر مصاحب، سپرده شد اما انتشارات امیرکبیر بعد از انقلاب مصادره شد و در اختیار سازمان تبلیغات اسلامی قرار گرفت. به همین دلیل، مدتی طولانی در انتشار باقی‌مانده دایره‌المعارف وقفه افتاد تا آنکه در سال ۱۳۷۵ دایره‌المعارف با برخی اصلاحات توسط سازمان تبلیغات اسلامی انتشار یافت. دایره‌المعارف فارسی دارای ۳۰ هزار مقاله‌ی ترجمه‌شده و ۱۰ هزار مقاله‌ی تألیفی است و ۳۵۷۲ صفحه متن و ۸۱ صفحه مقدمه دارد.

هزینه دایره‌المعارف: همایون صنعتی‌زاده پیش از شروع فعالیت دایره‌المعارف، هزینه آن را ۳۰۰ هزار دلار برآورد کرده بود و هیئت مدیره فرانکلین در آمریکا حاضر نبود چنین هزینه‌ای را تأمین کند. در نتیجه، او را به بنیاد فورد معرفی کردند و آنها پذیرفتند که ۵۰ هزار دلار آن را تقبل کنند، به شرط آنکه آقای صنعتی‌زاده بتواند برای تأمین نیمی دیگر، یک ایرانی را پیدا کند که حاضر شود این بودجه را تقبل کند. تلاش‌های اولیه برای همکاری در تأمین سرمایه مورد نیاز بی‌نتیجه بود، تا آنکه صنعتی‌زاده تصمیم می‌گیرد برود سراغ یکی از دو بانویی که امور مختلف خیریه دست‌شان است، یعنی شمس و اشرف پهلوی. او می‌گوید: «وقتی رقوم پیش اشرف، او قبول کرد که کتاب به اسمش در بیاید.»

البته در نهایت آن‌طور که همایون صنعتی‌زاده می‌گوید، «اشرف پولی پرداخت نکرد و خودش مجبور شد پولش را از «جیب» خودش بپردازد و دکتر مصاحب هم نمی‌دانست و اسمش را در مقدمه آورد. او نمی‌دانست که اشرف آن پول را نداده، من هم نمی‌توانستم به کسی بگویم. گفتنی نبود.»

به گفته هوشنگ دولت‌آبادی: «دکتر مصاحب بعد از فرانکلین، بیشتر وقتش را مصروف پیشرفت انیستیتوی عالی ریاضیات در دانش‌سرای عالی می‌کرد که خود، نامش را مدرسه بررسی ریاضیات گذاشته بود. آخرین اشتغال مهم دکتر مصاحب نوشتن کتاب عظیمی در دو جلد و پنج قسمت با متجاوز از ۳ هزار صفحه تحت عنوان تئوری مقدماتی اعداد بود. با اینکه دکتر مصاحب یکی از جامع‌ترین دانشمندان ایران بود، هیچ‌گاه از رشته اصلی خود، یعنی ریاضیات، دور نماند و آن‌طور که صاحب‌نظران می‌گویند، کتاب تئوری مقدماتی اعداد مهم‌ترین اثر او در ریاضیات و ثمری است که سالیان دراز مورد استفاده دانشمندان و دانشجویان ریاضیات خواهد ماند.»

زندگی «مرد استثنایی»: دکتر مصاحب در خانواده‌ای صاحب‌نام و اهل فرهنگ در سال ۱۲۸۹ در تهران به دنیا آمد. پدرش پزشک ارتش، فاضل، شاعر و خوش‌نویس و مادرش هم اهل ذوق و ادب بود. در دوره تحصیل، شاگردی ممتاز بود و هوش و نبوغ وی زبان زد همه بود. در یک سال دو کلاس را می‌گذراند و دبیرستان را زودتر از بقیه تمام کرد. در سراسر ایران شاگرد اول و نمونه شد و جایزه اول علمی دریافت کرد. در مراسم فارغ‌التحصیلی‌اش محمد تدین، وزیر وقت معارف، حضور داشت و او با سخنرانی‌اش درباره «اعتماد به نفس» توجه همگان را جلب کرد. برای همین هم آقای تدین وی را به عنوان شاگرد اول کل ایران معرفی کرد و وی به اخذ مدال درجه اول علمی نائل شد. ایرج افشار، ایران‌شناس، می‌گوید که «وی زبان فارسی، عربی، فرانسه و انگلیسی را به حد کمال می‌دانست و با زبان‌های آلمانی و روسی به اندازه رفع نیاز و درک کتاب‌های ریاضی و فیزیک آشنا بود.»

در سال ۱۳۰۶، وقتی تازه هجده‌ساله شده بود، به استخدام وزارت معارف درآمد و در سال ۱۳۰۷ در رشته ریاضی در دارالمعلمین (دانش‌سرای عالی) پذیرفته شد و سال ۱۳۱۰ فارغ‌التحصیل شد. او هم زمان با کار در وزارتخانه، در دانش‌سرای عالی ریاضیات درس می‌داد و در سال ۱۳۲۴ در آستانه ۳۵ سالگی به انگلستان رفت تا در کمبریج ریاضیات بخواند. او در آنجا در کلاس برتراند راسل، فیلسوف و استاد ریاضیات، شرکت می‌کرد و در سال ۱۳۲۷ دکترای ریاضیات گرفت. به ایران برگشت و کار تدریس را در دانش‌سرای عالی پی گرفت. با آنکه دل خوشی از کارهای اداری و دولتی نداشت، در وزارت معارف هم مشغول بود.

مصاحب در دوران جوانی به مسائل سیاسی و اجتماعی توجه داشت و به گفته ایرج افشار مدت کوتاهی روزنامه سیاسی، اجتماعی و انتقادی یومی‌های به نام برق منتشر کرد ولی به زودی از پرداختن به این مسائل منصرف شد و یکسره به کارهای علمی پرداخت. مصاحب در اسفند ۱۳۲۱ امتیاز روزنامه برق را گرفت. در خرداد ۱۳۳۲ اولین نسخه آن منتشر شد. این روزنامه از جمله روزنامه‌های تند روزگار بود و چند بار توقیف شد. دکتر مصاحب در یکی از یادداشت‌های خود درباره توقیف این روزنامه چنین نوشته است: «در مملکتی که جزای خیانت، پاداش و مستمری و سزای دزدی، منصب و مقام است، آنان که حقایق را بی‌پرده می‌گویند و می‌نویسند، باید منتظر مشت و تودهنی باشند و پیه توقیف را به تن خود بمانند.» دکتر مصاحب در بیست‌سالگی مجله ریاضیات عالی و مقدماتی را منتشر کرد و در سرمقاله آن نوشت: «احتیاج محصلین و محصلات به وسایلی برای مشق و تمرین و ورزش فکری موجب تأسیس این مجله شده است.»

ایرج افشار دکتر مصاحب را یک «مرد استثنایی» توصیف می‌کند: «با آن که در رشته ریاضیات تحصیل کرده بود و استاد مسلم ریاضیات بود، در رشته‌های فرهنگ فارسی مطالعه جدی داشت. او یکی از نوادر افراد عالمی بود که در چهل و چند سال اخیر بر بساط دانش و معرفت ایران جلوه‌ای به کمال یافت و توانست دامنه فضل و بینش را بر اساس روحیه و روش علمی گسترش دهد.»

دکتر مصاحب به غیر از دایره‌المعارف فارسی، کتاب‌های متعددی در زمینه ریاضی نوشته است و جبر و مقابله خیام، هنوز هم معادل ندارد و در مباحث آنالیز ریاضی و تئوری اعداد منطق صورت از حیث جامعیت و حسن تألیف، سهل و ممتنع و شاهکار است. هم‌زمان به فکر تربیت ریاضی‌دان در کشور بود و مؤسسه‌ای به نام «مؤسسه ریاضیات» راه اندازی کرد که تا زمان مرگش در آن تدریس می‌کرد و بعد از درگذشت وی به نام «مؤسسه تحقیقات ریاضی دکتر غلامحسین مصاحب» نام‌گذاری شد.

یادگار منحصر به فرد: اما اوج ابتکار و نوآوری دکتر مصاحب، دایره‌المعارف فارسی است. ایرج افشار می‌گوید: «دکتر مصاحب در رسم الخط فارسی و ضبط علائم و حروف، صاحب رأی و نظر و ابتکار و تازه‌یابی بود. در دایره‌المعارف فارسی روش او در وضع لغات جدید علمی و ترجمه اصطلاحات خارجی، مشخص است. ابداع حروف ایرانیک برای فارسی به منظور آنکه به جای حروف ایتالیک در متون لاتینی قرار بگیرد و همان نوع استعمال را داشته باشد و نظایر اینها، از ابتکارات پرارزش او است.»

مجتبی مینوی، از ادیبان صاحب‌نام که هم زمان با دکتر مصاحب در فرانکلین سرپرست فرهنگ لغت فارسی بود، پس از انتشار جلد اول دایره‌المعارف، به نقد دایره‌المعارف پرداخت و به گفته عبدالحسین آذرنگ «آتش جنگی را بر افروخت که تا پایان عمر مینوی خاموش نشد.» با این حال، او خطاب به دکتر مصاحب نوشت: «احترام بنده به مقام علمی و کوشش شبانه‌روزی ده‌دوازده‌ساله شما به جهت نشر

ادامه مطلب غلامحسین مصاحب... از صفحه ۵۶

دخترش، ترانه مصاحب، می‌گوید که پدرش همیشه حدود ساعت سه صبح بیدار می‌شد و به مطالعه و نوشتن می‌پرداخت و تا ساعت پنج و نیم کار می‌کرد. بعد، حمام می‌کرد و لباس می‌پوشید و بین ساعت شش تا شش و نیم جلوی دانش‌سرا بود. حتی گاهی اوقات قبل از نهمان به آنجا می‌رسید و منتظر می‌ماند تا در باز شود. ساعت دوازده به منزل می‌آمد و پس از صرف ناهار، مدتی استراحت می‌کرد و دوباره ساعت دو کارش را شروع می‌کرد. دخترش تعریف می‌کند که «آخرین بار هم وقتی من برای آوردن چای به اتاق ایشان وارد شدم، اول به نظرم رسید که در اتاق نیستند. اما بعد متوجه شدم کنار تخت روی زمین افتاده‌اند و در حالی که قلم بین انگشتان شان است، مقداری خونابه از دهانشان خارج شده است.»

دکتر مصاحب در سال ۱۳۵۸ در حالی درگذشت که هنوز جلد دوم دایره‌المعارف منتشر نشده بود. اکنون بعد از بیش از نیم قرن از انتشار اولین جلد دانشنامه، با وجود موج جدیدی که در دایره‌المعارف نویسی در ایران شروع شده است، همچنان کار مصاحب هم‌تا ندارد. تردیدی نیست که گذشت زمان، تغییرات زیادی در مسائل سیاسی، جغرافیایی و فناوری ایجاد کرده و دایره‌المعارف فارسی دچار نوعی کهنگی شده است و باید روزآمد شود. با این‌همه، عبدالحسین آذرنگ، از همکاران فرانکلین که در چند دهه اخیر در زمینه دانشنامه‌نگاری فعال بوده، می‌گوید: «دستاوردهای مصاحب در دانشنامه‌نگاری از چنان شالوده استواری برخوردار است که پس از گذشتن این همه سال از انتشار دایره‌المعارف فارسی، دانشنامه همگانی دقیق‌تر و کتاب مرجعی روشمندتر از آن و حتی اثری هم پایه آن در زبان فارسی انتشار نیافته است.»

منابع: سیروس علی‌نژاد (۱۳۹۵) از فرانکلین تا لاله‌زار: زندگی‌نامه همایون صنعتی‌زاده. تهران: ققنوس.

زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی شادروان دکتر غلامحسین مصاحب، ریاضی‌دان برجسته و بنیان‌گذار دایره‌المعارف نویسی نوین در ایران. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (۱۳۸۸).

عبدالحسین آذرنگ (۱۳۹۹) شصت چهره از میان قاجاریان و معاصران. تهران: کتاب بهار.

ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

حالا هر وقت با آرش جونی تلفنی حرف می‌زنم حال و احوال درختش را می‌پرسد و از این که درختش برگ و بار آورده است کیف می‌کند. یادم می‌آید شش هفت سال پیش، نوا جونی رفته بود یک سیب برداشته بود و آورده بود که: «بابا بزرگ! این را قاچ کن.» سیب را قاچ کردم. گفت: «حالا تخم هایش را بیرون بیا!» تخم‌ها را بیرون آوردم. آنها را روی یک دستمال کاغذی چید و رفت توی باغچه با دقت آنها را کاشت. یک لیوان آب هم رویشان ریخت و آمد توی اتاق. از فردا کارش این بود، همین که از خواب پا می‌شد، بدو بدو میرفت توی باغچه و یک لیوان آب می‌ریخت روی تخم‌ها و هر لحظه منتظر بود درخت سیبش بار و بر بیآورد. حالا اگر آرش جونی به دیدن مان بیاید، خواهد دید درختش چه برگ و باری کرده است.

راستش اسم «سگ» را که آورد بی اختیار از جا بلند شدم با همان ستون فقرات خواب رفته و گردن کج، شترق خواباندم زیر گوش عکاس! او هم نامردی نکرد مثل کشتی گیرها رفت زیر، دو شاخم را بلند کرد و محکم کوباند زمین. و در اثر غلتیدن های متوالی، نورافکن‌ها یکی پس از دیگری شروع به سقوط کردند. سایر مشتریها با شاگرد عکاس موقعی آمدند که توی اتاق ماها حسابی از خجالت همدیگر درآمده بودیم. طرف تمام رخت و لباسم را پاره کرده بود جز کراواتی که به خودش تعلق داشت!

توی کلانتری، بنده می‌گفتم: «جناب سروان ایشان به من توهین کرده» و عکاس ضمن این که صورت متورم و دندانهای شکسته اش را نشان می‌داد اصرار داشت پرونده برود پزشک قانونی! خوشبختانه در اثر نصایح مسئولین کلانتری پرونده به دادسرا محول نشد و عجیب این که وقتی صورت خون‌آلود یکدیگر را می‌بوسیدیم از دیدن آرواره طرف که عین بلال دانه ریخته شده بود چنان لبخندی بر روی لبهایم نقش بسته بود که انگار بلیتم برنده جایزه ممتاز شده!

همین طور که از کلانتری بیرون می‌آمدم نگاهم کرد و گفت: «خب مرد حسابی این لبخند رو می‌خواستی زودتر بزنی!» و من حالا نخند و کی بخند، چون به علت افتادن دو تا از دندانهای جلویی اش موقع حرف زدن بوکسوات می‌کرد! یعنی «زودتر بزنی» را عین تریاکی‌ها می‌گفت: «ژودتر بزنی!!»

به عقیده نجف دریابندری، آثار دیگر دکتر مصاحب غالباً کامل و بی‌نقص است، اما نام دکتر مصاحب بیشتر به مناسبت اثری در یادها خواهد ماند که موفق نشد آن را تمام کند و مانند سایر آثارش بی‌نقص به تاریخ ادبیات فارسی بسپارد.

منظم و سخت‌گیر: هوشنگ دولت‌آبادی، از همکاران و دوستان نزدیک دکتر مصاحب، می‌گوید: «حضور او در رأس اداره تعلیمات عالی وزارت معارف، سعادت برای مملکت بود زیرا در آن روزگار، عده زیادی با مدارکی غیر کامل و یا غیرواقعی به ایران می‌آمدند و مصر بودند که دیپلم آنها معادل دکتری شناخته شود. خود دکتر مصاحب بعدها نقل می‌کرد که وقتی دانشگاه جنگ تأسیس شد، امرای ارتش، وزارت فرهنگ را تحت فشار قرار دادند تا به فارغ‌التحصیلان آن دانشگاه درجه دکتری بدهد. برای بررسی این درخواست جلسات متعددی تشکیل شد که در آنها دکتر مصاحب یک تنه در مقابل آن درخواست نادرست پایداری می‌کرد و بالاخره یک روز گفت به شرطی به اعطای درجه دکتری به فرماندهان دانشگاه جنگ دیده موافقت خواهد کرد که وزارت جنگ هم یک درجه سپهبدی در ریاضیات به دکتر مصاحب بدهد. بعد از این پیشنهاد، موضوع دیگر دنبال نشد زیرا امرای دیدند که سپهبد شدن مردی این چنین راسخ، دشواری‌های بسیاری برایشان فراهم آورد.»

از تعریف و تمجید بیزار بود. دکتر ابراهیم اسرافیلیان، از شاگردان مصاحب، تعریف می‌کند که یکی از هم‌دوره‌هایش خواست از مصاحب تعریف کند که با غضب به او نگاه کرد و حرفش را قطع کرد و با لحنی خاص گفت که «تو آمده‌ای مرا گول بزنی! من بیشتر از هر کس به جهل خود واقفم و می‌دانم که چقدر نمی‌دانم، دکتر اکبر حسینی، یکی دیگر از شاگردان مصاحب، او را «خیلی سخت‌گیر» در آموزش ریاضی می‌داند، به گونه‌ای که برخی دوره مؤسسه ریاضیات را رها می‌کردند. دکتر مصاحب می‌گفت: «اینجا تنبل‌خانه شاه‌عباس نیست، هر کس اینجا آمده، باید مثل خود من که کارم را از ساعت پنج صبح شروع می‌کنم، کار کند، روز و شب و تابستان و در کتابخانه. اینجا تعطیلی ندارد.»

ادامه مطلب لبخند... از صفحه ۳۸

حسب الامر عکاس چشم‌ها را هم گذاشتم و سنین طفولیت را به یاد آوردم که پدرم فوت کرده بود. با این که به علت صغر سن نمی‌دانستم زنده بودن با مردن چه فرقی دارد، از دیدن اشک مادر و خواهر و سایر بستگان بغض بیخ‌گلویم گیر کرده بود. بعداً هم اخراج از کلاس به جرم بدی خط و مصیبت مشق و تکالیف مدرسه و عزای پیدا کردن کار که به رئیس کارگزینی هر موسسه‌ای مراجعه می‌کردم که می‌گفت: «متأسفانه تا اطلاع ثانوی استخدام ممنوعه» و پیدا کردن یک پارتی و خرید کادو برای پارتی با اولین حقوق و بعداً هم مصیبت اجاره نشینی و شب عروسیم که بر سر مهریه کار به زد و خورد کشید و بعداً هم برادر عروس با مشت زد توی آنگاهم و کم‌کم به دنیا آمدن بچه توی بیمارستان و دعوا با حسابدار زایشگاه بر سر گرانی صورتحساب عمل سزارین و گرفتاری سرخک و مملک بچه و بعدش هم فاجعه ثبت نامش در کودکستان، دعوا با متصدی شرکت تلفن که ودیعه را پنج سال قبل گرفته بودند ولی نمی‌خواستند به خانه ما سیم بکشند و باز پیدا کردن پارتی و دادن انعام و خلاصه جور نبودن دخل و خرج و دادن استعفا و با «خرما» چای خوردن به علت گرانی قند و گیر نیامدن عمه و بنا و گرانی مصالح ساختمانی و جریمه صد تومنی توقف ممنوع که هرچی به ستوان مربوطه می‌گفتم: «جناب سروان جون، چون بچه ام مریض است، مجبور بودم جلوی دواخونه نگه دارم نسخشو بیچم» به خرجش نمی‌رفت و خلاصه همین طور که داشتم توی مکافات مشکل ترافیک سیر می‌کردم که صدای آقای عکاس درآمد و گفت: «آقا جون مگه می‌خواهی فرمول اتم کشف کنی که داری آنقدر به حافظه ات فشار می‌آوری؟ آخه جانم ما هم کار و زندگی داریم، اگر بخواهیم واسه هر عکس بی‌قابلیتی آنقدر معطل بشیم که حسابمون تمومه، زود باش آقا جون الهی رو آب بخندی، بخند و راحت کن!»

والله هرچی دارم می‌گردم نقطه روشن و خوشحال کننده‌ای توی زندگیم گیر نمی‌آرم که منجر به لبخند طبیعی بشه. جناب عالی هم که می‌فرمایید مصنوعیش به شهرت بیست و پنج ساله مغازه تون لطمه می‌زنه. این طوری خوب؟! -آخه این لبخند شما عین له له سگ می‌مونه. می‌فرمایید نه بلند شین خودتونو توی آینه ببینین!

ادامه مطلب نوجوانی، عصر... از صفحه ۴۴

نوجوانی با تغییرات بیولوژیکی آغاز می شود. این تغییرات در دختران از ۹ تا ۱۲ سالگی و در پسران از ۱۱ تا ۱۳ سالگی بروز می کند. این تغییرات بیولوژیکی با افزایش وزن و قد به طور ناگهانی بروز می کند. رشد سریع بدنی در این دوره تحت تاثیر هورمون های غدد درون ریز، مخصوصاً غده هیپوفیز قرار دارد. رشد بدنی ۳ تا ۴ سال طول می کشد و اوج آن در دختران ۱۲ سالگی و در پسران ۱۴ سالگی است. در طی این دوره ۱۵ تا ۲۰ سانتی متر بر قد و ۲۰ تا ۲۵ کیلوگرم بر وزن یک نوجوان افزوده می شود. تمام نوجوانان جهان تجربه ای کم و بیش مشترک دارند و آن عبارت است از تغییراتی که همزمان به رشد سریع قد و وزن (همانطور که یادآور شدیم)، قیافه ظاهری و نهایتاً بلوغ جنسی آنها منجر می شود. بلوغ مرحله ای از زندگی است که طی آن فرد به تکامل جنسی می رسد و در نتیجه از قابلیت تولید مثل برخوردار می شود.

نوجوانان و مقوله تصمیم گیری: نوجوانان اوقات زیادی را بیرون از خانه صرف می کنند، مسئولیت های جدیدی را بر عهده می گیرند و کیفیت ونحوه قضاوت و تصمیم گیری آنان نیز اهمیت مضاعف برخوردار می شود. تصمیم گیری درباره رفتن به دانشگاه، انتخاب شغل و انجام تعهدات بین فردی اهمیت بسزایی دارند.

والدین نمی توانند دائماً مراقب برنامه های نوجوانان خود باشند و آنان را برای انجام هر کاری راهنمایی کنند. نوجوانانی که مهارت های تصمیم گیری در آنان به خوبی تاول یافته است بهتر قادر می باشند تا در زندگی به اهداف خود نائل شوند. اکنون توانایی های شناختی، نظیر اندیشیدن درباره مسئولیت ها، تشخیص بین آنچه واقعی و آنچه ممکن است آزمودن فرضیه ها و بازگو کردن نظرات برای استفاده از افکار و استدلال های دیگران را در نوجوانان شاهد هستیم. از عوامل شناختی دیگر که در تصمیم گیری دخالت دارند می توان به تفکر عینی در برابر تفکر صوری، جهت گیری حال در برابر آینده و توجه به جنبه هایی از مطلب در برابر توجه به تمام ابعاد موضوع اشاره کرد. علاوه بر این، نوجوانان قادر هستند تا مقادیر زیاد اطلاعات به خاطر بسپارند و بین این اطلاعات ارتباط برقرار کنند و این اطلاعات دانش و آگاهی آنان را افزایش می دهد. این در حالی است که دانش و بازیابی آن معمولاً با افزایش میزان تحصیلات و سن بهبود می یابد. همان طور که ویگون سکی بیان کرده است کودکان سبک های تفسیری و راه بردهای تصمیم گیری برای اجتماعی شدن را با کمک اعضای خانواده همسالان خود قرار می گیرند.

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه ... از صفحه ۳۶

البته، هرازگاهی، کسی تلفظ جدیدی روی می کند و یاد می اندازد که مهاجری هستم با نامی بیگانه. اخیراً رفته بودم آزمایش خون بدهم. اتاق انتظار آزمایشگاه خون کلینیک محله ما توی زیرزمین یک ساختمان است، و فرقی نمی کند چقدر زود بیایید، همیشه چهل نفر آدم سرفه کن و خس خس کن زودتر از شما آنجا نشسته اند. به جز مطالعه مجله گلف دایجست یا پایپولار مکانیک، کار زیادی برای گذراندن وقت نیست، مگر اینکه با خودتان حدس بزنید چند بیماری مسری توی آن اتاق بی پنجره رد و بدل می شود. هر ده دقیقه، اسمی صدا می شود و همه نگاه می کنند که کدام یک از سرفه ها صاحب آن اسم است. همان طور که صبوره منتظر بودم، مسئول پذیرش صدا زد: «فریتزی، فریتزی!». همه دور و برشان را نگاه کردند، اما هیچکس بلند نشد. معمولاً وقتی منتظر کسی که مرا نمی شناسد صدایم کند، به هر اسمی که با «ف» شروع شود جواب می دهم. من که فروزی، فریزی، فیوروجی، فروز و یا به سادگی «ه ه ه ه ه ه...» صدا شده ام، در این مورد سخت نمی گیرم. اما به فریتزی جواب نادم چون توی اسمم «ت» ندارم. مسئول پذیرش اینبار اسم و فامیل را با هم گفت: «Fritzy، Fritzy DumbAss». در حالی که در پاسخ به این ابتکاری ترین تلفظ اسم بلند می شدم، متوجه بودم که همه چشم ها خیره شده به من. اتاق در سکوت فرو رفته بود و تمام بیماران، با احساس رضایت از نام خود، لبخند نامحسوسی به لب داشتند.

به وجود برخی استثنایا فکر می کنم، آمریکایی ها اکنون تمایل بیشتری به یادگیری اسم های جدید دارند. همان طور که علاقه آنها به غذاهای خارجی بیشتر شده. البته، بعضی ها اصولاً نمی خواهند یاد بگیرند. یکی از مربی های مدرسه بچه هایم سرسختانه از یاد گرفتن اسم «غیر ممکن» من خودداری می کرد. به جایش می گفت: «کلمه F، او اخیراً به نیویورک منتقل شد. جایی که ممکن است چندتایی مهاجر ببیند و کسی چه می داند، شاید توی قفسه ادویه جاتش کمی جا باز کند.

ادامه مطلب شناخت ذهن... از صفحه ۳۲

در محیط قبل جهان بینی جدیدی به شما عرضه نشده بود و با جهان بینی و نگرش شما متقاطع نشده بود و امور روزمره هم آنقدر پیچیده نبودند که با نگرش شما تضاد پیدا کنند، اما در محیط جدید با نگرش های جدیدی آشنا می شوید و امور جاری زندگی هم تا حدی پیچیده می شود. اگر در این محیط نگرش شما بر نگرش های جدید فائق آمد و قادر به پاسخگویی به امور جدید بود و تضادی ایجاد نشد که چه بهتر (وقتی به محیط ساده تر و کوچک تر از محیط قبل منتقل شوید چنین حالتی پیش می آید) در این صورت این طرفین شما هستند که باید به بازنگری نگرش خود پردازند تا بتوانند تضاد احتمالی درونی خود را مرتفع کنند، یا اگر نگرش خود را کافی می دانند با احترام به بقیه خود را در چالش قرار ندهند، که البته معتقدم قانون تکامل برای جهان بینی ها هم وجود دارد و نهایتاً جهان بینی های ساده که قادر به پاسخگویی به سوالات ذهن بشر نیستند عرصه را به جهانی بینی های جدید خواهند سپرد. اگر هم شما در تقابل جهان بینی خود با جهان بینی های محیط جدید خود دچار مشکل شدید و تضاد درونی نسبت به کارهایی که می کنید و باورهایی که دارید داشتید، نباید عصبانی شوید یا مقابله کنید، بلکه باید بپذیرید نسخه نگرش و جهان بینی شما در ادامه راه برای شما ناکارآمد است. با دست برداشتن از تقدس گرای و مقدس شمردن اندیشه های خود، با مطالعه، گفتگو و تحقیق و بررسی نسخه جهان بینی خود را ارتقاء دهید تا دغدغه های جدید شما رفع شود. این عمل را هرچند مدت یکبار تا زمانی که زنده هستید انجام دهید. قبول دارم هرچه سن بالاتر می رود سخت است که از اعتقادات خود دست برداریم، ولی باید بدانید که سخت افزار وجودی شما فقط با یک سیستم عامل جدید بینشی سازگار می تواند در ادامه راه، شما را به اهداف عالی که بعد از کنترل من ذهنی خود برگزیده اید برساند و اگر همچنان به عقاید و اعتقادات ناتوان قبلی خود چسبندگی دارید که باید بگویم متأسفانه هنوز بر غلبه بر ذهن خود موفق عمل نکرده اید و این ذهن شماست که دارد شما را کنترل می کند.

شاید بپرسید که این طوری همه زیربنای اعتقاداتی ما به هم می ریزد و سنگ بر روی سنگ بند نمی شود. در جواب باید بگویم که شما باید توجه کنید که اصیل ترین و مقدس ترین باورهای بشری، حفظ جان، حفاظت از خانواده و کمک به هم نوع می باشد، باقی مسایل را شما از ذهن خود دارید و اگر اشتباه بوده باشد، مانند قطب نمایی شما را به بیراهه خواهد برد. اصراری نیست که اعتقادات سنگین خود را کنار بگذارید، بلکه فقط لازم است نسبت به اصلاح آنها در ذهن و جایگزینی با مفاهیم اصیل تر و با ارزش تری که به ذات وجود جهان آفرینش نزدیک تر باشد اقدام کنید تا از شما انسان زیباتر آرامتر و مفیدتری بسازد نه اینکه اندیشه ذهنی خود را با یک اندیشه ذهنی انحصارطلبانه تمامیت خواه جایگزین کنید که هم شما را بیازارد هم اطرافیان را. دقت کنید آنچه که در جهان هستی حقیقت دارد بدون نظر شما برقرار است و عمل می کند، این شما هستید که فقط از زاویه خود به آن می نگرید و برداشت می کنید. مانند سالن سینمایی که فیلم بر پرده آن نمایش داده می شود، این صندلی شما و زاویه نگاه شما به پرده است که نگرش و جهان بینی شما را شکل می دهد که گاهی شاید لازم باشد صندلی خود را با یک صندلی که در جایگاه بهتری قرار دارد و زاویه دید بهتری به شما نسبت به پرده سینما و در نتیجه فیلم در حال پخش می دهد عوض کنید تا بتوانید از نمایش هارمونی زیبای خلقت لذت ببرید و برداشت درست تر و در نتیجه، عمل صحیح تری داشته باشید. کاری به کار جهان بینی دیگران نداشته باشید، ممکن است آنها در دنیای کوچک خود از نگرش خود به زندگی لذت ببرند و دغدغه ای نداشته باشند، اما شما اگر در تقابل اندیشه ای با دیگران دچار مشکل شده اید یا در ادامه مسیر زندگی خود بین اهداف و ابزار لازم برای نیل به اهداف (با درک این مساله که شما من ذهنی را به کنترل در آورده اید و اجازه نمی دهید او شما را کنترل کند) با جهان بینی خود دچار تضاد شده اید، اول سریع برگردید اهداف خود را چک کنید، اگر ایمان دارید که عالی هستند مطمئن باشید با نسخه محدودی از نگرش و جهان بینی به پیش آمده اید و دیر یا زود این تعارض شما را زمین گیر خواهد کرد. شجاعت کنید، توقف کنید، بازنگری کنید، ترمیم یا جایگزینی کنید، سپس به حرکت خود ادامه دهید. لازمه این امر مطالعه، آشنایی با نظریات جدید هرچند مخالف، گفتگو و تبادل افکار، اندیشه کردن و فرو رفتن در درون برای قضاوت نگرش شخصی و پرهیز از تقدس سازی هر اندیشه است، حتی اندیشه جدید شما هم یک روز ناکارآمد خواهد شد و نیاز به بازنگری خواهد داشت. هر اندیشه را تا زمانی که پاسخگوی مسیر حرکت شما به سمت اهداف عالی است محترم بشمارید و نکته آخر: از احترام گذاشتن به نظرات و جهان بینی و نگرش سایرین حتی ساده و ناتوان هیچ وقت کوتاهی نکنید.

ادامه مطلب گاندی کیست؟... از صفحه ۱۰

اما مقام های پلیس فکر گاندی را می خوانند و او را از رسیدن به آرزویش محروم می کنند. تمامی اعتصاب کنندگان به کار اجباری محکوم می شوند. اما خبرهای مربوط به این اعتصاب و راه پیمایی نیز بار دیگر سر و صدای بسیار به راه می اندازد و بسیاری از کشورها به تندی دولت آفریقای جنوبی را به باد انتقاد می گیرند. نژادپرستان آفریقا به ناچار کوتاه می آیند و از شدت برخی از تبعیض های بزرگ کاسته می شود. میزان مالیات سالانه کارگران هندی پایین می آید و بر اعتبار هندیان افزوده می شود.

کارنامه درخشان در قاره سیاه: گاندی در آفریقای جنوبی زندگی می کند و از آنچه در کشورش می گذرد آگاهی های درست و ژرفی ندارد. وی که برای یک سال وکالت به آفریقا آمده بود، در طول این مدت دراز، دست به مبارزه های پایان ناپذیر می زند. از جامعه ستمدیده هندیان دفاع می کند، راه پیمایی ها و اعتصاب های بسیار به راه می اندازد و بارها زندانی می شود. در یکی از این زندانی شدن ها است که با خشونت و سخت گیری بسیار با او رفتار می شود و جاننش سخت به خطر می افتد. گاندی در این دوران بیست ساله، آفریقای جنوبی را در واقع به آزمایشگاه بزرگ اصول اندیشه هایش تبدیل می کند و خود نیز در این جریان نکته های بسیار می آموزد. روش های مبارزه و شیوه کاربرد آنها را می آموزد و خود در پایان کار بولاد آیدیده، می شود. گاندی در دوران زندگی در آفریقای جنوبی کتاب «هند سواراج» (خودمختاری هند) را می نویسد و نوشتار «دفاع سقراط»، «مرگ سقراط» و برخی از آثار «راسکین» و افلاتون را ترجمه می کند.

گاندی از راه انگلستان رهسپار هند می شود. جای این رهبر بی جانشین در آفریقای جنوبی خالی می ماند. هندیان به سپاهی می مانند که بی سردار مانده اند. گرچه گاندی راه مبارزه را به آنان آموخته است اما رهبر دیگری از میان هندیان آفریقای جنوبی بر نمی خیزد.

آنها چند شماره توفیق را مخفیانه چاپ کرده به مراجع مربوطه می فرستند ولی فایده ای نمی بخشد و پس از یک سال نشریه بسته می شود. عباس میلانی پس از مصاحبه هایی که با دو تن از مشاورین هویدا و عباس توفیق کرده می گوید: «با در نظر گرفتن اهمیت توفیق در تاریخ مطبوعات معاصر، بعید بتوان تصور کرد که هویدا، حتی اگر می خواست، می توانست بی اجازه شاه به توقیف «توفیق» مبادرت ورزد.» (۸) بعد از اینکه توفیق در اول تیرماه ۱۳۵۰ تعطیل شد، دلو (۹)، که «کاریکاتور» بستی با استعداد و از روزنامه نگاران قدیمی بود، همکاران توفیق را در مجله کاریکاتور که بعد از شهریور ۱۳۲۰ شروع به انتشار کرده بود، گرد هم آورد، و این مجله تا ۱۳۵۷ انتشار یافت. چنان که معروف است، کاریکاتور را هویدا به خاطر اینکه توفیق از او و دولت انتقاد می کرد در مقابل آن علم کرده بود و از لحاظ مالی هم حمایت می کرد. در واقع هویدا نمی خواست توفیق یکه تاز میدان نشریات فکاهی باشد و در عین حال می خواست کنترل کاریکاتور را نیز در دست داشته باشد. با این که عده ای از طنزنویسان توفیق جدا شده و به کاریکاتور پیوستند، تا بسته شدن توفیق از موفقیت آن کاسته نشد. به هر حال کاریکاتور با مجله دیگری به نام خنده جزو نشریات بسیار معدود فکاهی سال های آخر سلطنت شاه بودند و با دقت از مسائل حاد سیاسی احتراز می کردند.

1. Elwell-Sutton, "The Iranian Press, 1941-1947," Iran, Journal of British Institute of Persian Studies, vi, 1968, pp.65-104.

۲. حسین توفیق قبلاً نیز روزنامه ای به همین نام در سال ۱۹۱۲ در تبریز انتشار داده بود.
۳. سید فرید قاسمی، «خاطرات مطبوعاتی»، ص ۲۷۵.
۴. محمد ردر هاشمی - «تاریخ جراید و مجلات ایران»، ج ۲، ص ۱۴.
۵. مسعود برزین، مطبوعات ایران، ۱۳۵۳-۱۳۱۴، ص ۱۱۸. همچنین نگاه کنید به مقاله من تحت عنوان «توفیق» در ایرانیکا.
۶. ابوالقاسم حالت، دیوان خروس لاری، تهران ۱۳۶۲، ص ج.
۷. فریده توفیق، «توفیق و کاکاتوفیق»، تهران، نشر آبی ۱۳۸۳، ص ۱۲۵.
۸. عباس میلانی، معمای هویدا، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۰، ص ۳۳۵. اسدالله علم در یادداشت های خود (دوشنبه ۵۱/۲/۱۱) می نویسد: «علیحضرت امروز کسل بودند. بعد معلوم شد روزنامه توفیق که روزنامه فکاهی بسیار خوبی بود، که به علت ارتباط مدیران آن با (...) تعطیل شده بود، از چاپ بیرون آمده و شاهنشاه از این حیث عصبانی بود و مسئولین را بازخواست کرده اند ولی به من چیزی نفرمودند.» (یادداشت های علم، جلد دوم ۱۳۴۹ و ۱۳۵۱ چاپ ایران بوس، ۱۹۹۳، ص ۲۲۳). ولی متأسفانه علینقی علیخانی، ناشر کتاب، اینجا را سانسور کرده است. حدس زده می شود که کلمه حذف شده «شوروی» باشد.
۹. محسن دلو جزء نویسندگان جناح چپ بود و از ۲۲ خرداد ۱۳۲۵ نشریه کاریکاتور پیروزی را در تهران انتشار داد که مدتی دوام داشت. نگاه کنید به ادبیات نوین ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۰۴.

ادامه مطلب طنز در مطبوعات... از صفحه ۷

توفیق در این دوره قریب شانزده سال به صورت یک هفته نامه فکاهی جالب و خواندنی و لذت آور انتشار یافت، و چون یکی از ویژگی های بسیار سودمند و ثمربخش طنز و فکاهه این است که آنچه به طور جدی و بی پرده نمی توان اظهار داشت در پرده طنز می توان عرضه کرد بسیاری از انتقادات سیاسی و اداری که جراید و مجلات جدی جرات بیان را نداشتند، در توفیق با لفافه شوخی، طی حکایات و مقالات و اشعار طنزآمیز، یا به صورت کاریکاتور، گوشزد می شد و به جای آنکه چین خشم بر جبین گردانندگان رژیم اندازد اغلب لبخندی نیز بر لبان آنان می آورد. اما بالاخره حضرات در برابر شوخی های نیشدار توفیق تاب نیاوردند و آن را توقیف کردند.» (۶)

در اولین شماره دوره سوم «توفیق» (۲۹ اسفند ۱۳۳۶) سرمقاله ای بود و به خواننده می فهماند که در این دوره به خاطر محدودیت هایی که داشت قادر به نشر هر مطلبی نیست، و این عبارت را نیز درج کرده بودند که «توفیق روزنامه ایست ملی و مستقل که به هیچ حزب و دسته و جمعیتی بستگی ندارد»، رسمیت یافتن «حزب خران» نیز در همین شماره بود. «توفیق» برای اینکه نشان دهد حیوانات بی آزارتر از بشر هستند و به علاوه به هیچ دسته ای جز «حزب خران» بستگی ندارد، این حزب را با این شعر سعدی به عنوان شعار آن درست کرده بود:

گاون و خران باربردار / به ز آدمیان مردم آزار

«حزب خران» مثل هر حزب دیگری عمل می کرد، و کارت عضویت سبز رنگی هم داشت، و در جلسات آن موضوعات جالب طنزآمیزی، چه به نثر و چه به نظم مطرح می شد و در نشریه چاپ می شد. به علاوه «خرنامه» ای هم بود که ضمیمه «توفیق» می شد.

به سبک یا سنت روزنامه های طنز چون ملانصرالدین، آذربایجان و یا بهلول شخصیت عمده توفیق کاکاتوفیق بود و شخصیت های دیگر نشریه عبارت بودند از گشنیزخانم، زن کاکا، مملی میمون او و ملت. تمام سرمقاله ها به قلم کاکاتوفیق بود، که همان مدیر «توفیق» بود. نویسندگان دیگر هم هر یک اسم مستعاری داشتند: ابوالقاسم حالت: خروس لاری، هادی خرسندی: لب کلفت، بیژن اسدی پور: برگ چغندر، عمران صلاحی: بچه جوادیه. ولی بیشتر کاریکاتوریست ها اسم خود را امضا می کردند. مثل حسن توفیق و ناصر پاکشیر.

در دوره سوم نشر «توفیق» کاریکاتورهای رنگی چشمگیر بوده و یکی از مشخصات عمده آن به شمار می رفتند. البته این کاریکاتورها مثل کاریکاتورهای روتر و شمربلینگ در ملانصرالدین نبودند، ولی در نوع خود فوق العاده بودند. به گفته فریده توفیق اکثر کاریکاتورهای صفحه اول از حدود سال های ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ تا هفتم خرداد ۱۳۴۹ (به استثنای کارتون های ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۲ تا فروردین ۱۳۴۳) اثر حسن توفیق بود. کاریکاتوریست های زیادی کار خود را در «توفیق» شروع کردند و بعدها هنرمندان مشهوری شدند. از آن جمله می توان کامییز درمبخش، احمد سخاورد، غلامعلی لطیفی و محسن دوانلو را ذکر کرد.

کاریکاتوریست های توفیق مثل نویسندگان آن از دست سانسورچیان راحتی نداشتند و گاهی هم به سبب کاریکاتوری نشریه توقیف می شد. مثلاً وقتی که اسدالله علم نخست وزیر شد، توفیق عکس او را کشید که بر دوش مردم سوار بود و روی کنش نوشته بود «مردم»، چون علم رئیس یکی از دو حزب فرمایشی زمان شاه یعنی «مردم» بود و نوشته بود: «حکومت مردم بر مردم». سانسور اجازه نداد. کاریکاتوریست به جای علم یک طوق و علم عزاداری کشید و روی آن نوشت «علم». آن وقت برای اینکه آن را معنی دار بکند، کاکاتوفیق را روی چهارپایه ای در مجلس عزاداری کشیده است که «علم» مرثیه را مورد خطاب قرار داده و وعده هایی را که اسدالله علم داده است تکرار می کند:

گفتی که نان ارزان شد، کو نان ارزانت / گفتی که مجلس وا شود، کو باغ و بستانت؟
عمه به قربانت. عمه به قربانت / گفتی براندازم بساط بی سوادى را
جز وعده هرگز من ندیدم توى دکانت / عمه به قربانت. عمه به قربانت (۷)

عده ای گفته اند که بستن نهایی توفیق به خاطر کاریکاتوری بود که در آن ایران به صورت قبرستان تصویر شده بود که رویش ارواح زیادی سرگرداند. عده ای هم می گویند بستن نشریه به خاطر کاریکاتوری درباره طلاق گرفتن لیلان هویدا از او بود (۱۵ تیر ۱۳۵۰) و به علت «توهین به نخست وزیر»، «توفیق» موقتاً بسته می شود. برادران توفیق به هر دری می زنند نمی توانند کاری بکنند. مطابق قانون مطبوعات ایران اگر نشریه ای به مدت یک سال نشر نمی یافت، امتیاز آن لغو می شد. حتی



Interview with *Anna Fahr*, Director of “Valley of Exile” at Cinequest 2023

Jamileh Davoudi

Cinequest 2023 highlighted many independent filmmakers and showcased a number of world premieres including *Valley of Exile*, a film about two Syrian sisters who flee to Lebanon in the early years of the Syrian war. I am very pleased that writer and director Anna Fahr has accepted my invitation for an interview with “Pezhvak of Persia”.



Anna Fahr

Say a little about your life journey between Iran, US, Canada and Lebanon and how it impacted your work?

I was born in the States. My parents left Iran in the late 70's like many Iranians. My father had a scholarship to study in London. Then the revolution happened. They didn't know what to do. As shown in the documentary “Khaneh Ma”, my grandma told them to not come back! So, this started a long journey of migration and my parents ended up in Canada where I spent most of my life. I met my husband, an American-Lebanese journalist based in Beirut. I first visited Lebanon in 2011, then moved there in 2012 and started teaching film in Lebanese-American university. I also started making films. So, this was both for personal, professional and artistic reasons. I developed this very close connection to Lebanon. But, I am Iranian-American-Canadian. So, yes it is a very unusual thing but Lebanon has played a very important role in the semantic development of my work that focuses on questions of migration and exile and always had.

Your first feature length documentary “Khaneh Ma: These Places We Call Home” was about cultural identity covering three generations of Iranians living in Iran, Canada, and Germany. What motivated you to make this film?

From the beginning I was interested in understanding why my family left and why I ended up in this place where I had all these families there. “Khaneh Ma” was about a journey of going back and rediscovering that family and culture that my parents left behind.

“Khaneh Ma” was your last Iranian film and your recent films, “Transit Game”, “Places in Between”, “Migrant Mother of Syria”, “My life in Limbo” and “Valley of Exile” were all made in Lebanon. Could you talk about the reasons?

I actually wrote a screenplay called “Mother” about my maternal grandmother. I even had a producer. But, after making “Khaneh Ma” which was very difficult to make for many different reasons, I was overwhelmed and put that script aside and

life took me elsewhere and to Beirut. Lebanon is a place that I say is safer for filmmakers. As you know it is a big risk for filmmakers in Iran and they deal with censorship. Not to say that I don't want to make an Iranian film. But, at that time in my life I was taken to a different direction and I also was very curious about learning this other culture that was so close but so far from what I knew because there are a lot of things Arab and Iranian cultures have in common that I didn't know about. I was always interested about Lebanon as a place where East met West. As a woman I have the freedom to wear what I like, go where I like, and do what I like. There is no restriction on personal expressions and it coexists with religion.

There seems to be a transition since “Transit Game” to show the experiences of exile and migration through a female lens, especially in “Valley of Exile”. Could you talk about the reason for this focus?

It has always been a big quest of mine to tell the stories from the perspective of women, young girls and women bonding together. That is what happens in “Valley of Exile”. The two documentaries “Migrant Mother of Syria” and “My life in Limbo” were essentially an opportunity as well as ethnographic research, because I am trying to write about Syrian women and I am not Syrian. So, I want to understand closely and connect with the community that I am telling the story on behalf of, and in some ways are against my personal point of view. So, I made these two documentaries to prepare myself to tell the story of “Valley of Exile”.

This brings me to my next question as what inspired you to write “Valley of Exile”? Is it based on true events?

As writers we observe and we take everything from everything. I am very close to my sister and I was thinking about what it means for young women, young sisters, to make choices in their lives that impact the trajectory of their lives to the point where they might completely go in different directions. I am fascinated by choices we make as women sometimes at the cost of sacrificing other relationships with females that are very close in our lives like our sisters. Oftentimes we make these choices because of men and putting them first. So, there is a little feminist commentary in the film that I won't give away.

How long did it take to make “Valley of Exile” and what were some of the challenges?

The idea of a young 16 year old refugee started in my head in 2014. I completed the first draft of the script in 2015 and started to get funding. But, the original script went through so many revisions. By the time we were in pre-production, COVID started. So, it was a very slow process. Then the explosion in Beirut in summer of 2020 caused a six month pause. Then we casted 80 actors including the two Syrian women who had never acted before. We started the production in April of 2021. So, it took 8 years to make this film.

Very well worth the effort. It is a wonderful film. Are you working on any new project and is there a possibility that you make a film about the “woman life freedom” uprising in Iran?

I try not to make films about the events for the simple reason that it takes so long to make a film and things change so quickly. With “Valley of Exile” it started in the early years of war. But, it is not about the Syrian war. It is about the impact of war on families. I am working on a film about an Iranian woman who is traveling from Iran to Canada and gets stuck in Beirut because of visa. I am thinking of addressing the uprising in Iran through her character and her sister. I look forward to seeing it. Thank you so much for your time.

MARYAM

مریم

(917) 428-4600



آیا به دنبال یک مشاور املاک با تجربه هستید؟

Looking for a Luxury Real Estate Professional?

مریم، با فروش بیش از ۷۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار و ۳۰ سال تجربه، می تواند شما را در این امر مهم یاری دهد!

MARYAM, with over \$700,000,000 in sales, and 30 years of experience can help!

متخصصی در:

- منازل مسکونی
- املاک بیش از یک واحد
- تعویق مالیات متعلق به فروش دارایی های تجاری به آینده

MARYAM

FOUNDER & CEO

917-428-4600

MaryamDickey@me.com
www.MMLuxuryRealty.com

Specialized In:

The Bay Area/Silicon Valley Real Estate

- Single-Family Homes
- Multi-Units
- Probate
- 1031-Tax Deferred Exchange



Sunnyvale \$1,288,000

SOLD OVER THE ASKING PRICE!

MM Luxury Realty

DRE: 01143680 Powered by eXp Realty of California, Inc



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112